

MANCHESTER
1824

The University of Manchester

[یگدنز دربن, Nabard-i Zindagi. (۴)., Nabard-i Zindagi (4)]

Source: *University of Manchester*

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28165670>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to
University of Manchester

JSTOR

بزرگ زندگی

مجله ماهانه با نظر هیئت تحریریه

جامعه‌شناسی و مسائل سوسیالیسم

پیروزی سوسیالیسم ناشی از نیروی ملت - استراتژی
و تاکتیک احزاب کمونیست در برخورد با نهضت‌های ملی آسیا و آفریقا
مطالعاتی در باره سوسیالیسم فابین : از برنارد شاو - واقع بینی تاریخی :
از: هر ایر خالاتیان - اردو کامهای غلامان در شوروی : از: ساتکین

فلسفه تاریخ و مبانی اخلاقی جامعه

سنجش عقاید افلاطون و ارسطو در باره سیاست و اخلاق : از دکتر محسن
عزیزی - ریشه‌های اخلاقی سوسیالیسم : از اچلر از رهبران حزب سوسیال
دموکرات آلمان - ابن خلدون و دو عالم جامعه‌شناسی و تاریخ .

منطق و اقتصاد و مسائل کنونی جامعه‌شناسی

جامعه از چه نوع نمود هائی است - نقشه شومان : یک مقدم بطرف
کشورهای متحده اروپا توضیحی درباره مقاله «سیاست مثبت» - انتقاد از کتاب

« درام دموکراسی » - جمعیت و نروت از : دکتر حسین پیرنیا
تحریف در اسناد و حوادث تاریخی

شرح حال و نقد هنری

بامند و طرز تفکر بالزاک و اشتندال در این دوره نمیتوان بالزاک و اشتندال شد - چاپلین
دروشنیهای شهر : از دکتر هوشنگ کاوسی برای شناختن هنر چه چیزها باید دانست :
از جلیل ضیاء پور - شرح حال آهنکسازان شهیر از : بانو حبیبه قیوضات -
در پیشگاه نام وطن عهد بسته ایم .

تیر ماه ۱۳۴۳

بها : ۱۵ ریال

سال اول

در این شماره :

صفحه	نام نویسنده	عنوان مقاله
۱	آذری	پیروزی سوسیالیسم ناشی از نیروی ملت
۱۵	«آناهیت»	در پیشگاه مام وطن عهد بسته ایم استراتژی و تاکتیک احزاب کمونیست
۱۶	دانشجوی علوم اجتماعی	در برخورد با نهضت های ملی
۲۵	از برنارشاو ترجمه صالحی	مطالعاتی درباره سوسیالیسم فایین
۳۳	دکتر محسن عزیزی	بحث در آراء و عقاید
۳۷	هرابر خالاتیان	واقع بینی تاریخی
۴۵	ویلیام اچلر ترجمه : هام از نشریه آلمان نوین-	ریشه های اخلاقی سوسیالیسم نقشه شومان یک قدم بطرف
۴۷	ترجمه : شردمند	کشورهای متحده اروپا
۵۸	یک مطلع صاحب نظر	تحریرف در اسناد و حوادث تاریخی
۵۹	مهندس حسین ملک	جامعه از چه نوع نوودهایی است
۶۴	م - ارامی نواد	ابن خلدون و فلسفه تاریخ
۶۸	از مجله مسائل کنونی سوسیالیسم	در عصر ما بامتمد طرز تفکر بالزاک و اشتندال-
۷۰		توضیحی درباره مقاله «سیاست مثبت»
۷۱	ا- ساتکین	اردو گامهای غلامان در شوروی
۸۰	دکتر هوشنگ کاوسی	چابلین و روشنیهای شهر
۸۳	جلیل ضیاء پور	برای شناختن هنر چه چیزها باید دانست
۸۶	بانو حبیبه فیوضات	شرح حال آهنگسازان شهر
۹۱	دکتر حسین پیرنیا	جمعیت و ثروت
۹۴	ژرژ التمان - ترجمه نصیر	درام دموکراسی (انرسوزان لاین)

تصاویر

۸۲	دکتر کاوسی در چهارمین کنگره بین المللی دکوما تر
۸۷	جیا کومو - بوچینی

بزرگ

شماره چهارم

تیرماه ۱۳۳۴

سال اول

پیروزی سوسیالیسم ناشی از نیروی ملت محکومیت سوسیالیسم وارداتی است:

سابقه تاریخی

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ منجر با استقرار رژیم کمونی شوروی گردید. از ۱۹۱۷ تا اواخر جنگ دوم جهانی قلمرو حکومت شوروی از حدود مرزهای خود تجاوز نکرد. پیش از آغاز جنگ دوم حملات ارتش سرخ بطرف غرب و جنگهای شوروی و فنلاند-شوروی و لهستان- برخلاف انتظار زمامداران مسکو، بتاسیس دول تابع کمونیست در اینکشورها منجر نگشت. زیرا متحد شوروی (آلمان) قبل از آنکه مفاد بیمان (مولوتوف-ریبن تروپ) جامعه عمل بیوشد، حملات نظامی خود را متوجه شوروی کرد و برق آسا در مرزهای شرقی پیشرفت.

در سالهای آخر جنگ که شکست نظامی آلمان پیش بینی میشد، و قسوی آتکشور از افریقا بیرون گردید پیشروی ارتش سرخ نیز از استالینگراد بطرف برلن شروع شد. از محور (ستالینگراد-مسکو-اننگراد) که هر سه شهر در محاصره قوای هیتلر بودند، تا برلن پایتخت نازیها سرزمینها و ملکی زیادی بر سر راه بودند ارتش سرخ مبیاست از این گذرگاهها و اجتماعات بگذرد تا برلن یعنی نقطه خانه پیروزی برسد. این کشور ها و ملل یعنی همان ملت اروپای شرقی- قبلا معا بر ارتش نازیها بودند و قشون هیتلر هر کشوری را که تسخیر میکرد، يك حکومت فاشیستی مینشاند آنوقت یعنی در ابتدای جنگ این حکومتها از غرب بشرق بوجود آمده بودند، ولی حالا یعنی در خانه جنگ تاریخ از شرق بغرب تکرار میشد، و ارتش سرخ در سرزمینهای تصرف شده (بسا با اصطلاح آزاد شده) حکومتهای توده ای را با موفقیت نصب میکرد. عنوان فاشیسم از روی تابلوهای دول این نواحی پاک میشد و در همه جا اصطلاح کمونیسم جای آنرا میگرفت. چرچیل با

پیش بینی تمام این وقایع بخصوص برای روزولت اصرار داشت که جبهه دوم بجای فرانسه از یونان و کشورهای بالکان افتتاح شود. چرچیل بخوبی متوجه بود که اگر ارتشهای متفقین غربی در بالکان پیاده شوند، بجای دموکراسیهای توده‌ای کمونیستی دموکراسیهای غربی بوجود خواهد آمد، زیرا همه این دموکراسیها در کوله پشتیهای سر بازان فاتح حمل میشدند، و هر پرچم که زودتر از پرچم متفقین دیگر بجای پرچم فاشیسم نصب میشد، دموکراسی آن پرچم بوجود می‌آمد. اما از آنجا که روزولت قید کان‌حسن نیت بود، «آزاد» کردن اروپای شرقی سهم شوروی شد و باین ترتیب کشور های اروپای شرقی آزاد شدند، و غیر از جمهوریهایی سابق لیتونی-استونی-لیتوانی که بجماهیر شوروی سوسیالیستی پیوستند (گویا اسناد مالکیت این جمهوریها از تزارها برای دولت سوسیالیستی بارت رسیده بود) و غیر از فنلاند مسلح و مصمم که متوالیاً در مقابل شوروی-آلمان و شوروی مقاومت اعجاب آمیز کرده بود، آزادی کشورهای اروپای شرقی و بالکان یعنی لهستان بلغارستان-مجارستان-رومانی-آلبانی بوسیله ارتش سرخ و فقط یوگوسلاوی توسط ارتش پارتیزان مشهور یوگوسلاو ها دلاورانه، برهبری تیتو، استقلال یافت.^۹ مقاومت پارتیزانهای یوگوسلاوی که قوای موسولینی را بسته آورده و هیتلر را ناگزیر از مداخله کرد، بنای استقلال آینده یوگوسلاوی را مستحکم نمود و باین ترتیب آزادی یوگوسلاوی با آزادی سایر کشور های اروپای شرقی این تفاوت اساسی را یافت که آن باین عامل خارجی و این فقط بقدرت عامل داخلی و توده‌ای حقیقی آزادی پیدا کرد، و حکومتی که در یوگوسلاوی بوجود آورده شده با مناسبات داخلی داشت و کاملاً با طبیعت و میل جامعه یوگوسلاوی پیوسته بود. با اینحال یوگوسلاوی با شوروی و سایر دول اروپای شرقی ارتباط برقرار کرد، و با تأسیس کمیونفرم بعضویت «جامعه احزاب کمونیست» در آمد.

از خانه جنگ تا ژوئن ۱۹۴۸ (که یوگوسلاوی رسماً از کمیونفرم اخراج شد) چه وقایعی در داخل «خانواده احزاب کمونیست» روی داد، موضوعیست که بهر حال منجر باتخاذ تصمیم از طرف کمیونفرم و اخراج یوگوسلاوی از عضویت در آن گردید.

در تصمیم کمیونفرم بتاريخ ۲۸ ژوئن ۱۹۴۸ مطالبی از این قبیل وجود داشت:

«دفتر اطلاعات (کمیونفرم) ... روش کمیته مرکزی حزب کمونیست یوگوسلاوی را بمنزله خروج از خانواده احزاب کمونیست و خروج از جبهه متحد کمونیست و در نتیجه خروج از صفوف کمیونفرم تلقی میکند.

«... رهبران یوگوسلاوی تصور کرده‌اند

می‌توانند سوسیالیسم را بدون کمک احزاب کمونیست و بدون کمک اتحاد شوروی بسازند ...

دفتر اطلاعات تردید ندارد که در داخل حزب کمونیست یوگوسلاوی عناصر سالم و کافی ... وجود دارند. وظیفه آنها مجبور کردن رهبران کمونیست است بشناسایی اشتباهات خود بطور علنی و تصحیح آنها...»

بعدها بتدریج دولت شوروی و کمیترم تصمیم فوق را با «اسناد و مدارک غیر قابل تردید و واقعی» تکمیل کردند، و باستناد این مدارک تیتو «مارشال خاتین» شناخته شد.

در اینجا قسمتی از دلایل مثبت و اسناد غیر قابل انکار شوروی و کمیترم مبنی بر محکومیت حزب کمونیست یوگوسلاوی خواهد آمد (ناگفته نماند که این اسناد ضمن یک تبلیغات وسیع در صدها رادیو و میلیونها نسخه کتاب و روزنامه از طرف کلیه احزاب کمونیست جهان در تمام دنیا پخش و تبلیغ گردید و مدت این تبلیغات هفت سال بطول انجامید.)

اینک قضاوت کمیترم درباره تیتو :

«... تیتو مطاب تازه ای نیست، تنها لغت جدیدی است که مورد استفاده قرار گرفته است این دسیسه جدید از مدتها قبل طرح ریزی شده بود، مطالبی که در محاکمات اشخاصی نظیر کوچی دوجه، رایک، کوستف و دیگران اظهار شد سیمای این تشبیه جدید امیربالیستا را بنحو بارزی آشکار میکند. این توطئه ای بوده که برای ایجاد شکاف در جبهه طبقه کارگر بوجود آمده بود.

بنظر میرسد که نقشه اینکار توسط چرچیل-این بزوجه سیگار برک کش- طرح شده باشد. چرچیل اولین کسی بود که معلوم نیست بچه علت- بموفقیت تیتو اطمینان داشت و این اطمینان او بر اثر مساعدتهای دفتر اخبار استراتژیک بنام «او. اس. اس» (O.S.S) است که در ژوئیه سال ۱۹۴۱ در ایالات متحده آمریکا تأسیس گردید...» از کتاب «تیتو»، مارشال خاتین» چاپ ۱۹۵۳ «... در دسامبر سال ۱۹۴۳ این در مجلس عوام اظهار کرد که دولت انگلستان حکومت تیتو را برسمیت خواهد شناخت و میسیون نظامی بآنجا خواهد فرستاد... باید پرسید در حالیکه سازمان او. اس. اس و چرچیل مخالف همکاری نهضتهای مقاومت با کمونیستها بودند این موضوع در بساره تیتو صادق نبود؟ (و کمکهای نظامی و اقتصادی آمریکا بشوروی چطور؟ یادداشت نویسنده)

«... بطوریکه از کتاب پالتو و دشمنه مستفاد میشود کمکهای

سازمان او. اس. اس به تیتو بسیار قابل ملاحظه بوده اند. از این حقایق آشکار میگردد که تیتو از مدتها مسورد علاقه آمریکائیهها بوده است. در محاکمه رایک هم ثابت گردید که تیتو از سال ۱۹۴۴ با آلن دالس در ارتباط مستقیم بوده است.

در محاکمه رایک، تیبور سچونی (۱) یکی از متهمین اعتراف میکند که او در نوامبر ۱۹۴۴ دریافت که روابط مخفی بین تیتو و آلن دالس برقرار است. و ایوان فولدی (۲) «یکی از همکاران سچونی» اینطور اعتراف میکند :

۱- Tibor -Szönyi ۲- Ivan Földi

«از ژانویه سال ۱۹۴۵ تا فوریه ۱۹۴۷ بدستور سچونی در سوئیس اقامت داشتم و رابط بین افراد او و آمریکا و یوگوسلاوی بودم، در طی این مدت اخبار سچونی و فرانس خاکیز-یکی دیگر از افراد وابسته بآندسته را برای فیلد میبردیم، او هم آنها را به دالس واگذار میکرد... با وجود این قسمت اعظم اخبار توسط جاسوسان یوگوسلاوی از مجارستان بسوئیس فرستاده میشد...
باینترتیب همه متهمین مجارستان اعتراف ذقیقتی می کنند که هرگونه شك وشبهه را از بین میبرد! بخصوص اینکه برانکوف (۱) مشاور سفارت یوگوسلاوی در بوداپست بترتیب زیر جزئیات را شرح میدهد:

«عمال رانگوویچ، کار دلچ جیلاس بدستور تیتو حتی در زمان جنک با ادارات جاسوسی آمریکا و انگلستان چه در خارجه و چه در یوگوسلاوی ارتباط دائم کردند اینکار در سال ۱۹۴۴ صورت گرفت بدستور تیتو عده ای بسویس، فرانسه، ایتالیا و انگلستان فرستاده شدند و مأمور گشتند با ادارات اطلاعات آنکلو آمریکن همکاری کنند بدین ترتیب آمریکاییها موفق شدند جاسوسان دسته سچونی و نیز افراد تیتورا نکویچ را بمجارستان بفرستند و در امور ارتش شوروی خرابکاری کنند من ازین مطالب اطلاع دقیق دارم زیرا در سال ۴۸ - ۱۹۴۷ عضو عالیرتبه او. د. ب. بودم و نظربراین سمت خود میتوانستم آرشیه های مخفی دولتی را مطالعه نمایم.»

سابقه طولانی تر

بعد رفود دژوونل نویسنده کتاب نتیجه میگیرد که :
«... اگر بیاسمت تیتو دقت کنیم روشن میشود که خیانت او از سال ۱۹۴۵ شروع نمیشود - علاوه بر این چنان خیانتی نه غیر عادی و نه جدید است، تاریخ نمونه های دیگری از این خیانتها را در داخل جنبشهای کارگری بما نشان میدهد...»

تیتو هم تروتسکیست بود ! :

«... کوستف در محاکمه اظهار کرد که در زمان اقامت خود در اتحاد شوروی با بلاکون و ماکیملیان فالکی (۲) تماس نزدیک داشته است. این دو نفر از تروتسکیستها بودند و پس از چندی گرفتار شدند. این دو نفر او را با مهاجریو گوسلاوی یوسف بروس تیتو (والتر) آشنا کردند. هنگامیکه کوستف دیر دفتر کمیترین در ناحیه بالکان شد، توصیه کرد که برای تقویت کارهای سیاسی تیتورا بیوگوسلاوی بفرستند بدینترتیب کوستف خائن او لین همکار تیتوی خیانتکار است.
«... کوستف در اظهارات خود تأیید کرد: «انتخاب تروتسکیستها

(۱) Brankov ۲ - Maximilian Valecki

مخفی مانند بلوکون فالکی تصادفی نبود زیرا - همانطور که از پرونده شخصی تیتو که در اختیار من بود دریافتیم - **تیتو هم مانند دیگران افکار تروتسکیستی داشت**»
 «بطوریکه بلاکون اظهار داشت تیتو در برابر کوستف بسیار بدون قید بوده است.»

«در سال ۱۹۳۴ ضمن مذاکره‌ای تیتو عقاید تروتسکیستی خود را بیان کرد و در باره آن عقاید غیر منطقی اظهاراتی نمود. تیتو ضمن این گفتگو بحزب بالشویک و استالین ابراز نفرت کرد. میل داشت هر چه زود تر بیوکوسلاوی باز گردد و در آنجا بدون کنترل بکارهای سیاسی بپردازد...»

صحنه از آثار:

در ضمن حکایاتی که کمینفرم بعنوان «اعتراف تیتیستها در محاکمات ملی» انتشار داده است، انسان با اعترافات عجیبی برمیخورد در این اعترافات همه جا معلوم میشود که بین رئیس محکمه و متهم يك رشته ارتباط روحی و فکری خاص برقرار است که هر چه مطلوب رئیس محکمه است، متهم با سرعت انتقال عجیب آن مطلوب را برمیآورد. اینجا دیگر شکل دادگاه و ریاست محکمه و متهم از بین میرود، و بلکه فرم محاکمه بمکالمه یک نفر مخبر با سردبیر يك روزنامه شباهت پیدا میکند حتی متهم بقدری در محکوم کردن خود و تنقید از خود و دشنام بخود و بیاران و مقدسات خود زیاده روی میکند که این اشتباه حاصل میشود که شاید «آقای دادستان» دل متهم را ایفا میکند!

در «اسناد» محاکماتی ذیل دقت کنید. مثل اینکه يك صفحه گرامافون را برای استفاده حضار در «دادگاه ملی» کارگذارده باشند، یادو هنریشه قسمتی از يك پیس را اجرا کرده باشند:

برانکوف نام عده زیادی سرهنک و سرگرد را بعنوان اعضاء میسیون نظامی آمریکا در ستاد ارتش تیتو از حفظ بیان میکند، و رئیس محکمه این کمدی را باین ترتیب تکمیل مینماید:

رئیس محکمه: همه این مطالب را بخوبی بیاد میآوردید؟ بطوریکه می بینیم تا بحال از یادداشت‌های خود استفاده نکرده اید و همه این اسامی را از حفظ میگوئید.

برانکوف: بلی، این اسامی را بخوبی بیاد دارم. زیرا در زمان جنگ مجبور بودیم این اسامی را از حفظ بدانیم تا.....

رئیس محکمه: تا بآنها خدمت کنید؟

برانکوف: .. تا بدستور رانکو بیج از خدمت بآنها دریغ

نورزیم ...!

اطمینان چرچیل :

«... هنگامیکه مک لین ضمن مذاکره با چرچیل از تشکیل حکومت کمونیستی در یوگوسلاوی اظهار نگرانی میکند ، چرچیل اورا تسلیت میدهد : «باید حتی المقدور کمتر غصه این موضوع را بخوریم . هر نوع حکومتی در آنجا بوجود آید خوبست (ص ۳۰۴ - اعترافات) مک لین مینویسد که در تابستان ۱۹۴۴ چرچیل در ناپل بابتیوملاقات کرد و باو توصیه نمود که از مبارزه با مالکین بزرگ احتراز نماید . چرچیل گفت: «مارشال امیدوارم پیش از اینکه بر ضد ملاکین سرستانی وارد مبارزه میشوید درباره این موضوع بیشتر فکر کنید » (ایضاً ص- ۴۰۶) - (و گویا تیتو بیشتر فکر کرد و ازالغای مالکیت منصرف شد !! - یادداشت نویسنده).

ارتباط با آلمانها :

در ضمن تحقیقات و محاکمات سوسیالیستی بوشوخ و بروشنی آفتاب ، معلوم شد که تیتو این مارشال خائنین ، که آلمانها برای سراو جایزه گذارده بودند، و چند بار در جنگهای پارتیزانی زخمی شده بود و بیای مرگ رفته بود ، اصلاً با آلمانها ارتباط داشته ؛ و اگر هم تصادفاً گلوله ای در جیبه های چنک اورا از بادرمی آورد . اینهم یکنوع فداکاری در راه هیتلر بود ! حتی معلوم شده که تیتو میخواسته با آلمانها ترک مخاصمه کند (ولو اینکه اربابان اصلی او آمریکا وانگلیس با آلمان در جنگ حیاتی بودند) بر صحت این مدعا اسناد زیادی نظیر نمونه زیر وجود دارد :

«... ژنرال بویودا در این موضوع دقیقتر شده و توضیح داد که رانکوویچ در سال ۱۹۴۱ توسط گشتا بو دستگیر شده بود . برانکوف تأیید کرد: «اطلاع دارم که هنگام جنگ پارتیزانها از گرفتاری رانکوویچ ، همراه عده ای بدست آلمانها صحبت میکردند ، بنا باظهار آنها این عده را اعدام کردند و تنها رانکوویچ (همکار تیتو) را پس از چند هفته آزاد نمودند آنوقت

دادستان ملی : با آسیبی نرسانند ؟

برانکوف : «خیر آنوقت صحبت از این بود که

رانکوویچ دستورات آلمانها را پذیرفته است و بعلاوه بسیار شنیده میشد که تیتو در سالهای ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ و اوایل سال ۱۹۴۳ برای ترک جنگ با آلمانها وارد مذاکره شده و عده ای هم با او موافق بوده اند.

در چشمان تیتو

کمیترم در زندگانی خصوصی تیتو نیز وارد شده است . مردیکه سالها مورد

تحصین عناصر و مطبوعات کمونیست شوروی و غیر شوروی بود، اکنون شخصی جاه طلب و میخوار معرفی میگردید. اینکه او کمی چاق است، و اینکه حلقهٔ انگشتری بر دست دارد، تماماً حاکی از علائق و تمایلات بورژوازی درونی او بوده است. هرچند تولد او در یک خانوادهٔ فقیر رخ داده، هرچند پدر او نمکفروشی بیش نبوده، و هرچند او تمام دوره کودکی را با کرسنگی و محرومیت سر کرده، و دورهٔ جوانی خود را در زندان گذرانده (دهسال زندانی بوده)، اما بهر حال، او روحیهٔ بورژوا طلبانه داشته و برسوم و آداب طبقه مخالف طبقهٔ وابستهٔ خود، ارادت مبور زیده است! آیا کافی نیست او با او نیفورم مارشالی ظاهر شود، و مدالهای خود را بسینه زند، تا صحت این ادعا بشیو رسد! کدامیک از مارشالهای شوروی را دیده‌اید که مدالهای ستالینی و غیر آن را بر سینه زند، و جای سالی دلباس خود باقی نگذارد! پس در این صورت او نیفورم مارشالی و یکی دو مدال تیتو، گویای تمایلات انحرافی درونی او نیست!؟ بهر حال بد نیست بدانیم رشته‌ای از تحقیقات سوسیالیستی کمینفرم، به چشمان تیتو نیز راه یافته، و در مردمکهای او، اسرار و رازهای شکفت انگیزی را کشف کرده است.

دسانتی نویسندهٔ کتاب «**تقابها و سیماهای تیتو**» کار آگاه چشمان تیتوست. او مینویسد: «درخشش سرد چشمان زرد متمایل بآبی او حاکی از ناراحتی درونیش بود...» و بعد با ظهار کوستف از قول مرحوم شاتارف دبیر حزب کمونیست مقدونیه چنین نقل میشود:

«شاتارف که تیتورا در پاریس دیده بود - (تیتو مدتی از دورهٔ مهاجرت خود را در آنجا بسر برد) - و بعدها که در حزب کمونیست یوگوسلاوی با هم کار می‌کردند و با او از نزدیک آشنا شد، میگفت که تیتو راحتی در آن زمان بعلت رفتارهای بورژوا منشانه و جاه طلبانه اش بسختی میشد از یک بورژوازی فرانسوی تشخیص داد.»

بعد شاتارف مرحوم علم، غیب پیدا میکند و باجرات و سرسختی میگوید:

«بسختان من توجه کنید، در آینده خواهید دید که تیتو نسبت بماییکانه است!».

دلایل دیگر:

متأسفانه صفحات مجله مقتضی نیست که ما نه تمام بلکه حتی جزء کوچکی از اسناد تبلیغاتی کمینفرم را نیز در مورد تیتو نقل و انتشار دهیم. در این مورد البته خوانندگان از حافظهٔ خود یاری خواهند گرفت. اما دست یافتن بر متن این «مدارک» که حالا رسماً نیز معلوم شده است که جمله ساختگی و جعلی بوده‌اند، ما را بفرساید و علم جعل تاریخ آشنا خواهد ساخت. بشر قرن بیستم محتاج دانستن این علم است چون هر روز خانواده‌ای از جامعهٔ بشری ما، در برابر اتهام جاعلین تاریخ قرار میگیرد. اخلاق و شرافت انسانی پایمال میگردد: چه سرها که بر سر این راه فدا می‌شود، و چه زندگیا که در این رهگذر بر چوبه‌های دار خاتمه مییابد، انسان قرن ما باید بر این علم منفی دست یابد، تا جادوگری دورهٔ اتم را دانسته باشد و در مقابل آن مصونیت پیدا کند، چرا که سر نوشت این نسل و نسل بعد و بلکه نسل دگر بسته بآنست.

بهر حال دامنهٔ اتهامات منتشره از طرف کمینفرم بسیار وسیع تر از آنست که در اینجا یاد شود. بعلت عدم امکان نشر آنها ذیلاً نتیجهٔ کلی قضاوت کمینفرم و شوروی را

دربارهٔ تیتو، که سالها بعنوان يك اصل تغییر ناپذیر از آن دفاع شده است، یاد مینمائیم:

نتیجه :

«تیتسیم يك دسیسهٔ بزرگ بین المللی است که برای متلاشی کردن طبقهٔ کارگر بوجود آمده است و تیتو بعنوان جاسوس امپریالیستهای جنگ افروز امریکائی آنرا رهبری میکند . چون طبقهٔ کارگر خود را ملعبه دست خائنین مزدور جاه طلب نکرد ، این توطئه به نتیجه نرسید و مفتضح گردید . تیتسیم در میان توده ها زمینهٔ مساعدی پیدا نکرد . توده هانشان دادند که میری از اینگونه خیانتها هستند و قادرند توطئه های خائنین رانابود کنند همدستان تیتو از اعضاء طبقه کارگر نیستند بلکه از هقطاران خود اوهستند ، یعنی از تروتسکیستها ، عمال دشمنان خارجی ، وابستگان به بورژوازی هستند که با عوام فریبی وارد حزب میشوند و بالاخره جاسوسان پلیس هستند . اینها واقیعت است و واقیعت نفوذ عمیقتر و مؤثرتری از تیتسیم دارد ...»

از : تیتو ، مارشال خائنین (ص ۱۲۸)

حقایقی از یوگسلاوی :

اکنون جادارد در مقابل اتهامات بیشمار دولت شوروی ، مختصری از حقایق مربوط یوگوسلاوی را دربارهٔ روابط آن دولت با شوروی یاد کنیم. در محتوی این مختصر ریشه های اساسی اختلافات با گراد و مسکو معلوم و آشکار میگردد . در مطالعهٔ منابع یوگوسلاوی واضح میگردد که اساس اختلافات شوروی و یوگوسلاوی - دو مبنای اقتصادی و سیاسی (و حتی نظامی) وجود دارد ، بخصوص اینکه علت اقتصادی آن در درجهٔ اول اهمیت قرار گرفته است .

مسکو همانطور که بعد از جنگ ب همهٔ کشورهای اروپای شرقی سیل کارشناسان اقتصادی و نظامی گسیل میدارد ، یوگوسلاوی را نیز مشمول نقشهٔ خود میگردد ، و در این کشور نیز مانند سایر ممالک ، بتأسیس شرکتهای مختلف (میکست) (۱) اقدام میکند . دولت یوگوسلاوی اسناد مربوطه باینگونه شرکتهای همچنین مدارک مربوط بر روابط اقتصادی و نظامی شوروی و یوگوسلاوی را در یک کتاب سفید باند صفتحه ای انتشار داده است . این کتاب فاقد هرگونه تفسیر اضافی است و فقط اسناد مربوطه را با ذکر شماره و تاریخ و مشخصات دیگر : همچنین نامه های متبادله را با ذکر ارقام و اعداد گویا شامل است .

از انواع شرکتهای موجود در یوگوسلاوی دو شرکت موسوم به (ژوسپاد) و (ژوستا) هستند. دولت یوگوسلاوی در ضمن اینکه اساساً شرکتهای مختلف و تقسیم بالمناصفهٔ سود را غیر سوسیالیستی و استعماری میدانند ، در ضمن یکسلسله

(۱) Mixte

ارقام اقتصادی ثابت میکنند که وجود هیئتهای شوروی اقتصادیات یوگوسلاوی را بسیر قهقرا کشانیده است. دولت یوگوسلاوی ادامه استعمار این شرکتها و طرز کار هیئتهای شوروی را با اعداد بضرر ملت یوگوسلاوی مشاهده میکند و از طرف دیگر خود را برای پرداخت مخارج مستشاران مختلف که دزین آنها مستشاران نظامی نیز وجود داشتند عاجز میبیند و پیشنهاد میکند اقلا مستشاران نظامی شوروی از همان مزایایی برخوردار باشند که افسران همدریف یوگوسلاوی برخوردارند. اما دولت شوروی نه در مورد شرکتها و نه در مورد هیئتها و کارشناسان خود زیر بار میروند و لذا دولت یوگوسلاوی تقاضای انحلال شرکتهای مزبور را میکند. دولت شوروی غرامات کمرشکنی را مطالبه میکند، معذالك نمیتواند بیش از ۸۰,۰۰۰,۰۰۰ دینار از یوگوسلاوی دریافت دارد.

در روابط سیاسی و حزبی، دولت و حزب کمونیست یوگوسلاوی لزومی نمی بیند که تمام دستورات شوروی را در داخل آنکشور بکار بندند، و ابتکارات مخصوص خود را بنفع القانات شوروی بجامعه احزاب کمونیست و کینفرم رها سازند آنها میخواهند اصل تساوی برادرانه احزاب کمونیست و دول کمونیست رعایت گردد و احزاب کمونیست یوگوسلاوی و رومانی و مجارستان و غیره بعنوان احزاب جوامع وابسته در کار انترناسیونالیسم وجود داشته باشند. از لحاظ اجتماعی و سیاسی اصرار یوگوسلاوی بر علیه توتالیتریسم است استقرار حکومت پلیسی را تحت عنوان دیکتاتوری پرولتاریا و اقبال هنر و اندیشه انسانرا بنام هدایت آن؛ مردود میدارد. مسکورا نه يك مرکز دستور دهنده، بلکه بعنوان یکی از مراکز دوستی میطلبد. اما مسکو نمیتواند فرمانده نباشد و نمیتواند دوستی کند - لذا يك دشمنی نتیجه طبیعی است.

۱۸۰ درجه نوسان

مسافرت رهبران شوروی یوگوسلاوی و مذاکرات و مصاحبات آنها، علامت يك تغییر جهت سیاسی در حدود یکصد و هشتاد درجه است و در عین حال این تغییر در درجه اول نتیجه منطقی مقاومت تسلیم ناپذیر یوگوسلاوی در برابر مسکو میباشد. از این درس تاریخی یکبار دیگر نتیجه عاید کردید که باید در مقابل قدرت تسلیم نشد، قدرت در مقابل قدرت و در برابر مقاومت یا در هم شکسته میشود، یا تسلیم.

بگذریم از اینکه نوسان شوروی تحت شرایط بین المللی خاصی است. باید دانسته باشیم که این مقاومت یوگوسلاوهاست که موجودیت دولت تیتو را ممکن گردانیده، تا در شرایط بین المللی نظیر حال نوسان شوروی را موجب شود. بهر حال آنچه مهم است اینست که دولت شوروی مدعیست که بیش از هفت سال در خصوص یوگوسلاوی دچار اشتباه بوده است اشتباه خیال شده بود که حزب کمونیست یوگوسلاوی مختصات بورژوا - دموکراتیک پیدا کرده و اشتباه تصور رفته بود که دولت یوگوسلاوی خود را بدول غربی فروخته است. اشتباه وابستگی

تیتو سازمان او.اس.اس. محرز گردیده بود و اشتباهاً سازمان تیتستی دامنه‌داری در اروپای شرقی کشف گردیده بود. اشتباهاً استاد ومدارك بیشمار بدست آمده بود که مؤید حقایق فوق بود. و اشتباهاً تیتو، مارشال خائنین، و تیتسیم، یک دسیسه بزرگ بین‌المللی برضد طبقه کارگر خوانده شده بود؛ اشتباهاً ارتباط پیمانی تیتو با آلن دالس-وبا چرچیل برضد اتحاد جماهیر شوروی محرز شده بود، و اشتباهاً اخراج تیتو از کمینفرم اعلام و اشتباهاً هزاران نفر در اروپای شرقی بجرم داشتن تمایلات تیتستی گرفتار وزندانی و اشتباهاً اغلب آنها باضافه اغلب زمامداران اروپای شرقی که از کمونیستهای با سابقه بودند اعدام گردیده بودند؛

همه اینها اشتباه بود، و علت این اشتباهات چه بود نکته ایست که عقل کل کنونی شوروی نیکیتا خروشوف، آنرا بیان داشت، و بموجب آن معلوم گردید که همه این اشتباهات ناشی از تفتین برپا بوده است؛ یکتفر توانسته بود یکدولت معظم را، و از آن مهمتر؛ یک حزب بزرگ را فریب دهد. حزب کمونیست و دولت شوروی مدعی اند که جامعه ایدآلی بشری را بنا میکنند. بموجب این ادعا؛ آنها باید تکامل یافته ترین وسایل را در هر زمینه در اختیار داشته باشند تا بتوانند دنیای نوی بسازند؛ اگر قبول کنیم که یکفرد قادر بوده چنین دستگاه عظیم و مجهز را که موی از ماست میکشد؛ فریب دهد؛ باید ناگزیر بپذیریم که حزب کمونیست و دولت شوروی نه تنها قادر نیستند جامعه نوودنیای نو بوجود آورند؛ حتی از حفظ و نگاهداری ارزشهایی که بشریت در گذشته بدست آورده نیز عاجز میباشند؛

نقصی در معادله:

بنظر ما ادعای اینکه بریاعامل تیرگی روابط شوروی و یوگوسلاوی بود، محکوم کردن تلویحی دستگاه و سیاست استالین است؛ اما لامست بدانیم که بارفتن استالین فرق مهمی در سیستم اجتماعی و در کم و کیف سیاسی و حزبی شوروی روی نداده؛ و عبارت دیگر زیربنای اجتماع شوروی همچنان دست نخورده مانند دوره استالین حفظ گردیده است. از یکطرف نه تنها در روابط اجتماعی تغییری؛ و در سطح زندگی مردم تفاوت مثبتی حاصل نشده بلکه برعکس بنا بر ادعای رسمی زمامداران شوروی؛ در صنعت رکود و در کشاورزی سیرقهقرانی پیش آمده است و طبیعی است که در امر توزیع نیز تغییرات قابل ملاحظه‌ای بنفع مولدین جامعه محسوس نشده است. از طرف دیگر هر چند برپا و چند تن از دوستانش از بین رفته‌اند، ولی رژیم پلیسی برپا بجای خود باقیست، و فقط مسئولین آن عوض شده‌اند.

بدیهی است که مطابق منطق سوسیالیسم اگر در بنای اجتماعی شوروی نقصی وجود نمیداشت؛ مظاهرو بنای آن نمیتوانست از ترکیبات غیر سوسیالیستی پر شود و از آنجا سیاست خارجی دولت شوروی نیز آنهمه با واقعیات جهان خارج فاصله و بآن اندازه با منافع پروولتاریای جهان دوری داشته باشد.

پس در این معادله نقصی وجود دارد که سیاست اخیر زمامداران شوروی دلیل بر طرف شدن نقص مزبور نیست؛ بلکه بیشتر میتوان پنداشت که یک تاکتیک سیاسی و بیک معنی یک حيله دیپلماتیک است؛ و الا بسیار بعید است که شوروی و اقبیت

یوگوسلاوی را که حالا اعتراف بشناختن آن میکند، قبلانشناخته باشد و اشتباهات ندانسته ایرا در یک زمان نسبتاً طولانی مرتکب شده باشد.

پیروزی بلغراد :

نوسان سیاست خارجی شوروی بهر مقصود که باشد یک پیروزی سیاسی و ایدئولوژیک برای یوگوسلاوی محسوب میشود؛ هر چند اصالت واقعیت سیستم یوگوسلاوی از ابتدا محرز بود؛ ولی جریان اخیر از لحاظ سیاسی هم در دنیای کمونیست وهم دردنیای غیر کمونیست فوق العاده بنفع اصولی است که یوگوسلاوی از آن اصول پیروی میکند:

دولت شوروی مدعی بود خروج از اردوگاه آندوات با غلطیدن در اردوگاه امپریالیسم توأم است ولی اکنون بوجود نیروهائی که بهیچیک از دو اردوگاه بیوستگی نداشته باشند؛ اعتراف میکنند و حیات و بقای آنرا ممکن میدانند.
نیکیتا خروشف صریحاً در صوفیه گفت :

« برای شوروی وسایر دموکراسیهای توده ای اکنون راه ایجاد

مناسبات دوستانه با جمهوری فدرال توده ای یوگوسلاوی باز شده است . . .

... یوگوسلاوی حاکمیت خود را فدائکرده و استقلال ملی

خود را در مقابل اردوی امپریالیستها حفظ کرده است .»

درهشت اصلیکه ماده اعلامیه مشترک تیتو و بولکانین بود تماماً نظریات

یوگوسلاوی پیشرفته است :

غیر قابل تجزیه بودن صلح - ایجاد یک سیستم امنیت دسته جمعی - شناختن و تقویت اصل همزیستی بین ملل صرف نظر از اختلافات ایدئولوژیکی - همکاریهای اقتصادی و فرهنگی بین تمام ملل - احترام باصل عدم مداخله در امور داخلی ملل اع
از اینکه امروز بزرگ اقتصاد، سیاسی یا ایدئولوژیکی باشد « زیرا که مسائل
مر بوط سازمانهای داخلی از قبیل سیستم های اجتماعی و تحولات
مختلف سوسیالیستی مر بوط بخود کشورها هستند و دول خارجی
نباید در این امور مداخله کنند.»

این نکته نیز جایست که دولت شوروی تحولات اجتماعی و سوسیالیستی یوگوسلاوی را بعنوان نوعی از تحولات سوسیالیستی معرفی کرد، و نسبت بناهیت رژیم کنونی نظر صریحی برخلاف سابق ابراز داشت.

بایترتیب جنگ تبلیغاتی و ایدئولوژیکی چند سال اخیر بنفع دولت و حزب کمونیست یوگوسلاوی انجامید. گرچه هنوز احزاب کمونیست دنیا در مورد تیتو بدنبال سیاست اخیر شوروی دچار ابهام و گیجی هستند، و معلوم نیست در آینده چه روشی در پیش خواهند داشت؛ ولی بهر حال کاهش تبلیغات ضد یوگوسلاوی از یکطرف و اعترافات صریح از طرف دیگر در میان کمونیستها موجب تحولات فکری گشت.

دو هدف اساسی شوروی

از تغییر سیاست اخیر شوروی، دو هدف اساسی استنباط میشود. هدف اول

ایجاد ارتباط با دولت یوگوسلاوی برای هدف دوم و در صورت امکان ایجاد ارتباط با حزب کمونیست یوگوسلاوی. هدف دوم بوجود آوردن يك منطقه بیطرف بر سر اطراف مرزهای شوروی و بخصوص تبدیل کردن آلمان بیک دولت بیطرف و جلوگیری از تسلیح آنست.

عامل این هر دو مقصود، سنگینی کفه غرب است. در حال حاضر امریکانیر و مندرتر از شوروی است و جبهه غرب در مقابل جنگ سرد سیاست خشن شوروی و وحدت و یکپارچگی بیسابقه ای پیدا کرده است. بر محور فکر مقاومت در مقابل حمله احتمالی شوروی، فعالیت خاصی بوجود آمده است. دولت شوروی حساب میکند که در جنگ سرد بعد از جنگ گرم باخته است. زیرا هر چند از یکطرف اروپای شرقی را در اختیار دارد، ولی در مقابل آن یک طرف جنگ جهانی دوم را در حال ملحق شدن بحریف خود می بیند. دولت شوروی این «طرف بزرگ» یعنی آلمان را در پشت دیوارهای مسکو و ستالینگراد و لنیننگراد بخوبی شناخته است. دولت شوروی از قدرت نظامی بزرگ آلمان میترسد، و تمام تلاشها و قیافه های متبسمی که اخیراً از آن دولت سر میزند، ناشی و حاکی از این هراس است.

علل اساسی تغییر سیاست شوروی :

سیاست خارجی شوروی اخیراً تغییر حقیقی پیدا کرده است. علل این تغییر ناگهانی چیست؟ عدم آمادگی شوروی برای مقابله با غرب بخصوص نیرومندی بیسابقه حریف اول شوروی یعنی آمریکا عامل اساسی این تغییر سیاست است. نه تنها در حال حاضر جبهه غرب را نیرومندتر درمی یابد. زیرا اگر ظرفیت نظامی آلمان بدست سه متفق غربی برشود، شوروی از پرداخت بهای این «غول فولادین» عاجز خواهد ماند.

اکنون بخوبی دولت شوروی دریافته، که پیشرفت در جبهه غرب با سقوط چکوسلواکی خاتمه یافته است. در فرانسه و ایتالیا هم، امیدی بموقیت احزاب کمونیست نیست، و روز بروز از نفوذ و قدرت عملی آنها کم میشود. برعکس سیاست تعرض و حمله شوروی یک نتیجه منفی خطرناک که همان مسلح شدن آلمان از اینسو و ژاپون در آنسو است، بار آورده است. اگر این سیاست ادامه مییافت، دامنه اتحادیه های نظامی در اروپا و آسیا تماماً اطراف شوروی را فرا میگرفت و ابراز قدرت از ناحیه شوروی وحدت و یکپارچگی غرب را تسریع میکرد اینستکه شوروی میخواهد سیمای مظلومانه ای بخود ببخشد، اما بنظر میرسد که زمامداران سه دولت غربی فکراینکار را هم کرده اند، و در نظر دارند، متقابلاً شوروی را در مقابل پیشنهادات مثبت خود قرار دهند. این نکات را جان فاستردالس که صراحت لهجه بیشتری دارد،

بارها متذکر گردیده . از اینجهت کمی زود است که راجع بآینده سیاست جدید شوروی قضاوت شود .

باین علل است که شوروی سیاست خود را تغییر داده و «حفظ وضع موجود» را شعار خود قرار داده است . باین سیاست هم آنچه را که بدست آورده و دارد ، حفظ میکند و امکان میدهد که خیالها از خطر شوروی آسوده گردد و ریشه های اختلافات جوانه زند . در همین موقع شوروی در قیافه صلح طلبانه خود ، دور خود را از اتحادیه های نظامی ، یعنی از باروت و فولاد خالی میکند ، و مناطق بیطرفی در پشت دیوارهای خود بوجود میآورد . ظاهراً شوروی با همه از دردوستی درمیآید ، و همه جاصلح طلب حقیقی معرفی میشود ، اما مجموعه اینها مانع این نخواهد بود که مسکو سیاست تسلیحاتی خود را در داخله متوقف نگذارد ؛ بر عکس حاجت بذکر نیست که شوروی پشت دیوارهای سفید خود ، فرصت نخواهد داشت که فارغ تر در تقویت تسلیحات خود بگوشد .

پس این سیاست ملایم شوروی برای غرب ، خطرناکتر از سیاست خشن اولی است . نباید تصور کرد که غرب دست خروشف را نخوانده است . در کنفرانس ژنو ، اگر غرب نتواند شوروی را باندازه کافی از سنگرهای فعلی عقب براند ، تا واقعاً از توسعه قدرت شوروی ایمن باشد ، تسلیم «سیاست سفید» مسکو نخواهد گشت .

نقش دولتهای آزاد

مقصود از دولتهای آزاد در اینجا ، دولتهای غیر وابسته ببلوکهای جهانی است . سلسله کوششهاییکه زمامداران اینگونه دولتها مانند نرو ویتو و ابراز میدارند در درجه اول بر اساس حفظ صلح جهانی مبتنی است . دولت شوروی هر چند از لحاظ ایدئولوژیک وجود دولتهای آزاد و غیر وابسته را نافی مقاصد خود تلقی میکند ، با اینحال در حال حاضر بملت ترس از مسلح شدن آلمان غربی و بعلت نیرومندی جبهه غرب ، ناچار شده است دول آزاد در صورت قبول «بیطرفی منفی» تحمل کند .

حال باید دید دولت شوروی در مذاکرات بلگراد؛ تا چه حد در راه این هدف خود پیشرفته است . گرچه هنوز متن کامل مذاکرات در پرده اسرار است اما بخوبی پیداست که یوگوسلاوی تجدید رابطه با احزاب کمونیست شوروی را که از نوع رابطه کمینفرمی باشد نپذیرفته ، و باینجهت اعلامیه بلگراد بعنوان «دولتین» نه «احزاب» انتشار یافته است .

اما در قسمت دوم ، یوگوسلاوی در عین حال که استقلال خود را از بلوک غرب مجرز ساخته ، از عضویت اتحاد منطقه ای بالکان نیز انصراف نجسته و آترا برای امنیت یوگوسلاوی لازم شمرده است منتهی جنبه اقتصادی این اتحادیه را بر جنبه نظامی آن تا موقعیکه یک خطر نظامی جدی یوگوسلاوی را تهدید نکند ، ترجیح داده است .

در مورد آلمان ، بنظر میرسد یوگوسلاوی موافق است که در صورت تأمین وحدت

آنکشور . از-ادامه تسلیحات آن در چار چوب تقلیل تسلیحات صرف نظر شود .
و گویا دولت شوروی حاضر بودن خود را بحذف حکومت آلمان شرقی و انحلال
پلیسی نظامی آن منطقه ابراز داشته است . در هر حال حل مسئله آلمان باینصورت
ماده اساسی کنفرانس آینده چهار دولت بزرگ در ژنو است ، که از هم اکنون
دولت یوگوسلاوی برای قبولانندن نظریات خود بخصوص بسه دولت غربی ،
فعالیتی را شروع کرده است .

صلح جهانی و دول آزاد :

در سال ۱۳۲۹ يك متفكر اجتماعي ایران در مقدمه كتاب خود ، يكبار
دیگر عنوان مانیفست مارکس و انگلس را بیان کرد : « شبحی دنیا را فرا میگیرد »
با این تفاوت که شبح جدید ، از بلگراد ، بصورت مقاومت در برابر توتالیتاریسم ،
بمنظور ایجاد جامعه ایدآلی انسانها شروع شده است . این واقعیتی است که اگر
آنروز قبول آن برای همه میسر نبود ، امروز لمس آن برای اکثریت مردم جهان
ممکن گردیده است . بدون اغراق سرنوشت بودن و نبودن نسل ما و جهان حاضر ،
زندگی انسان این نسل و انسان چند نسل آینده-بوجود و کوشش مجموعه نیروهای
وابسته است که دهلی و بلگراد محور اصلی کنونی آن محسوب میشوند . در حال
حاضر قدرت مغربه ذخیره دول بزرگ برای تباه کردن نسل انسان و انهدام مدنیت
هزاران ساله انسان کافیت ، و اینهم کافیت که دول آزاد جهان که از نیروهای
ملی غالب کشورهای دنیا ملهم هستند ، رقابت خطرناک دوبلوك را بحال خودرها
کنند ، و موجودیت خود را در سرنوشت آینده دنیا تأثیر ندهند .

اما جای بسی امیدواری است که در فعل و انفعالات اجتماعی

کنونی جهان ، برای يك صلح عمومی و امنیت اجتماعی حقیقی
در خور زندگی انسان معاصر ، تحولات مظهرین در حال وقوع
یافتن است ، آسیا بعنوان يك وزن نه بزرگ در صحنه سیاست
جهانی وارد میگردد ، و این ایدآل که دنیای بدون بهره کشی از
انسانها در جنب يك صلح عمومی بوجود آید رو بتزاید است
و پیروزی اخیر بلگراد از مقدمات آن میباشد .

آذری

«آناهیت»

در پیشگاه مام وطن عهد بسته ایم

فریاد زده که : ما

سوگند خورده ایم که جانرا فدا کنیم
در پیشگاه مام وطن عهد بسته ایم ،
باید وفا کنیم .

☆☆☆

نام وطن بچهره اورنگ لاله داد
در دیدگان غمزه اش خشم شعله زد
فریاد او رسا شد و فریاد خلق نیز ،
همچون خروش وحشی امواج بیکران
ناگه غریب و لوله افکند در جهان .

☆☆☆

از چشم او که شعله ور از انتقام بود
صد ها شراره جست
او پیش رفت تا که نماید بخصم پست ،
«بیکار بی شکست»

☆☆☆

سر نیزه ها بسینه او حمله ور شدند ،
چندین گلوله بیکر او را بخون کشید ،
اما هنوز گوش دل مهرهان او
این نعره می شنید .
... سوگند خورده ایم که جانرا فدا کنیم
در پیشگاه مام وطن عهد بسته ایم
باید وفا کنیم .

استراتژی و تاکتیک احزاب کمونیست

درب‌خورد با نهضت های ملی آسیا و آفریقا

از دهه دوم این قرن بعد در آسیا حالت تخمیر و تحولی بوجود آمد و بزودی در نیمه قرن این حالت جنب و جوش تمام آسیا و آفریقا را فرا گرفته است. در مقالات پیشین نبرد زندگی در اینباره بحث شد که در نتیجه این تخمیر، انقلاب ها و تحولاتی در قسمت اعظم آسیا بوجود آمده و انقلاب روسیه تأثیراتی در آسیا نیز بخشیده است. امروز در قسمت بررگی از آسیا دو نمونه حکومت نوین جای وضع سابق را گرفته است. کمونیسم در چین و قسمتی از آسیای متعلق بشوروی و سوسیالیسم در کشورهای هندوستان و بیرمانی و اندونزی نفوذ یافته است. نهضت های ملی سایر کشورهای آسیائی و آفریقائی هنوز در حال تخمیر هستند انقلاب یا تحول لازم را آنطوریکه باید بدست نیاورده اند. سرنوشت آسیا و آفریقا، بستگی و ارتباط مستقیم بمبارزه ای دارد که در بین نهضت های ملی آن قسمت از آسیا و آفریقا که هنوز تکلیف قطعی آنها تعیین نشده بین کمونیستها از طرفی و ملیون و یا نهضت های ملی اصیل از طرف دیگر در گرفته است. آنچه در معرض برد و باخت است و نه تنها سرنوشت آسیا و آفریقا در معرض تأثیر آنست، بلکه این مسئله در سیاست کلی جهان نیز تأثیر بسزائی دارد. اینست: در آن قسمت از کشورهای آسیائی و آفریقائی که هنوز حالت وضع حاضر *Status quo* وجود دارد در مبارزه با رژیم های منحط و فاسد بالاخره کمونیست ها ابتکار را در دست خواهند گرفت و یا ملیون. کمونیست های این کشورها، مانند تمام کمونیست های وابسته به بین الملل سوم مسکو، دارای یک دکتروین و ایدئولوژی مجهز و کامل و قاطع اند و از یک استراتژی و تاکتیک مجرب و آزموده، که از مرکز با آنها تلقین میشود، برخوردارند. آنها از آزمایش های تاریخی این استراتژی و تاکتیک که در موارد متعدد در معرض تجربه قرار گرفته استفاده میکنند و حتی در مورد لزوم مردان مجرب روسی و غیر روسی از ملیت های بیگانه عملیات آنها را اداره می کنند. ولی در مقابل آنها ملیون اعم از آنکه، دارای تمایلات سوسیالیستی باشند یا تمایلات لیبرال فاقد مرکزیت و دکتروین صریح و روشن هستند و از استراتژی و تاکتیک نیز بکلی بی خبرند و تنها اسیر احساسات ملی و شرافتمندانه ضد استثماری میباشند. در برخورد یا تماسی که بین کمونیست ها از طرفی و ملیون لیبرال و یا متمایل بسوسیالیسم از طرف دیگر در داخل نهضت های ملی آسیا و آفریقا وجود دارد در اغلب اوقات برد با کمونیست هاست، زیرا ملیون برای پیروان بین المللی سوم یک پدیده اجتماعی واضح و روشنی هستند که بکمک دکتروین و مکتب مجهز و آزموده آنان مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته اند

ولی کمونیسم برای میلیون یک نمود اجتماعی نوین و مبهم است که از تجزیه و تحلیل آن عاجز می باشد. بهمین مناسبت در ضمن همکاریها و بانسکیل جبهه واحد و غیره که کمونیستها با میلیون تماس پیدا می کنند در اروپا و آسیا همواره برنده هستند. زیرا آنها با تکیه باستراتژی و تاکتیک آزموده شده و روشن با مردم فاقد استراتژی و تاکتیک معین و مشخص باصطلاح بهتری توانند و بر روند و مردم با حسن نیت را برای هدفهای خود بکار ببرند و با آنها را دچار شکست سازند تا زمینه برای خود آنان آماده و بکرباقی بماند. در کشورهای بالکان کمونیست ها توانستند با همین وضع تمام احزاب غیر کمونیست را در خود هضم کنند و واقعه تاریخی چکسلواکی یکی از برجسته ترین مظاهر این بود که کمونیست ها در تماس با میلیون برنده هستند. اگر برای سوسیالیست ها و لیبرال ها و دموکراتهای دنیای غرب این روشهای کمونیستی واضح و روشن شده است متأسفانه میلیون آسیا و آفریقا اکثر آنها تنها متوجه این حقائق نیستند بلکه اغلب با میل و رغبت زیاد در پیروان بین المللی سوم نزدیک میشوند و کمونیست های این کشورها جاذبه ای برای آنها دارند.

آنطوریکه مشهود است عناصر توده ای که پیروان بین الملل سوم اند خواهی نخواهی تأثیر بسزائی در جریان حوادث تاریخی نهضت ملی ایران داشته اند. تجزیه و تحلیل حوادث نهضت ملی ایران بنسباتی که هر خواننده متوجه است فعلاً بطور دقیق و مشروح غیر ممکن است از این گذشته این حادثه تاریخی را مانند تمام حوادث تاریخی باین زوئیها نمیتوان در معرض نقد و قضاوت قرار داد ولی بعضی از جنبه های آنرا که برای خط مشی های آینده مفید است و در عین حال اوضاع و احوال و امکاناتی موجود اجازه آنرا میدهد مورد بحث قرار میدهم. بنسباتی که احتیاج بتوضیح ندارد بعضی ها از خود و یا از ما میبرسند در شرایط حاضر چرا با توده ایها همکاری نشود و حتی با ایراد میگیرند و مغرضین ما را متهم میکنند که چرا در اوضاع حاضر مبارزه قلبی با توده ایها را رها نمیکنیم. برای اینکه برای عده ای از مردم با حسن نیت، هم گذشته و هم حال روشنتر شود، همچنین برای روشن شدن ذهن آن عده از توده ایها که از سران حزب خود سرخورده اند و اوضاع برای آنان مبهم است ما شهای از استراتژی و تاکتیک کلی کمونیست ها را از قول خود آنها نقل میکنیم تا به بیننده آیا کسانی که بحاکمیت ملی خود پا بند باشند میتوانند با آنها همکاری کنند یا نه؟

خود رهبران حزب توده میگویند ضررهائی را که بنهضت ملی ایران زده اند از روی اشتباه و خطا بوده است بعضی از پیروان و یا هاداران معتقدند که بعضی از رهبران آن حزب خیانت کرده اند ولی ما با ذکر اصول کلی آنان و با مراجعه بشواهد نشان خواهیم داد که رهبران حزب توده نه اشتباه کرده اند و نه نسبت باصول مرامی خود خیانت ورزیده اند. آنها مطابق نس صریح اصول لنینیسم و ستالینیسم رفتار کرده اند. بنابراین اگر نقضی، اشتباهی یا خیانتی در کار است، مربوط به رهبران نیست بلکه مربوط باصولی است که رهبران آن حزب آن اصول

را راهنمای خود قراردادده اند. خواننده باید توجه داشته باشد که منظور ما از اصطلاح کمونیزم در اینجا مبنای ایدئولوژیکی آن نیست که در طی دو قرن اخیر در جامعه شناسی بکار میرفته بلکه منظور ما آن سازمان معین و مشخص و اصول اعلام و عمل شده آن سازمان است که پس از انقلاب اکتبر بعنوان بین الملل سوم در مسکو تشکیل شد و اسم اختصاری آن کمینترن یعنی کمونیست بین المللی است که پس از مرگ لنین نیز تحولاتی در آن پدید آمده و امروزه بشکل کمینفرم درآمده، که مرکب از حروف اختصاری «دفتر اطلاعات کمونیست» است.

در اینجا «استراتژی و تاکتیک» کمونیست‌ها را از کتاب ستالین موسوم به «مسائل لنینیسم» نقل میکنیم و خواننده خوب است اولاً با این نکته توجه کند که آیا ملیون کشورهای مختلف می‌توانند با هدف اینها وجه مشترک داشته باشند یا نه و ثانیاً استراتژی و تاکتیک تا حدی که جنبه فنی دارد و تماماً مورد قبول خود کمونیست‌هاست چرا در مورد نهضت‌های ملی همان روش‌های مفید و لازم‌رادر مواردی که بیش می‌آمد تخطئه کرده و تند رویهای مخالف اصول مقبوله خود را پیشنهاد میکردند باید توجه دقیق با این نکته کرد که رهبران حزب توده دانسته و فهمیده و حتی بخلاف اصول فنی استراتژی و تاکتیک که قبول دارند عملاً هدفهای دور دراز و عمیق و غیر عملی را به نهضت تحمیل می‌کردند که با قدرت عمل نهضت ملی وفق نداشت و خواهی نخواهی آنها دچار شکست میکرد.

خواننده لازم است که در ضمن مطالعه قسمت ذیل که نقل می‌شود توجه داشته باشد که قسمتی از استراتژی و تاکتیک از لحاظ فنی با نهضت‌های ملی آسیا و افریقا نیز قابل تطبیق میباشد و بخصوص باید توجه داشت که شرایط مبارزه ضد امپریالیستی با شرایط مبارزه حزب بالشویک با بورژوازی خیلی فرق دارد. نهضت‌های ملی آسیا و افریقا با اعتراف خود کمونیست‌ها باید مترقی‌ترین قشرهای زحمتکش را با قسمتی از بورژوازی کوچک و یا بزرگ مترقی در برداشته باشد. بقرض اینکه پروله تاریا بتواند رهبری این نهضت‌ها را در دست گیرد برنامه نهضت باید حد اقلی باشد که قابل قبول برای دست راست‌ترین عناصر جبهه واحد باشد نه خواسته‌های تند و تیزی که آنها را از نیروی بالفعل و یا ذخیره نهضت برکنار کند. ستالین در کتاب نامبرده چاپ فرانسه از صفحه ۶۵ بعد زیر عنوان زیرمینویسد:

«استراتژی و تاکتیک»

۱- «استراتژی و تاکتیک یعنی علم رهبری پروله تاریا •

«دوران بین الملل دوم (که تا ۱۹۱۴ دوام داشت م. ۰۰۰۰ دورانی است که در آن پارلمانتاریسم شکل عمده جنک طبقاتی بود. . . . وظیفه آن وقت اینطور خلاصه میشود: از تمام راه‌ها که برای رشد و تکامل دادن قانونی و برای تشکل و تعلیم ارتشهای پروله تاریا مفید باشد استفاده کرد. باید از پارلمانتاریسم استفاده کرد» و در همین حال. . . . کارگران را در جبهه مخالف دولت نگاه داشت. . . . خطای

« حیاتی و مسماتی بین الملل دوم عبارت از این نیست که در زمان خود از اشکال پارلمانی مبارزه استفاده کرده ، خطای او در این بود که باین روش بیشتر از حد اهمیت میداد و آنرا تنها راه امکان پذیر می دانست »

۴- « مراحل انقلاب و استراتژی »

« موضوع استراتژی تعیین کردن جهت ضربه اصلی است که پروله تاریخ باید در مرحله معینی از انقلاب وارد سازد ، وظیفه استراتژی اینست که يك نقشه متناسب برای تحت اختیار داشتن نیروهای انقلابی (نیروی ذخیره اصلی و فرعی) داشته باشد و وظیفه اینست که برای عملی کردن این نقشه در مرحله معینی از انقلاب مبارزه کند .

« انقلاب ، دو مرحله را گذرانده و پس از انقلاب اکتبر در مرحله سوم وارد شده . بنا بر این استراتژی تغییر یافته است .

« مرحله اول : از ۱۹۰۳ تا فوریه ۱۹۱۷ »

« مرحله دوم : از مارس ۱۹۱۷ تا اکتبر ۱۹۱۷ :

« هدف : مغلوب کردن امپریالیسم در روسیه و خروج از جنگ امپریالیستی

« نیروی اساسی انقلاب : پر له تاریخا

« ذخیره مستقیم : دهقانان فقیر -

« ذخیره محتمل : پروله تاریخای کشورهای مجاور . . . »

« جهت ضربه اصلی : جدا کردن دموکراسی بورژوازی متوسط

« (یعنی منشویکها و سوسیالیستهای انقلابی) که در صدد بدست آوردن

« توده دهقانان و کارگران هستند »

« مرحله سوم : که پس از انقلاب اکتبر شروع شده

« هدف : باید دیکتاتوری پروله تاریخا را در يك کشور مستحکم ساخت ،

« و اینرا بعنوان نقطه اتکائی برای واژگون کردن امپریالیسم در

« تمام کشورها بکار برد .

« انقلاب از چهار چوب يك کشور تنها خارج می شود ، عصر و دوران انقلاب

« جهانی شروع میشود .

« نیروهای اساسی انقلاب : دیکتاتور پروله تاریخا در يك کشور ، نهضت

« انقلاب پروله تاریخا در تمام کشورها .

« نیروهای ذخیره اصلی : توده های نیمه پروله تاریخا و

« دهقانان کشورهای پیش رفته ، نهضت های ملی برای تحصیل

« آزادی و مستعمرات وابسته -

« استراتژی مربوط به نیروهای اساسی انقلاب و نیروهای ذخیره آنست .

« استراتژی فقط وقتی تغییر میکنند که انقلاب از مرحله ای به مرحله نوین وارد میشود

« ولی در يك مرحله معين از انقلاب استراتژی در تمام آن مدت ثابت و تغيير ناپذير باقی می ماند »

بیش از خاتمه دادن به ترجمه مطالب ستالین و ورود در تفسیر آن باین نکات اشاره میشود که اولاً در مرحله دوم انقلاب، حزب بالشویک، در زمانی که هنوز احزاب و نیروهای غیر کمونیستی از میدان خارج نشده اند، « جهت ضربه اصلی » خود را با آنطوریکه مصطلح حزب توده در ایران بوده « لبه تیز حمله » را متوجه « منشویک ها و سوسیالیست های انقلابی » کرده است نه امپریالیسم خارجی. باید در نظر داشت که منشویک ها همان جناح حزب طبقه کارگر روسیه شوروی هستند که جناح دیگر آن خود منشویکها بودند. ولی در مرحله اول انقلاب که از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۷ بوده نه تنها با بلشویک ها و سوسیالیست های انقلابی بلکه با سایر عناصر بورژوازی بر علیه حکومت استبدادی همکاری می کرده اند تا بعدها در مراحل دیگر انقلاب آنها را از میدان خارج کنند. معلوم نیست که در ایران در مرحله ای که از مرحله انقلاب شوروی هم عقب مانده تر بود چرا این آقایان « لبه تیز حمله را » متوجه عناصری کرده بودند که بقول آنها بمنزله « منشویک ها و سوسیالیست های انقلابی و بورژوازی کوچک » روسیه در ایران بودند.

مسئله دوم که از لحاظ سیاست جهانی شوروی خیلی اهمیت دارد اینست که در مرحله سوم انقلاب هدف انطور تعیین شده: « باید دیکتاتوری پروله تاربا را در يك کشور مستحکم ساخت، و اینرا بعنوان نقطه اتکائی برای واژگون کردن امپریالیسم در تمام کشورها بکار برد » حالا از آن کمونیست های که خود را طرفدار دوآتشه همزیستی نشان میدهند باید سؤال کرد که آیا از « هدف » انقلاب صرف نظر شده؟ آیا استراتژی لنینیسم از هدف اصلی منحرف شده و یا تبلیغات برای همزیستی فقط يك خط مشی گذرنده است که در خدمت استراتژی ثابت قرار دارد؟ ستالین در کتاب مذکور فصل استراتژی و تاکتیک خود را از صفحه ۶۸ به بعد اینطور ادامه میدهد:

« ۳- جذر و مد نهضت و تاکتیک :

« موضوع تاکتیک معین کردن خط سیر نهضت در دوران نسبتاً کوتاه جذر و مد است تاکتیک جزئی از استراتژی بوده و تحت الشعاع آن قرار دارد و برای خدمت در راه استراتژی می باشد. تاکتیک بر حسب نوسان ها تغییر مییابد، در صورتیکه در مدت دوام هر مرحله انقلاب (مثلاً انقلاب ۱۹۰۳ تا فوریه ۱۹۱۷) نقشه استراتژیکی بی تغییر میماند ولی در این مدت لا یتغیر ماندن استراتژی و تاکتیک بارها تغییر مییابد..... « مثلاً در دوران ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۲ حزب مجبور باین شد که به تاکتیک عقب نشینی « برگردد زیرا در دوران نزول نهضت انقلابی بودیم عوض تاکتیک بایکوت کردن دوما (مجلس شورای رژیم تزاری)، در آن شرکت کردیم و عوض

«عملیات انقلابی خارج از پارلمان که قبلا اعلام شده باشد، متوسل بکارهای پارلمانی در دو ما شدیم و عوض اینکه به اعتصابات سیاسی عمومی متوسل شویم باعتصابهای «مجلسی اقتصادی دست زده شد و عوض سازمانهای انقلابی توده‌ای، جمعیت‌های تعلیم و تربیت اجتماعی و فرهنگی و شرکت‌های تعاونی صندوقهای بیمه و سایر سازمانهای قانونی جانشین سازمانهای انقلابی گردید» .

پیش از اینکه در این مورد اظهار نظر بکنیم توجهی بخلاصه دو قسمت مربوط به «جهت استراتژیکی» و «جهت تاکتیکی» نیز میکنیم که ستالین در کتاب و فصل مذکور از صفحه ۶۹ بیعد نوشته است :

«۴ - جهت استراتژیکی

«ذخیره‌های انقلاب ممکن است نیروهای زیر باشد : ذخیره مستقیم (a) دهقانان (b) پروله تاریای کشورهای مجاور ذخیره غیرمستقیم (a) «تناقضها و منازعات بین طبقات غیر پروله تاریا (b) تناقضها و منازعات بین کشورهای امپریالیست بقول لنین «هرگز با انقلاب و یا قیام نباید بازی کرد سازمان دادن قیام اکثرا میتوان بعنوان نمونه برای بکار بردن «صحیح استراتژی و جهت آن مورد مطالعه قرارداد اگر باین شرط لازم توجه نشود «منجر بخطائی می شود که آنها را باید «از دست دادن همقدمی» نامید، این در صورتیست «که حزب از حرکت نهضت خیلی جلو تر باشد و یا خیلی عقب بماند، و قتیکه زیاد «جلو تر باشد خطر يك شکست بیش می آید. لنین می گوید: «احزاب انقلابی باید «تعلیمات خود را تکمیل کنند . آنها مهاجمه را خوب یاد گرفته اند. حالا لازم است «که این علم را با علم دیگری که عبارت از عقب نشینی منظم است تکمیل کنند باید فهمید که بدون یاد گرفتن علم مهاجمه و علم عقب نشینی منظم نمیتوان پیروز شد» . . .

«۵ - جهت تاکتیکی

.... باید آن اشکال مبارزه و سازمان دادن را قبول کرد که

«با جذرها و مدهای نهضت بهتر تطبیق کند اگر در آن دوره ، «حزب در دو ما شرکت نمیکرد توده طبیعتاً از نهضت جدا می شد و حزب پیشآهنگ «تماس خود را با توده کارگرها از دست میداد . خطر روش اتز و ویسم (اوتز و ویسم «تمایلی در حزب بلشویک بود که در او خرده اول قرن حاضر میخواست که حزب «نمایندگان سوسیال دموکرات را از دو ما بازخواند و از شرکت نمایندگان حزب «در سندیکا ها و سازمانهای قانونی صرف نظر شده و فقط بکارهای غیر قانونی انقلابی «بپردازند) این بود که حزب پیشآهنگ از نیروهای ذخیره بیشمار محروم گردد «اگر در فوریه ۱۹۱۷ حزب پیروی از کمونیستهای دست چپ، که دعوت بانقلاب «وقیام می کردند ، نموده بود ، نفوذ و تماس خود را در توده کارگران از دست «میداد خطر تاکتیکی کمونیسم چپ این بود که او حزب ، یعنی رئیس «انقلاب پرولتری را با این خطر تهدید میکرد که تبدیل به هشتی از توطئه

«گران تو خالی و بی ثبات گردند...»

پیش از اینکه اذاین مطالب نتیجه گیری اساسی را بکنیم در اینجا بدون نکته اشاره میشود اولاً اینکه در اوج نهضت سران توده‌ای که باین استراتژی و تاکتیک خوب آشنا بودند، عمداً همواره «جهت استراتژیکی» را عمیقتر و شدیدتر یعنی باصطلاح «چپ» روتر میگردند نه تنها قدمها بلکه فرسنگها از استراتژی واقعی نهضت پیش می‌افتادند و بنا بگفته صریح لنین نهضت را با «خطر شکست» هر روز مواجه می‌ساختند. علت این «اشتباه عمدی» را ما بطور تفصیل بیان خواهیم کرد ولی حالا توجهی باین مسئله بکنیم که سران توده پس از ۲۸ مرداد چرا از این تاکتیک لنین، ستالین که «علم عقب نشینی منظم» است استفاده نکردند و بالعکس انقلابی نمایمائی کردند که بی سابقه بود. سران توده در تمام تاریخ سیاسی خود در حساسترین مواقع هدفهای ملی و نهضت ملی را دچار شکست کرده و این حزب پیش‌آهنگ طبقه کارگر! پس از اینکه کار از کار گذشته اعتراف با شتاب خود کرده است. در این اواخر یک اعتراف دیگر بسلسله اعترافات خود اضافه میکند و در اعلامیه‌ای که بمناسبت ششمین سال مبارزه در شرایط مخفی از طرف کمیته مرکزی صادر شده میگوید: «پس از ۲۸ مرداد بر اثر عدم درک شرایط بجای تاکتیک عقب نشینی «منظم و بدون سراسیمگی، مدتی تاکتیک انتقالی کردیم که ناشی از تمایلات «بلانکیستی بود. از طرف دیگر سبک کار تشکیلاتی ما هم با شرایط پس از ۲۸ مرداد تطبیق داده نشد و در مواردی شیوه‌های در کار ما راسخ بود که بکار بستن «آنها قبل از ۲۸ مرداد بمناسبت شرایط مخفی نادرست بود، بطوریکه یکی از عوامل مؤثر گامیابیهای دشمن را باید در ضعف امور سازمانی ما جست (در ضعف امور سازمانی یا پیروی عمدی از استراتژی «هر دو؟ - م)..... بارها گفته‌ایم که در مدت نسبتاً طولانی در باره متفقین «خود در مبارزه آزادی بخش ملی دچار اشتباهات جدی بوده‌ایم سکتاریسم «چپ» روی در کلیه شئون، رسوخ داشته است.....»

ما شرح دادیم و بیشتر روشن خواهیم کرد که دست زدن باین «چپ» رو بپا «بر اثر عدم درک شرایط» نبود بلکه لازمه منطقی تحت الشعاع قرارداد دادن نهضت ملی نسبت باستراتژی دولت شوروی است ولی سران حزب توده در تحت تأثیر نارضایتی افکار عمومی، حزب خودشان مجبور باین اعتراف با شتاب گردیده‌اند. اعضاء ساده و فریب خورده حزب توده که کم و بیش با اصول مکتب آشنا می‌باشند حالا چرات پیدا کرده و رهبران را متهم بتمایلات بلانکیستی میکنند. بلانکی یکی کنفرانز انقلابیون موسوم با انقلابی دائمی فرانسه بود که آئی راحت نمی‌نشست و عوض کارهای وسیع سازمانی وایدنولوژیک دائماً فعالیت مخفی برای ایجاد شور و قیام و انقلاب میکرد و عده‌ای از بهترین انقلابیون را نیز در خود جمع کرده بود. مارکس و دیگران انقلابیون واقع بین این روش ماجراجویانه را تأیید نمی‌کردند و عقیده داشتند که اینگونه اقدامات غیر از تلف کردن نیرو قاعده ندارد مارکس و واقع بینان عقیده داشتند

که يك حزب سياسي با سازمان وسیع توده‌ای باید بوجود آید و شرایط تحولات عظیم اجتماعی را تهیه و آماده کند و پیش از آمادگی اساسی بقیام و شورش ها که ماجر اجویانه باشد نباید دست زد .

آنچه قابل توجه است اینست؛ رهبران حزب توده که در داخل حزب شان مجبور باین اعتراف شده‌اند که عملیات آنها بعد از ۲۸ مرداد و پیش از آن بلانکیستی و منحرف و مردود بوده است ولی سیاستی را که هنوز بین عده‌ای از مردم با حسن نیت رواج داده‌اند می‌دهند ، باز هم همان روش بلانکیستی است . عده‌ای از جاسوسان و عمال حزب توده که بین عده‌ای از مردم با حسن نیت نفوذ کرده اند این سابقه ذهنی غلط و انقلابی نما را بنام فکر انقلابی تندرو رواج داده‌اند آنها بعضی از ملیون واقع بین را که پس از ۲۸ مرداد و پیش از آن توصیه می‌کردند که از روش بلانکیستی اجتناب شود « بانحراف و سازشکاری » متهم می‌ساختند ولی امروز خودشان معترف بانحراف روش خود گردیده اند . اما چون متأسفانه بعضی از افراد با حسن نیت اسیر احساسات بوده و دارای دگرترین نیستند و باز مایشاهی تاریخی قرون اخیر توجه ندارند ندانسته آلت دست این عمال حزب توده و سوابق ذهنی و تلقیناتی می‌شوند که حزب توده آن سوابق ذهنی و آن روشهارا بنام « مترقی » رواج داده است . مخصوصاً تا چندی پیش حتی حرف زدن با يك نماینده مجلس حاضر و سیاستمداران مشابه از لحاظ تاکتیک ، و همچنین هر گونه سعی و کوشش برای فعالیت اجتماعی قانونی را متهم بسازشکاری و خیانت می‌کردند . هیچ شکی نیست که عده معدود و یاکم و بیش بیشتر از افراد با حسن نیت دچار این اشتباه هستند از روی حسن نیت ولی عدم آشنائی با ستراتژی و تاکتیک نهضت های اجتماعی و ملی است ، ولی آنگونه افراد آگاه با اصول اجتماعی که آنها نیز این روش را ترغیب میکنند و هر گونه عمل واقع بینانه و مثبت و مفید را به « انحراف » تعبیر میکنند ، آنها در حقیقت ستون پنجم حزب توده بین مردم با حسن نیت هستند . سیاست کنونی سران حزب توده اینست که مردم و تمام عناصر مستقل از دبلوک در نتیجه برداشتن سنگهای بزرگ دچار عدم موفقیت گردند و طبیعتاً ناراضی باقی بمانند و حتی الامکان قشرهای بیشتری از جامعه با دور شدن از فعالیت مثبت بعنوان نیروی ذخیره آنها و مراجع الهام دهنده شان برای آینده حفظ شوند .

در صفحه ۷۵ کتاب مذکور از قول لنین نقل شده است که اگر بدون پشتیبانی فعال و مفید و مؤثر ملیونها توده مردم يك قشر پشاهانك نهضت را در يك چنك مؤثر با دشمن وارد کنند « این عمل نه تنها احقانه بلکه يك خیانت » است . حالا قسمت هائی از فصل مورد نظر کتاب مذکور ستالین را ذیل نقل میکنیم :

« ۶- روش رفورمیسم و انقلابی »

« روش انقلابی چه فرقی با روش اصلاح طلبانه (رفورمیسم) دارد ؟ »
 « عده‌ای فکر میکنند که عموماً لنینیسم بر ضد سازش و توافق است . این فکر کاملاً اشتباه است . بلشویکها مانند همه باین حقیقت آشنا هستند که در بعضی اوضاع و احوال اصلاحات (رفورم ها) عموماً و سازشها

«توافقها خصوصاً ضروری و مفید میباشند... لنین میگوید: «برای غلبه بر ... دشمن باید توافقها و سازشهای ممکن با متغین (هرچند موقتی و غیر مطمئن و ناپایدار و مشروط بر شرایطی باشد) بعمل آورد ... در حال صعود بیک قله کوه که هنوز کشف نشده و غیر قابل رسیدن بوده است نمیتوان یکجهت انتخاب شده را برای همیشه حفظ کرد و از پیش گرفتن جهت های نوین استفاده نکرد و یا «عقب نشینی موقت نکرد و باراه (زبک زاک) نرفت ... ولی در هر حال رفورم برای انقلابی یکی از وسائل رسیدن به هدف انقلاب است ولی برای اصلاح طلب «هدف میباشد.»

ما درباره روش اصلاح طلبانه و انقلابی برای رسیدن به هدفهای انقلابی جامعه در یک مقاله مخصوص و مطالعات متعدد بحث خواهیم کرد در اینجا همینقدر باید توجه داشت که این دو تمایل در مکتب مارکسیسم از افکار متناقض خود مارکس سرچشمه گرفته است. آنچه در اینجا قابل توجه است اینست: سران توده و ستون پنجم آنها در بین مردم با حسن نیت و دنباله روان ناآگاه روشهای توده ای با یک روش بلانکیستی هرگونه سیاست واقع بینانه را برای رسیدن به هدفهای انقلابی تخطئه میکنند ولی هرگونه سازشهای غیرمجاز توده ایها را توجیه میکنند. سران حزب توده با جناح ارتجاعی بورژوازی ملی و حتی فئودالها سازش بر علیه جناح انقلابی بورژوازی و لیبرالها و سوسیالیستها کردند ولی عملاً اتخاذ هرگونه راه مثبت و مفید بحال نهضت ملی را به سازشکاری متهم میسازند.

برای اینکه بحث ما درباره استراتژیکی و تاکتیک، بین الملل سوم در برخورد با نهضت های ملی آسیا و افریقا کامل باشد لازم است که لا اقل یک نظر خیلی گذرنده به فصل دیگر کتاب ستالین موسوم بمسائل لنینیسم بکنیم، ما مطالعه کامل این فصل را به علاقه مندان توصیه میکنیم از صفحه ۵۹ تا ۶۷ آن کتاب جملات زیر نقل میشود:

«مسئله ملیت»

«... و این (تقسیم شدن دنیا بدو اردوگاه استعمار شونده و استعمار کننده) مسئله ملی را به مسئله مستعمرات مربوط میسازد. با این وضع مسئله ملی از شکل خاص داخلی دول بیک مسئله عمومی و کلی و بین المللی، بیک مسئله جهانی آزاد شدن ملل تحت رقیبت در کشور های مستعمراتی از قید رقیبت امپریالیسم تغییر شکل پیدا میکنند.... سابقاً مسئله ملی را از لحاظ اصلاح طلبی (رفورمیسم) نگاه میکردند که یک مسئله مستقل بود و ارتباط با مسائل کلی.... از نوع انقلاب پروولناری نداشت. بطور ضمنی فرضی میشد که پیروزی پروولناریا در اروپا بدون اتحاد مستقیم با نهضت های آزادی در مستعمرات امکان پذیر است. لنینیسم ثابت کرده است و جنگ امپریالیستی و انقلاب روسیه تأیید کرده است که مسئله ملی فقط در ارتباط خود و بر پایه انقلاب و راه پیروزی انقلاب در غرب بوسیله اتحاد بقیه در صفحه ۵۳

مطالعاتی درباره سوسیالیسم فاینین جامعه فاینین ها

حزب کارگران انگلستان از معتدل ترین احزاب سوسیالیست جهان است . این حزب علی رغم نوسانهایی که بیش می آید حتی در موقع در دست نداشتن قدرت تأثیر عظیمی در زندگی اجتماعی انگلستان دارد . اگر بعضی از رهبران شوروی حزب کارگر را معادل حزب محافظه کار میدانند این يك اشتباه بزرگ و بی بردن بر خصوصیات جامعه انگلستان است زیرا اگر حزب کارگرواقعاً منافع طبقات زحمتکش را مدافعه نمیکرد حزب کمونیست انگلستان تبدیل به يك سکت میشد که در حقیقت، رابطه با طبقه کارگر نداشته باشد . در قرن نوزده شارنیست ها و در اواخر قرن فدراسیون سوسیال دمکراتها و سوسیالیست ها موسوم بکلیله پیداشده اند که عقائد تند و نزدیک بمادکس و مارکسیسم داشته اند ولسی طبقه کارگر انگلستان پس از آزمایشهای تاریخی دکتربین و مکتب جامعه فاینین ها را اساس و پایه ایدئولوژی خود قراردادده است حزب کارگران انگلستان که تجسم فکر سیاسی طبقه کارگران کشور است افکار و عقائد جامعه فاینینها را تئوری حزب خود تلقی می کند . ما در ضمن معرفی نهضت های سوسیالیستی جهان بنهضت سوسیالیستی انگلستان نیز خواهیم پرداخت . برنارد شو از بنیان گذاران جامعه فاینین کتابی موسوم به «مطالعاتی درباره سوسیالیسم فاینین» منتشر کرده است که ما خلاصه فصلی از آن را که زیر عنوان «جامعه فاینین» است در دو قسمت منتشر می کنیم . ترجمه کامل این کتاب بی شك بمعرفی سوسیالیسم انگلستان کمک بزرگی خواهد بود . برنارد شو این کتاب را در نیم قرن پیش تألیف کرده و از آن بیمدهم در فکر او وهم در مکتب حزب کارگر تحولاتی بوجود آمده است که مطالعه تاریخ آن تحولات برای علاقه مندان به نهضت سوسیالیستی خیلی مفید خواهد بود . امیدواریم در شماره های آینده در باره تحول فکر سوسیالیستی در انگلستان مدارکسی را منتشر سازیم .

(نبرد زندگی)

شرح زیر خلاصه نامه‌ای است از برنارد شاو نویسنده معروف انگلیسی و یکی از مؤسسان و رهبران جامعه فابین‌ها که در فوریه ۱۸۹۲ در یک کنفرانس جامعه فابین‌ها خوانده شده است که فصلی از کتاب مطالعاتی در باره سوسیالیسم فابین را تشکیل می‌دهد.



اصول عقاید فابین‌ها زائیده تجربه است. استفاده از تجربه‌ریزات بیش از تسلط بر اشتباهات عقاید سوسیالیستی ابتدائی در این مورد مؤثر بوده است. در سال ۱۸۸۳ شماره «تجدید ساختمان اجتماع بر اساس عالیترین امکانات اخلاقی» بود. در ۱۸۸۴ ما در این باره مباحثه می‌کردیم که آیا در سیستم سوسیالیستی پول باید وجود داشته باشد یا بهتر است بجای آن از «ورقه‌کار» استفاده شود و خود من با یکی از فابین‌ها که دفترچه‌ای تهیه کرده بود که جای هر دورا بگیرد بحث می‌کردم.

چندی بعد یکی از آنارشیستها بجامعه ما پیوست. افکار آنارشیستی خیلی زود در بین فابین‌ها نفوذ کرد و توسعه یافت و هنگامی که ما نشریه شماره ۴ خود را تحت عنوان «سوسیالیسم چیست؟» انتشار دادیم جامعه فابین‌ها بدو قسمت تقسیم گردید: یک عده کسانی بودند که بسؤال فوق بر طبق اصول کلکتیویسم (هوداران اصول تولید دسته‌جمعی) پاسخ میدادند و عده دیگر آنهایی که باین سؤال بر اساس افکار آنارشیستی (مخالفین حکومت سیاسی و موافقین سازمانهای تولید بجای آن) جواب میدادند. نباید تصور شود که آنارشیسم بعلمت آنکه طرفدار مبارزه بوسیله اعمال زور است در بین اعضاء جامعه با مخالفت روبرو شد زیرا جامعه فابین‌ها از ابتدا مبارزه جو بوده و از انشعاب از جامعه اولیه دیگری که مرام آن اصلاح مسالمت‌آمیز مردم بوسیله تربیت صفات شخصی افراد بوده بوجود آمده است. عده‌ای از اعضاء آن جامعه که احساس میکردند که موکول کردن تحول اجتماعی با اصلاح صفات فردی مدت نامحدود لازم دارد برچم سوسیالیسم مبارز را بر افراشتند و از جامعه اصلاح طلبان جدا شده جامعه فابین‌ها را تشکیل دادند و با وجود اینکه طرفدار اتخاذ یک روش مثبت وجدی بودند بعداً از مخالفین جدی شورش طلبی و یاغیگری شدند.

تا سالهای ۱۸۸۴ و ۱۸۸۵ از مسئله طرفداری از قانون اساسی که اکنون از مختصات جامعه ماست بحثی در میان نبود. در بین فدراسیون سوسیال دموکراتها یا اتحادیه سوسیالیستها نیز این موضوع مطرح نبوده است. یکی دو سال روش ما از نظر آنارشیست بودن شبیه اتحادیه سوسیالیستها و از نظر شورش طلبی مانند سوسیال دموکراتها بود.

ممکن است سؤال شود که در این صورت چرا ما جامعه علیحده‌ای تشکیل داده و به آن سازمانها نه پیوستیم؟ علت این موضوع آن بود که جامعه فابین بطور کلی از طبقه متوسط تشکیل شده بود در حالیکه اعضاء اتحادیه سوسیالیستها و فدراسیون سوسیال دموکراتها را پرولتاریا تشکیل میداد. اغلب از اعضاء جامعه

ما در عین حال از اعضاء فعال فدراسیون بودند و اعضاء جامعه فابین ها می توانستند در تشکیلات کارگری نیز عضویت داشته باشند .

ولی علت واقعی جدائی ما عمیق تر از آن بود ، اختلافات بعداً روشن و واضح گردید . آن زمان خود من تصمیم داشتم به فدراسیون سوسیال دموکراتها ملحق شوم ولی تغییر فکری داده بجامعه فابین ها پیوستم هیچ اختلافی از لحاظ برنامه و اصول این دو تشکیلات موجب تغییر فکر من نبود ولی بطور غیر ازادی بجامعه فابین ها کشانده شده و احساس می کردم که جامعه فابین ها برای من جای مناسبی است .

همانطور که گفته شد تا سال ۱۸۸۵ اختلافات ما آشکار نبود . ما سرمایه - داران را بعنوان مزد معرفی کرده در باره انقلاب ، آنارشیزم و سایر مسائل بحث می کردیم . ما تصور میکردیم که هدف جمعیت ما که شعارهای آن « آموزش و تبلیغ و متشکل کردن » بود آن است که سازمان اجتماع فعلی را درهم شکسته و سوسیالیسم کامل را مستقر کند . این موضوع نشان می دهد که ماهنوز درباره کیفیات جامعه فعلی و همچنین از سوسیالیسم اطلاعات و تجربیات لازم رانداشتیم .

در سال ۱۸۸۵ عده اعضاء جامعه ما فقط ۴ نفر بود . در آن سال واقعه ای روی داد که اختلافات ما را با فدراسیون سوسیال دموکرات آشکار کرد . فدراسیون همانطور که فعلا هم می گوید اعلام داشت که سیاست آن بر مبنای شناسائی مبارزه طبقاتی بعنوان يك واقیعت مسلم است و این مبارزه اجتناب ناپذیر می باشد . مادر آن موقع کمتر از زمان حاضر باین مسئله توجه داشتیم . با وجود این فدراسیون در انتخابات سال ۱۸۸۵ در لندن دو کاندید تعیین کرد و این موضوع رانیز پنهان نگذاشت که هزینه انتخاباتی آنها بوسیله یکی از احزاب سیاسی پرداخت شده است و منظور آن حزب شکست دادن رقیب انتخاباتی خود بوده است . از نظر اصول اخلاقی راجع باین موضوع بحث نمی شد و این مسئله واضح بود که سوسیالیست ها برای مسدود زیدادی باید از سازمان های غیر سوسیالیست برای پیشرفت خود کمک بگیرند ولی حزبی که هزینه انتخاباتی آنها پرداخته بود حزب توری Tory (جناح راست محافظه کاران) بود و این اقدام از لحاظ تاکتیکی برای فدراسیون اشتباه بزرگی محسوب می گردید . قبل از این جریان تشکیلات فدراسیون در نظر مردم و احزاب سیاسی بسیار وسیع مینمود و Tory ها تصور می کردند که سوسیالیست ها میتوانند تعداد کافی رای بدست آورند ولی روز بعد از انجام انتخابات همه دانستند که به سوسیالیستها تعداد ناچیزی رای داده شده و آنها فقط ۵۷ رای داشته اند . برای هر رای ۸ لیره خرج شده بود . از همه بدتر این اقدام سوسیال دموکراتها مورد انتقاد رادیکال ها واقع شده و رادیکال ها پول گرفتن از توری ها را نفرت انگیزی دانستند .

این جریان بعدی عکس العمل بدی داشت که فدراسیون را دچار تزلزل کرد و از هر طرف مورد انتقاد قرار گرفت . از طرف اتحادیه سوسیالیست ها و جامعه فابین ها نیز نسبت باین جریان اعتراض شده . فابین ها در این مورد چنین اعلام داشتند : « بنظر جامعه ما اقدام فدراسیون سوسیال دموکرات در مورد قبول پول از طرف حزب توری برای انتخابات موجب سرفکندگی نهضت سوسیالیستی

انگلستان است ۰

اتحادیه سوسیالیست ها باین ترتیب اقدام فدراسیون را مورد انتقاد قرار داد .

«اعضاء اتحادیه سوسیالیست ها درلندن باعمل عده ای از اعضاء فدراسیون سوسیال دمکرات که حیثیت حزب سوسیالیست را مورد معامله قرار داده اند اظهار تنفر می کند وعلاقه وصمیمیت خود را نسبت بآن عده از اعضاء فدراسیون که مخالف جریانات اخیر هستند ابراز می دارد .»

از آن بیعد ما از طرف فدراسیون بعنوان دشمن محسوب می شدیم و ما میدانستیم که باید راه خودمان را درپیش گرفته بجلو برویم . شاید شما انتظار دارید که بشنوید نتیجه این پیش آمد ها موجب از بین رفتن فدراسیون گردید و اعضاء آن بجامه فابین ها ملحق شدند . چنین جریانی بیش نیامد و حتی آن عده از اعضاء فدراسیون که از تشکیلات آن جدا شدند به جامعه مداخل نشدند . آنها در فوریه ۱۸۸۶ جمعیت جدیدی تشکیل دادند که فقط دو سال دوام داشت .

سالهای ۱۸۸۶ و ۱۸۸۷ برای نهضت سوسیالیستی از نظر آموزش علمی مساعد نبود . در این سالها طبقه کارگروضع بریشانی داشت . تظاهرات کارگران باگونه های فرورفته درحالیکه برچم های سرخی که جملات مقدس مذهبی بر روی آنها نوشته شده بود دردست داشتند در گوشه و کنار دیده میشد . نمایندگان کارگران مایوسانه اینطرف و آنطرف در فعالیت بودند .

درستاسر انگلستان تظاهرات کارگران بیکار در شهرهای مختلف وجود داشت و گاهی نیز به اغتشاش وشکستن پنجره ها منجر میشد . درلندن وبازیک نیز وضع بهمین ترتیب بود . دو آمریکا جنبشی از طرف کارگران برای تعیین ۸ ساعت کار در روز وجود داشت . بیکاران که عده آن هادر حدود یک میلیون نفر بود تظاهرات میکردند در چهارم ماه ۱۸۸۶ متینگی در شیکاگو بر گزار گردید . در این متینک بمب پرتاب شد وقضیه منجر به اعدام چهار نفر از آنارشیست ها شد .

درلندن نظارت پلیس بر متینک ها بجدی زیاد بود که از شورش جلو گیری می کرد تا این که در هشتم فوریه ۱۸۸۶ متینک بزرگی باشراکت عده کثیری از بیکاران تشکیل شد رهبران وسخنرانان سوسیال دموکرات نیز تصمیم گرفتند دمواستراسیونی تشکیل بدهند . هنگامی که صفوف بیکاران از خیابانی که کلوب های تروتمندان در آن واقع شده بود میکذشت متمولین بطرف پنجره ها هجوم آوردند عده ای فقیر بیماری رامورد تسخر قرار دادند آن فقیر عصبانی شده شیشه پنجره ای شکست و وضع بهم خورد و یکی دومغازه مورد غارت قرار گرفت . چند نفر توقیف شدتدولی توقیف شدگان بزودی با کوشش رفقای خود آزاد شدند . نطق ها و فعالیت ها عده ای از رهبران کارگران در محافل مختلف تأثیر زیادی کرد . کارگران بهیجان آمده بودند و تظاهرات بیکاران مرتباً ادامه داشت . در یک متینک دیگر ناطقین پیشنهاد می کردند که بوسیله ایجاد حریق در یک موقع معین در نقاط مختلف شهر لندن را یکباره آتش بزنند ، پلیس دخالت کرد و شروع به متفرق کردن کارگران نمود بلافاصله تمام اعضاء تشکیلات

سیاسی کارگران لندن کارگران را تشویق کردند تا از حقوق خود در برقراری متینک دفاع کنند. در حالیکه طبلها نواخته می شد و پرچم باهتزاز در آمده بود دهها هزار نفر بطرف محل متینک در حرکت بودند تا از حق آزادی تظاهرات دفاع کنند. پلیس بدون اختطار قبلی دائره متفرق شدن جمعیت حمله را آغاز کرد و زدو خوردی در گرفت و وضع طوری شد که هنوز هم آن روز بنام یکشنبه خونین معروف است.

شورش و طغیان کارگران پس از دو سال از بین رفت زیرا در همین اوقات که کارگران مواجه با شکست شده عصبانی بودند دادوستد و کار توسعه پیدا کرد و بیکاران را مشغول نمود و راه برای فابریسم هموار کردید.

کنفرانس فابریسمها در ۱۸۸۶

اکنون شما می خواهید بدانید که در این مدت فابریسمها چه کاری انجام دادند. باید قبول کرد که مادر تظاهرات و متینک های بیکاران ابتکار را در دست نداشتیم رهبری با سایر سازمانها بود. وضع فابریسمها از نظر داشتن ناطقین زبردستی که بتوانند در بین مردم و در ضمن تظاهرات صحبت کنند تا این اواخر خوب نبود خود من و دو نفر دیگر تنها کسانی بودیم که می توانستیم در بین مردم سخنرانی کنیم. در صورتی که فدراسیون سوسیال دمکرات و اتحادیه سوسیالیست ها دارای ناطقین زبردستی بودند. تنها سهمی را که مادر فعالیت های این دوران کارگران داشتیم نشریه ای بود که در ۱۸۸۶ بچاپ رساندیم و در آن راجع بکشت تنباکو و تجربیات مربوط بآن بحث و توصیه هایی شده بود و حتی در آن راجع به خدمت نظام وظیفه نیز اشاره شده بود و این امور ساده وسیله ای بود که می توانست مورد استفاده همه ای زکارگران بی کار قرار گیرد.

این اولین نشریه ما بود که در آن اطلاعاتی گنجانده شده بود و وضع طوری بود که در آن موقع آنرا بعنوان تراکت منتشر نکردیم بلکه بصورت گزارش جهت اطلاع اعضاء جمعیت انتشار دادیم.

معمداً ما با جدت کوشش میکردیم که فعالیتی بفرج دهیم و برای اینکه نشان دهیم که در جریانات سیاسی نمی خواهیم از دیگران جدا باشیم در ژوئن ۱۸۸۶ کنفرانسی تشکیل دادیم و از رادیکال ها - سکیولاریست ها و هر سازمان دیگری که علاقه داشت دعوت کردیم که در آن شرکت جویند. موضوع مورد بحث ناسیونالیزاسیون زمین و سرمایه بود.

اشخاص مختلف در کنفرانس شرکت کرده بودند و از ۵۳ سازمان مختلف بکنفرانس نماینده اعزام شده بود ولی فدراسیون سوسیال دمکرات در آن شرکت نکرد. در کنفرانس مسائل مختلف مورد بحث قرار گرفت. این کنفرانس موجب اشتها ما در بین رادیکال ها شد. ما ثابت کردیم که میتوانیم کنفرانس مرتبی را تشکیل داده و اداره کنیم. یکی از اثرات آن این بود که وضع مالی ما را بیش از حد واقعی خوب جلوه میداد.

اتحادیه پارلمانی فابین ها

ما دارای يك کمیته اجرائیه قوی بودیم. مسئله‌ای که حل آن برای ما لازم شده میشد عبارت از آن بود که ببینیم یکنفر آنا رشیستی که در جامعه ما وجود داشت چند نفر طرفدار دارد.

کنفرانس رادریکی از هتل‌ها تشکیل دادیم. در ضمن جریان پیشنهادی باین شرح تقدیم کنفرانس گردید: «سوسیالیستها بایستی بصورت یک حزب سیاسی متشکل شوند تا بتوانند زمین و وسائل تولید را در اختیار طبقه کارگر قرار دهند و همچنین تسلط کارگران را بر تولید و توزیع ثروت برقرار سازند».

یکی از اعضاء پیشنهاد کرد که مطالب زیر بآن پیشنهاد اضافه شود:

«ولی از آنجائیکه اولین وظیفه سوسیالیستها تعلیم دادن این مسئله ب مردم است که بدانند وضع فعلی آنها چگونه است و آینده آنان چگونه باید باشد و اصول سوسیالیسم را محفوظ نگاهدارند و از آنجائیکه هیچ حزب پارلمانی نمی تواند بدون سازشکاری و گذشت فعالیت کند و این مسئله برخلاف هدف سوسیالیستهای باشد برای سوسیالیستها شرکت در مبارزات پارلمانی عمل بیهوده‌ای محسوب میگردد»

بین اعضاء جامعه در این باره اختلاف نظر پیدا شد. دو دسته مخالف و موافق با یکدیگر بحث و مشاجره پرداختند. پیشنهاد اولیه با ۴۷ رأی موافق در مقابل ۱۹ رأی مخالف بتصویب رسید ولی پیشنهاد دوم با ۴۰ رأی مخالف در مقابل ۲۷ رأی موافق رد شد.

برای اینکه بین اعضاء جامعه شکافی ایجاد نشود و طرفداران آن یکنفر آنا رشیست از ما جدا نشوند تصمیم گرفتیم که تشکیلات جداگانه‌ای در داخل جامعه بنام «اتحادیه پارلمانی فابین ها» تشکیل دهیم. اعضاء جامعه در مسئله شرکت در این اتحادیه آزاد بودند.

بیانیه اتحادیه پارلمانی

در بیانیه پارلمانی این سازمان گفته شده بود: «اتحادیه پارلمانی فابین‌ها از سوسیالیستهای تشکیلی شده که معتقدند سوسیالیسم را می‌توان بطور سریع و مطمئن از طریق استفاده از نیروی مردم برقرار کرد، پیشرفت حزب سوسیالیست در مجلس را بيشناك آلمان، مجامع قانونگزاری آمریکا و انجمن شهر پاریس نه تنها امکان شرکت سوسیالیست‌ها را در پارلمان ثابت می‌کند بلکه سوسیالیستهای انگلستان را وادار می‌کند که بطور جدی عقاید سوسیالیستی را در کارهای اجتماعی بمرحله عمل درآورند».

اتحادیه کوشش خواهد کرد که بمقاید سوسیالیستی شکل بدهد و آنها در پارلمان، شهرداری‌ها و سایر ارگانهای انتخابی نفوذ دهد. اتحادیه بوسیله نطق‌ها و نوشتجات در مسائل روز اظهار نظر خواهد کرد و آنها را از نظر اصول سوسیالیسم

مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد داد:»

«اتحادیه بطور جدی در انتخابات عمومی و محلی شرکت خواهد نمود تا زمانی که زمینه برای انتخاب نمایندگان یک حزب سوسیالیستی فراهم نشده در انتخاب شدن کسانی که در جهت سوسیالیسم گام بر میدارند کمک و از آنها پشتیبانی خواهد کرد. اتحادیه در موقعی که بتواند در انتخابات شهرداری، مدارس و نهار خانه ها کاندیدهای از خود تعیین خواهد نمود. با انتخاب سوسیالیستهای قابل اعتماد در مجامع انتخابی محلی کوشش خواهد کرد که اصول سوسیالیسم را در تمام امور حکومتی محلی نفوذ دهد.

«اعضاء اتحادیه وظیفه دارند که در ناحیه ای که از آنجا نماینده انتخاب میشود فعالیت کنند و در امور اجتماعی و سیاسی آن محل فعالانه شرکت جسته شعبه اتحادیه را در آن نقاط تشکیل دهند.»

اما این تشکیلات زیاد دوام نکرد. طرفداران آن یک نفر آنا رشیست از بین رفتند بدین ترتیب که عده ای از آنها تغییر عقیده دادند و بعضی نیز جامعه را ترک نمودند. ما متوجه شدیم که دیگر بوجود یک تشکیلات جداگانه احتیاج نیست. اتحادیه پارلمانی ابتدا بصورت کمیته سیاسی جامعه درآمد و بعداً بدون سروصدا در تشکیلات جامعه تحلیل رفت.

سوسیالیسم مجهز بدانش جدید

مهمترین کار ما در این دوران عبارت از آن بود که اصول سوسیال دموکراسی را که بعد از فردیناند لاسال و کارل مارکس تازگی خود را از دست داده بود از لحاظ تاریخی و اقتصادی با دانش جدید مجهز سازیم. در نیمه اول قرن نوزدهم هنگامی که این دو پیشوای سوسیالیسم تحصیل می کردند تمام سوسیالیستهای اروپا متوجه تئوریهای ریکاردو در مورد دستمزد و ارزش بودند و عقیده داشتند که این تئوریهای سوسیالیسم دارای پایه و اساس علمی هستند. حقیقت اینست که بعد از آن تاریخ هیچ سوسیالیستی (بجز راسکین) از نظر اقتصادی فکر با ارزشی نداشته و برای بیان نظریات هلمی کوششی بخرج نداده است. در سال ۱۸۸۵ ما راجع به تئوری ارزش مارکس و نظریات لاسال در باره دستمزد طوری بحث میکردیم که گویی هنوز در سال ۱۸۷۰ هستیم. بجز یک نفر هیچیک از سوسیالیستهای در مورد تئوری اجاره اقتصادی اطلاعات کامل نداشت و بحث آن راجع بکارگر متخصص باندازه های نامانوس بود و بگوش کسی نرسیده بود که موقعی که اصطلاح «اجاره تخصص» توسط فاین ها در سخنرانی و مباحثات بکار میرفت با خنده حضار مواجه گردید. و در مقابل تئوری ارزش بعنوان کفر گویی نسبت بنظریات مارکس مورد تمسخر قرار گرفت. فدراسیون سوسیال دموکراتها هنوز نظریات مارکس را بعنوان اصول جامدی که برای همیشه صحیح است و هیچگونه نقیصی در آن نیست تلقی می کنند و همین موضوع باعث شده است که این نظریات از بدو پیدایش خود در اقتصادیات سوسیالیستی کمترین دلی نداشته باشند.

ما با عقاید غیر سوسیالیستی مخالف بودیم ولی در عین حال منظور خود را از سوسیالیسم بطور روشن و واضح درک نمی کردیم ، زیرا اصول سوسیالیسم را مانند اصول و جملات مذهبی فرا گرفته بودیم وقتی کسی از ما می خواست که درباره یکی از اصول سوسیالیسم توضیح کامل بدهیم ما باین درخواست با نظر تسخیر نگاه می کردیم بدون این که قادر بانجام آن باشیم .

علت آنکه آنارشیست و سوسیالیست دوش بدوش هم فعالیت میکردند آن بود که نه این و نه آن بطور دقیق نمی دانستند چه می خواهند و خواسته خود را چگونه باید بدست آورند .

ولی اکنون آن وضع بکلی تغییر یافته است . کسب معلومات بدون کوشش و مطالعه انجام نگردید و این کوشش منحصر به فابین ها بود .

عده ای از فابین ها کلویی تشکیل دادند که در آن آثار مارکس و پرودن خوانده میشد و مورد بحث قرار می گرفت . این کلوب بعداً تبدیل بکلاس شد که هر شاگردی در آن بنوبه خود تبدیل به معلم می گردید .

مثلاً خود من چندین سال متوالی هر سه روز یکبار بآن کلاس می رفتم و در آنجا با حضور اقتصاد دانان و رزیده مسائل علمی تجزیه و تحلیل میشد . بحث مامطلقاً جنبه علمی داشت و مسائل اجتماعی کنار گذاشته شده بود .

در نقاط مختلف در بحث ها شرکت می کردم در گوشه و کنار با اشخاص مختلف مباحثه کرده در اجتماعات حضور پیدا نموده و گاهی نیز سخنرانی می کردم . هر روز یکشنبه من راجع بوضعیه ای که می خواستم در آن قسمت اطلاعات خود را تکمیل کنم سخنرانی می کردم و این هنگامی بود که میتوانستم راجع بمسائل مختلف اجتماعی و مکتب های گوناگون بدون یادداشت صحبت کنم .

برای هر فرد و هر کسی که بخواهد مبلغ خوبی باشد کسب نظریات و روحیه سوسیالیستی مستلزم آنست که در هر هفته دوسه شب اوقات خود را به بحث و مذاکره بگذارند و اطلاعات اجتماعی را از لابلای جریانات مختلف زندگی اجتماعی بیرون بکشند و کار روزانه او نیز طوری باشد که او را برای یک زندگی سیاسی آماده کند . این روشی است که عده کمی از اعضاء جامعه ما بدان عمل کرده اند .

برائز این مطالعات و مباحثات و شرکت در کمیته ها و مجامع مختلف بود که کارگر و باکشیش معمولی عضو فابین ها خود را آماده می کرد تا روزی بتواند در شورای شهرداریت مدیره دبیرستان و شاید در کابینه شرکت کند .

دلچسب ترین تفریح و سرگرمی ما آن بود که از سیاستمداران و اقتصاددانان دعوت می کردیم که برای ما سخنرانی کنند . پس از آنکه صحبت آن ها تمام می شد با معلومات وسیعی که داشتیم و بامهارتی که در نطق و بیان پیدا کرده بودیم گفته های آنها را مورد انتقاد قرار می دادیم و آنها طوری ناراحت می شدند که آرزوی می کردند کاش هرگز بدنیانیا آمده بودند .

قسمت دوم در شماره آینده

مناقشه عقاید افلاطون و ارسطو درباره

سیاست و اخلاق

در هفتصد سال قبل از میلاد مسیح دنیای یونانی مرکز بود از اجتماعات کوچکی که بین دره و کوهپایه‌ها و تپه‌ها و ماهورهای شبه جزیره یونان و سواحل و جزایر مجاورش بخش گردیده از نظر سیاسی هر اجتماعی منفرد و مستقل زندگی می‌کرده ولی در قلب و دماغ مردم این سامان اعتقاد ببداء مشترکی نفوذ کرده و همین اندیشه در اساس و ارکان مؤسسات متعدد اجتماعی و مذهبی آنها بدون تاثیر نبوده است. به علاوه در خود شبه جزیره یونان هم کم و بیش تمایلاتی بمنظور ایجاد اتحاد و اتفاق بین اقوام مختلف این قسمت جهان مشاهده می‌گردید معذک این نوع دولت منشاء اثری در ایجاد حکومت‌های ثابت و با برجائی نگردیده زیرا تمایلات فردی مردم یونان هم لطامت و صدماتی از اینراه بحیات سیاسی اینقوم وارد آورده و از دیر باز حوادث و وقایع ناگواری را موجب شده و با آنکه خطباء و بلغاه یونان از ابتدای قرن چهارم قبل از میلاد مردم را پیوسته دعوت باتحاد و اتفاق و تشجیح بوحدت و اجتناب و احتراز از تشعب و تشتت و نفاق بمنظور پایداری در مقابل بیگانگان شرق و غرب (ایران و روم) می‌نمودند سرانجام دچار شکست و ناکامی گردیدند و اسیر ایران و روم شدند.

علت آنست که از نظر حکومت داخلی و وضع اقتصادی در حکومت مدینه‌های یونان معایب و نواقصی وجود داشت یعنی همواره عده‌ای از مردم مدینه محروم از حقوق سیاسی و اجتماعی بودند. از طرف دیگر در عصری که موضوع بحث ماست حکومت واحدی در سراسر اقلیم یونان وجود نداشته ولی در مرفی ترین دولت‌ها طبقه خاصی از اشراف یا اولیکارک‌ها بر مردم استیلا یافتند در سده ششم قبل از میلاد طرز تکامل اجتماعی در طریق دیگری سیر کرد و نتیجه آن تقوی افراد دیگر و برتری حکومت نوع دیگری بجای دستگاه اشراف یعنی حکومت جباران گردید. در این دوره در هر شهر مهم یونان خلق زیر بار سنگینی حکومت جباران Tyramos قدیم نمودند زور و فشار و ظلمی که از مشخصات دستگاه جباران است در یونان این عصر بخصوص بر علیه طبقه اشراف یعنی طبقه حاکمه سابق اعمال میشد ولی چون قاطبه افراد مردم از شدت فشار این دست‌گام باخبر بودند با اقلیت حاکمه سابق در رنج و فشار سهیم و از ظلم و جور بستوه آمده با یکدیگر همصدا شدند و بمنظور رهایی از این قید بفکر چاره‌جویی و انقلاب افتادند در نتیجه یکبارگی جباران از دولت شهرها (که یونانیان پلیس Polis مینامیدند) تبعید و نفی بلد شده و صغفه تازه بر کتاب تجارب سیاسی یونان اضافه گردید.

اما در عصر تازه هم اختلافات و مبارزات بین مردم (بدموس Demos) و اشراف حاکمه (که باولیکلو اقلیت) معروف بودند تا آخرین دوره بشدت رواج گرفت بخصوص که رشته‌های اتحاد و اتفاق بین توده خلق و اشراف بمحض آنکه جباران نفی بلد شدند ازهم گسیخته و پاره شد، زیرا بعقیده طبقه اشراف قدرت باستانی طبقات ممتازه باید مجدداً برقرار گردد غافل از این که در دولت جباران هم از نظر ترقی مادی وهم پیشرفت نهضت فکری اذهان و افکار مردم روشن شده و منبعه در طلب وجستجوی اعمال حق حاکمیت خویش برآمدند نبرد با ایرانیان نیز موانع بیشتری در راه حفظ آئین و رسوم کهنه و قدیمی ایجاد نمود و در نتیجه تشمت اذهان و تفرق افکار و عدم آسایش و فراغت خاطر برای خلق امواج اعتراضات مردم بر علیه طبقه حاکمه وقت قوت گرفت و مبارزات طبقات محروم از حقوق اجتماعی (مانند بردگان متک‌ها یا باخارجیان) روز بروز بیشتر شد تا جایی که بقاء و استقلال یونان را بخطر انداخت.

بهر صورت در بحبوحه کسبختگی شیرازه دولت و ازهم باشیده شدن نظم اجتماعی یونان یعنی در زمان توسعه روز افزون مبارزات طبقاتی بین توده خلق و اشراف یا دموکراتها بر علیه آریستوکراتهاست که محققین معروف یونان مانند افلاطون (۱) و ارسطو (۲) بهترین و مترقی ترین افکار سیاسی خود را بارمغان آورده اند و در این مقال بزده آن عقاید درباره سیاست و اخلاق اشاره خواهد شد.

میتوان بحق اظهار کرد که فلسفه اخلاقی و سیاسی از ابتکارات یونان قدیم است گر چه در مشرق زمین نیز عقاید اخلاقی وجود داشته لیکن در هیچیک از کشورهای مشرق باستانهای چین و ایران، عقاید و نظریات مخصوص درباره سیاست نمی توان یافت.

از طرف دیگر بسیاری از افکار و نظریات مغرب زمین از یونان ورم قدیم اقتباس شده است نه از مشرق باستانی. زیرا مشرق زمین دراز منه تاریخی فقط بوسیله مذهب یهود و آئین مسیح با تمدن اروپا اختلاط و امتزاج پیدا کرده است و آئین مسیح نیز فقط به بسط و توسعه و تکثیر افکار و نظریاتی که از فلسفه باستانیان باقی مانده برداشته. بنابراین برای اطلاع از افکار و اندیشه های علمای عصر جدید و

(۱) افلاطون شاگرد سقراط حکیم و استاد ارسطو مولف مکالمات معروفی مانند کریتون و Criton و فدون Phedon و فندرو کرگیاس و لوبانکه (ضیافت) و جمهوریت و قوانین است و در این مکالمات از زبان سقراط سخن میگوید.

روش وی معروف بدیالکتیک و معتقد باصالت فکر است. از ۴۲۹ تا ۳۴۷ قبل از میلاد زندگی کرده.

(۲) - ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ قبل از میلاد): در شهر استاژیر در مقدونیه متولد شد و استاد و دوست اسکندر کبیر گردید ارسطو معلم اول و مؤلف کتب زیادی درباره منطق و سیاست و علوم طبیعی می باشد در سراسر قرون وسطی کلیه فلاسفه از عقاید او الهام می گرفتند بدون این که حقیقت و روح افکار او را درک نموده باشند.

معاصر راجع به مبانی تکلیف و وظائف و حقوق حاکمیت باید باین منبع و مبداء اصلی رجوع کرد.

چنان که در ضمن این مقاله ملاحظه خواهد شد، چنین مسائلی در آغاز پیدایش مورد تحقیق و مطالعه باستانیان قرار گرفته است و شاید کسانی که ذوق و علاقه بمسائل باستانی دارند درک می نمایند که علمای دوره جدید باینکه شوق و حرارت زیادتری بخرج داده و از نظر منطقی نیز تحقیقات دقیقی کرده اند نتوانسته کاملاً با اهمیت و عظمت این آثار و افکار باستانی که خاطره و نفوذ و اهمیت آن هرگز از میان بشرخت بر نخواهد بست پی ببرند.

فلسفه اخلاقی و سیاسی افلاطون در حقیقت بمثابة بزرگترین سعی و کوششی است که دنیای قدیم برای پی بردن بر اضر نوشت بشر و جوامع بکار برده است. آنچه در این فلسفه جاویدان می باشد اصل ایدآل و کمال مطلوب است بعبارة اخیری آنچه از فلسفه افلاطون تزلزل ناپذیر و ثابت و برقرار می باشد اینست که افراد بشر و دولت دارای کمال مطلوبی می باشند یعنی برای مساعی خود غایت و هدفی را دنبال میکنند و این کمال مطلوب و این هدف محرک و مهیج امیال و فعالیت های مامی باشد

یعنی در نتیجه عدم رضایتی که در وجود ما ایجاد میشود برای اصلاح امور خود بتکاپو می افتیم. همچنین تصور کمال و نیل ب مقام شامخ انسانیت که هیچ چیز نمیتواند بنیان آنرا متزلزل سازد و باموجب امتناع و ارضای آن شود در افراد بشر موجود است زیرا کمال متعلق بکسی است که در معرض تغییر و زوال و فنا قرار نگیرد. حقیقت مطلق و واحدی که همه حقایق دیگر بر توی از آن هستند خیر یا حسن است، خیر مطلق مافوق همه چیزها می باشد و خیریکه ما داریم و باعمل خیریکه، انجام می دهیم هم جلوه دور و ناقصی از آن خیر مطلق است. حقایق هم ببرکت خیر مطلق (پروردگار عالم) وجود می یابند و درک این عالم و حصول این معرفت برای انسان با شراق که مرتبه کمال علم می باشد میسر میشود.

سیاست افلاطون نیز مانند اخلاقی نکات مهم و جالب زیاد دارد ولی در معرض انتقاد و عیب جوئی نیز قرار میگیرد.

آنچه محقق و مسلم می باشد اینست که دولت مانند فرد دارای ایدآل یعنی هدف مقدسی که ملل بطرف آن باید سوق داده شوند می باشد و وظیفه دولتهاست که ملت ها را در وصول ملت بدین هدف عالی و مقدس یاری و راهنمایی نمایند. اشتباهات و خطاهای ملتها و دولت ها مانند خطاهای افراد حقیقت مطلق را که همیشه حاضر و ناظر است و ارشاد و هدایت مردمان نیک و بد بختی و فلاکت اشخاص بدو شریرا بعهده دارد و به نیکو کاران پاداش نیک می دهد و بدکاران را بعقوبت میرساند تغییر نخواهد داد.

سیاست تجربی یا عملی جز وقایع و عوامل و مسائل موجود چیزی را مورد توجه قرار نمی دهد ولی سیاست نظری یا فلسفی علاوه بر آنچه موجود است آنچه که باید موجود باشد نیز در نظر می گیرد پس یکی از افکار برارزش و عمیق افلاطون اینست که هر سیاستی که يك جامعه کامل را که بوسیله روابط طبیعی و مطلق اداره و

منظم می‌شود مورد توجه قرارداد دهد و بروابط مصنوعی و گذران موقتی کاری نداشته باشد ایده آل سیاست است چنین سیاستی را سیاست افلاطون می‌توان نام نهاد و از این نظر جمهوری افلاطون باینکه دولت کاملاً بی‌اساس و ذیر واقعی را وصف میکند معذک در بین افراد بشر بعنوان نمونه این نظریات ایده آلی باقی خواهد ماند. هدف این نظریات اینست که جامعه را متوجه سازد بان که در بهترین دنیاها همه چیز بهترین صور ممکن نیست وجود داشته باشد و هیچ جامعه‌ای نباید از مایب و نواقص خود راضی و خورسند باشند و فساد و تباهن خود را نباید علامت حشمت و اعتدال بدانند .

نکته مهم دیگری که در سیاست افلاطون حائز اهمیت و دقت و توجه میباشد اینستکه غایت جامعه عدالت است و عدالت واقعی از اتفاق و وحدت خیزد. مقصود آن نیست که استخفاف و استحقاریکه افلاطون درباره منافع مشتبه دولت و اهمیت تجارت و عظمت نظام و ثروت و سلطه و سعادت قائل شده کاملاً قبول کرده و بپذیریم لیکن در فلسفه سیاسی واقعی ارزش امور مقید بسته بدرجه حقیقت آنهاست به عبارت دیگر در سیاست اموری را باید مفید دانست که برای يك دولتی اتحاد و صلح و مناسبات و روابط عادلانه بین افراد را تسهیل نموده و حمایت کند نکته‌ای که بیشتر از فکر افلاطون تاثیر کرده تشمت و تفرقی می‌باشد که بین طبقات اجتماعی یونان باستانی موجود بوده است. اطاعت و اتحاد هدف اصلی عدالت در نظر افلاطون میباشد. البته عدالت بآن مفهوم و باین تعبیر که افلاطون کرده در صورتی حقیقت دارد که مقصود از اطاعت، تفرق و تشمت بین طبقات مختلف جامعه و غرض از اتحاد روحها، محوا احساسات کاملاً طبیعی افراد نباشد .

بالاخره آنچه در این سیاست جنبه حقیقت دارد اینست که تقوا بهترین عامل و محرک دولت‌هاست زیرا بر اثر حکومت تقوا و فضیلت است که افراد نیک و عدالتخواه و متقی و شریف در جامعه بوجود می‌آید و دوام و بقاء جمهوریهارا تا مین و برقرار می‌سازد. در سایه چنین عاملی است که آزادی امکان پذیر گشته و قدرت بدون خطر میتواند اداره امور مردم را در اختیار داشته باشد. بنا بر این غایت دولتها و حکومتها تقوی و فضیلت است پس در صورت قبول چنین نظریه‌ای فن واقعی سیاست فن قانون گذاری نیست بلکه فن تعلیم و تربیت و ارشاد و هدایت مردم بخیر و صلاح و نیکی و فضیلت است زیرا قدرت تعلیم و تربیت بیش از تقوؤ و قدرت قانون می‌باشد قانون افراد برر را قنتر و کاملتر و نینماید ولی تربیت که از کپواره مراقب اعمال و رفتار افراد است میتواند این عادات و اخلاقی که بعدها باید حافظ و حامی و مدافع جمهوری یونان باشد و حتی در صورت امکان قوانین را نیز بیفایده جلوه دهد در وجود آنان بنیاد گذارده پرورش دهد. پس نتیجه میشود که غایت سیاست تقوی و فضیلت است و وسیله تحقق آن تعلیم و تربیت .

جهان بینی یکی از احزاب سوسیالیست

II

واقع بینی تاریخی

شماره ای درباره جهان بینی اجتماعی - فلسفی حزب سوسیالیست
دانشاکسوتیون

در شماره گذشته قسمت اول مقاله آقای هرابرخالانیا
را که مربوط باصول مهمه واقع بینی تاریخی وسوسیالیسم
و مسئله ملی بود درج کردیم اینك قسمت آخر این مقاله
جالب توجه :

جنگ طبقاتی

جنگ طبقاتی بمنزله برنده ترین وسیله مبارزه طبقات در تاریخ اجتماعات -
حاکمین و محکومین تاریخ - مراحل تاریخی جنگهای طبقاتی و تئوری دافان آن -
استثمار و ارزش اضافی - مارکسیسم و شناخت طبقاتی - جنبه بین المللی جنگ
طبقاتی - حزب دانشاکسوتیون وسوسیالیسم -
« قبلا هم گفته ایم که جنگ طبقاتی یکی از برنده ترین وسیله های رسیدن

به هدف ماست ... »

« اجتماع بشری هیچگاه یکنواخت نبوده همیشه اجتماعات بدودسته حاکم
و محکوم منقسم شده اند . دموس (۱) و تو بادرید (۲) در یونان پله بی (۳) و
پاتریک (۴) در رم . همواره يك اقلیت بسیار کوچک حاکم و يك اکثریت بزرگ
محکوم اجتماع را تشکیل داده اند . محصولات بدی و فکری بشر هیچوقت بطور
متساوی بین مردم بخش نشده بلکه همیشه منحصر بحاکمین قلیل بوده است و این
محصولات را حاکمین بقیمت بدبختی و حتی جان محکومین بدست آورده اند حاکمین
اجتماعات با داشتن دولت و پول و غیره همیشه و در هر جا قوانینی را وضع کرده اند
و شرایطی را بوجود آورده اند پایه های حکومت خود را محکمتر و استوارتر ساخته
است و آنان برای نیل باین مقاصد در انتخاب هیچ وسیله ناروایی بخود تردید راه
ندادند و حالا هم نمیدهند آنها حتی از عقاید مقدس میهن و ملت و غیره نیز برای
هدفهای طبقاتی خود سوء استفاده ها نموده و می نمایند از آغاز تاریخ همیشه این
دو طبقه ظالم و مظلوم در برابر هم بوده و با تغییرات کمی بوضع موجود رسیده اند

(۱) Démos. (۲) Eupadrid. (۳) Pleby. (۴) Patrik

همانطوریکه در حال حاضر پرولتاریا بر علیه بورژوازی مبارزه می نماید. در گذشته نیز طبقات محکوم آندوره مبارزه ها کرده اند. منتهی شکل استعمار و مبارزه در گذشته جور دیگر بوده است بسیاری از ثوری داناها و ایدئولوگهای اجتماعی و تاریخی درباره اصول مبارزات طبقاتی نوشته اند. از قبیل: اشوشر (۱) بلانکی (۲) و غیره ولی بطور عملی این اصول از طرف مارکس و انگلس فرموله و برای اولین بار در رساله مانیفست حزب کمونیست چاپ و با اجتماع عرضه شده است سپس فرانکیان می بردازد با اشتباهاتی که مارکس و انگلس در بکار بردن این فرمول در سوسیولوژی و فلسفه تاریخ و غیره مرتکب شده اند و در آخر نتیجه میگیرد که «برای ما درست ترین مقیاس، منبع درآمد است. یعنی یک قسمت از اجتماع کار نمیکند و بحساب ارزشهای اضافی تادیه نشده آن قسمتی که کار میکنند زندگانی مینماید.... هم در کارخانه وهم در مزرعه، استثمار در جریانست، تفاوت کیفی و اصلی وجود ندارد. لذا بنظر ما اشتباه بزرگ است که مارکسیستها دهاتین را بحساب بورژوازی میگذارند.»

بهر حال در شرایط فعلی یک جبهه را پرولتاریا و دهاتین زحمتکش تشکیل می دهند و جبهه مخالف را بورژوازی که مدام با هم پیکار می نمایند و این پیکار مسری آخر الامر با فتح نهائی زحمتکشان پایان خواهد یافت اکنون این پیکار جنبه بین المللی بخود گرفته و جبهه های مبارزه از طریق بین المللی تجویز میشوند امروز (۱۹۲۷ در روسیه) دیگر زحمتکشان در همه جا فتوحات قاطعی را بدست می آورند. کاپیتالیسم بالاخره منهدم خواهد شد - اینست عقیده راسخ حزب داشنا کسوتیون... صفحه ۵۱ - ۵۲

ترقی تاریخی

چون کلام ما خیلی بطول انجامید: لذا سعی خواهیم کرد فصول بعدی را هر یک با چند جمله ارائه دهیم:

آیا در تاریخ ترقی وجود دارد؟

«جواب این سؤال بسته بقبول و یا عدم قبول وجود ایده آل اجتماعی است مثلا برای قدری ها (۳) این سؤال مفهومی ندارد. برای معتقدین با اصول تکامل (در تقابل معتقدین با اصول انقلابی) نیز این سؤال نمی تواند مفهوم و معنی داشته باشد. ولی برای ما در تاریخ ترقی هست و بایند باشد: زیرا ما ایده آلی داریم و برای نیل بآن مبارزه می نمائیم برای ما مقیاس و معیار ترقی تاریخی، تکامل ایده خوشبختی اجتماعات است.... ایده آل ما یعنی هدف نهائی ترقی تاریخی و آنهم تأمین و تضمین آزادی تساوی اقتصادی و سیاسی و حقوقی و اخلاقی بشریت است این ایده را ما در تمام ادوار تاریخ بین المللی مشاهده می کنیم. گاهی ارادی و گاهی غیر ارادی. یک قسمت اعظم بشریت با انتخاب این ایده میخواهد بشریت را بسوی آن هدایت نماید...» صفحه ۳۱

(۱) Shooshter (۲) Blanki (۳) Fatalist

شرایط ترقی

فرانگیان می‌نویسد: «ته‌له‌لووژی عینی وجود ندارد یعنی طبیعت دارای هدفهای نهائی بخصوصی نیست. انسانهم هیچوقت هدف طبیعت نیست فقط ته‌له‌لوژی ذهنی موجود است و آن خواستها و نظریات انسان میباشد؛ بی‌آن ایده ترقی مفهوم ندارد. دراینجاما با ارزیابی نیروهای ذهنی‌کارداریم. این‌آخری هم بسته به دخالت عملی می‌باشد. ولی دخالت عملی و مؤثر نیز کلا مترقی نیست آن موقعی مترقی است که درجهت ایده‌آل اجتماعی ما پیش برود. یعنی وقتی اختراعی در جهت ایده‌آل اجتماعی ما بکارنیرود و بالانکس بک‌عامل تخریب می‌باشد، برای ما نمی‌تواند مترقی باشد و غیره...»

هدف ترقی یا ایده‌آل ما

بنظر فرانگیان، عموماً خوشبختی را هدف ترقی می‌شمارند ولی مفهوم خوشبختی بسیار مبهم و تجسمات مربوط بآن بسیار متعدد و مختلفند دراینجا ذکر نکایک آنان مقدور نیست و ما نظر خود را باختصار بیان میکنیم.

«اساس جامعه سوسیالیسم عبارت از اصل: یکی برای همه و همه برای یکی است. این اصل بزوک می‌رساند که در جامعه ایده‌آلی ما تنازع بقاء جای خود را بکمک و مساعدت متقابل و تشریک مساعی عومی میدهد. تمام اعضای بشر در شرایط مساوی زندگانی می‌کنند. پیشرفت کلی بشر با تمام شرایط لازمه‌اش در کلیه زمینه‌هاست فقط در هم‌چو شرایطی انسان مبدل بآدم واقعی میگردد انسان دیگر بیک «ارزش‌کالائی» نبوده و از حالت ماشین خود کار تحریف انسانیت نجات می‌یابد. او مبدل به یک فرد کامل و دارای هم‌آهنگی می‌گردد. بانیان و رهبران حزب دانشناک و ستیون ایده‌آل اجتماعی خود را این چنین درک و تقدیم اجتماع نموده‌اند...» صفحه ۱۷ - ۱۶

ایده ترقی

«... اغلب ایده ترقی و تکامل (اولوسیون) را با هم اشتباه می‌نمایند. تئوری دانان مشهور تکامل اذرها کلیت گرفته تا آگوست کنت و هربرت اسپنر و غیره، همه ایده ترقی و تکامل را یکی می‌دانستند و اصطلاح ترقی را هم هیچ‌یک بکار نمی‌بردند چون خود اصطلاح نیز گذشته طولی را ندارد: ولی حقیقت اینست که اولوسیون‌نیم و همچنین ترانسفورمیسیم دارای عناصر ته‌له‌لوژیک نیستند آنها دارای ماهیت مکانیکی بوده و عبارت از «جریانهای تکاملی» نیستند که هم درجهت مترقی و هم درجهت ارتجاعی حرکت می‌کنند تنها عنصری که از ته‌لولوژی دارند عبارت از حرکت از وضع بسیط بحالت مرکب است و لاغیر ولی ترقی دارای عناصر ته‌لولوژیک کامل بوده و بی‌آن مفهوم و ارزش اجتماعی و عملی خود را از دست خواهد داد.» صفحه ۱۱ - ۱۰

ارزش ایده آل اجتماعی ما

«قرن ما عصر ارزش هاست اکنون روزپروزی ارزش های فلسفی است نگاه سطحی برای اثبات نظرها کافی است. فقط چند قفره از آنها را یادآوری می کنیم مخصوصاً پراگماتیسم (۱) را که این اواخر آقدر سرور صدا ایجاد نموده است. بعد فلسفه همانقدر عملی انرژتیک (۲) اوسوالد (۳) که حتی در بساره دستورات صریح یا مطلق (کاتگوریک) (۴) فلسفه بحث می کند. بالاخره از قهرمان روز باید یاد کرد یعنی از فلسفه الهامی هانری برگسون و مکاتب فلسفی ریکرت (۵) و غیره...»

سپس فرانکیان بتفصیل درباره خصوصیات و مشخصات قرن بیست و محتوی وجوانب ایده آل اجتماعی بحث نموده و آخر سر از آن می دارد که اهمیت و ارزش ایده آل اجتماعی بسیار بزرگ است. زندگانی ماوحتی زندگی روزمره ما بدون ایده آل اجتماعی برابر هیچ است «بی آن زندگانی ما در بدری بوده و فعالیت ما بدون نقشه و هدف و مخصوصاً ناموزون غیر بی گیر در چنین حالتی تلاشهای ما متناقض بوده و عالم ما تاریک و مه آلود خواهد بود.» صفحه ۵

سوسیالیسم و مذهب اصالت فرد (اندیوید و آلیسم)

«رابطه سوسیالیسم با اندیوید و آلیسم در جهان بین ما : گفتیم که سوسیالیسم هدف ماست و همچنین اشعار کردیم که فرد آغاز و انتهای ایده آل اجتماعی ماست. آیا در اینجا تناقضی وجود ندارد؟ اکثرأ اندیوید و آلیسم را در نقطه مقابل سوسیالیسم قرار می دهند. ولی اینجا طرز تجسم معلول اشتباه است. فرانکیان معتقد باینست که سوسیالیسم همراه تساوی اقتصادی، آزادی و تساوی اخلاقی و حقوقی نیز خواهد آورد و از اینجهت هیچگاه خود را فدای کلکیستیویم یعنی اجتماع نخواهد کرد. چون سوسیالیسم بطور کلی يك ارزش فرهنگی است. «لذا، ایده آل خود مختاری خود را همواره با ایده بزرگ سوسیالیسم توأمأ عرضه می داریم...» صفحه ۳۷ - ۳۶

نیر و های عینی و ذهنی

فرانکیان مینویسد: ایده آل اجتماعی خود را اینطور فرموله نمودیم که بشریت آزاد و خود مختار از لحاظ «اقتصادی حقوقی، اخلاقی، سیاسی یعنی سوسیالیسم.» «ایده آل اجتماعی، از یک طرف معلول جریانات عینی است و از طرف دیگر مولود اراده توده ها و افرادیکه تاریخ و اجتماعات را پیش میرانند. بدینظریق سلسله عوامل دو گانه بتفع ایده آل، فعالیت مینمایند.» صفحه ۵۶

- ۱ - Pragmatisme ۲ - Energetic ۳ - Oswald
 ۴ - Catégaric ۵ - Rickret

مکانیسم و نظریه هدف غائی (تئولوژی)

« مکانیسم یکی از مسائل محتاج بحل شدن کسولوژی (۱) است ، ماهیست مکانیسم عبارت از این است که در طبیعت هدف غائی نیست و همه چیز معلول علیت و ضرورت میباشد . اگر این نظریه در عالم حیوانات و نباتات صادق است ، در زمینه اجتماعی و تاریخی صدق نمیکند . در اجتماع و تاریخ ما ناظر وجود و فعالیت هدف غائی ذهنی می‌باشم ... »

« لذا در اجتماع و تاریخ در عوض مکانیسم طبیعی در حقیقت هدف غائی تاریخی که ازجهاتی نزدیک باولی است حکمروائی میکند . » صفحه ۶۸ - ۶۷

نقش شخصیت و توده ها در تاریخ و اجتماع

... ما هم نقش توده‌ها و هم نقش شخصیت هارا در تاریخ می‌پذیریم .»

صفحه ۸۵

فرانگیان با ذکر وجود و تأثیر نیروهای ذهنی در تاریخ و اجتماع که در بالا گذشت . نتیجه می‌گیرد که هم شخصیت ها و هم توده ها در تاریخ و اجتماع تأثیر دارند . حدود و امکان ، تأثیر آنان نیز با در نظر گرفتن اصول و روابط پرفرنس و نکیونلی (تابعی) معلوم و معین می‌گردد .

فرانگیان بیشتر در پیرامون شخصیت و از آن بحث می‌کند تا توده ها و این روی نتیجه منطقی نظریات فلسفی ارائه شده از طرف اوست ...

روشنگری یا ذكاء انقلابی

« ... در نهضت نجات بخش انسانهای زحمتکش ، کارگرها . دهاقین ذكاء انقلابی ، نقش بزرگی را بازی میکند . اینست آنچه که در مرامنامه حزب دانشا کسوتیون گفته شده است . » صفحه ۸۲

فرانگیان بتفصیل در باره تیره های مختلف طبقه روشنگر (اتیلجنسیا) بحث می‌کند و در آخر نتیجه می‌گیرد که فقط آن تیره از روشنگران با نهضت سوسیالیستی همقدم و پیش میروند که از لحاظ وضع اجتماعی و اقتصادی همردیف کارگران و دهاقین هستند یعنی با عرق جبین خود و نه بحساب ارزشهای اضافی تأدیبه شده دیگران زندگی می‌نمایند . زمانی بود که این طبقه از لحاظ مقدار و کمیت بسیار ناچیز بود . ولی حالا دارای عده نسبتاً کثیری است و باید بجـرات گفت که ایده سوسیالیسم را این طبقه ابداع کرده و تقدیم فرهنگ بشر نموده است . سوسیالیسم این طبقه را نیز از یوغ استثمار نجات داده و امکان پیشرفت و جهش بیشتر را با نان خواهد داد .

مکتب ذهنیون و جامعه شناسی ذهنی

« ... عموماً هر وقت بین دو جهان بینی عینی و ذهنی تصادم روی می‌دهد ،

علی که قوانین کلی کون و مکان را تشریح میکند . Cosmology - ۱

آخری پیروزمیشود فرانکیان خصائل جامعه شناسی ذهنی را در چهارمورد بیان می‌کند. ما بطور بسیار مختصر آنها را ارائه می‌دهیم «

«الف - ما با قبول وجود نیروهای ذهنی در جامعه شناسی ، هیچگاه منکر وجود عناصر عینی در علم الاجتماع نیستیم این عناصر دو گانه با هم دیگر مغایرتی ندارند و بلکه دارای روابط و خوبشاوندی نزدیک و صمیمانه هستند .»

«ب - ما قائل بوجود عناصر عدالت خواهی و اخلاقی هستیم . در جامعه شناسی ذهنی این عناصر لازم و مقولات ضروری هستند. ایدئولوگهای جامعه شناسی ذهنی ، علم الاجتماع و علم الاخلاق را از هم سوا نمیکند .»

«پ - شخصیت ها و توده ها همیشه مشارکت عملی و مؤثر در پیدایش نمود های اجتماعی و سیاسی و غیره دارند و آنها را در جهات ایده آلهای خود هدایت می نمایند . بدون شرکت عملی نیروهای ذهنی ، زندگانی اجتماعی مفهوم خود را از دست می‌دهد .

«ج - عناصر مربوط به هدف غائی نقش مهمی را در جریانات اجتماعی به عهده دارند. در زمینه جامعه شناسی نظریه: انسان محوره چه چیز می باشد و نقش مهمی ایفا می کند ، معنی این اصطلاح آنست که انسان خودش را محور همه چیز احساس می کند . عبارت دیگر عدالت برای عدالت نیست مگر برای انسان ... ثروت برای ثروت نیست مگر برای انسان ، حقیقت برای حقیقت نیست بلکه برای انسان و غیره» صفحه ۹۲ - ۹۱

نتیجه

مخصوصاً در این مقاله توجه به تحقیقات کردیم و نظریه خود را بنیچه آخری موکول کردیم تا اینکه اولاً ماهیت مکتب مورد بحث با قیافه اصیل آن نمایان گردد و در ثانی با تفسیرات گوناگون کلام بیشتر از این بدرازا نکشد و صفحات مجله را اشغال ننماید . و اکنون درباره آنچه که گذشت با حداکثر اختصار و از نظر علمی - فلسفی - وارد بحث شده و از لحاظ ایدئولوژیک استنتاج می‌کنیم .

همانطوریکه در بالا گفته شد . بنا بقیه فیزیک دانی مانند ماخ و همفکران او «... روح و ماده از ازل یکی بوده و با هم تشکیل یک کل تجزیه ناپذیر و ناگسستن را داده اند» (صفحه ۹۹) ولی با وجود این ، فرانکیان از روی اجبار در آخر کتاب خود شمار میدارد که «ما سؤال نمی‌کنیم که چطور و از چه راهی عناصر روحی و مادی ، اقتصادی و ایدئولوژیکی بهم پیوسته اند . طرح قضیه از این نقطه نظر ها ، ما را بجای دوری میکشاند و آخر سر با غوش متافیزیک میرساند .»

فرانکیان محق است نوشته خود را باین بیان ختم نماید زیرا افکار ماخ و دیگران دارای ابهاماتی می باشد و جلا درباره اصول و روابط فونکسیون و پایه های ریاضی و هندسی آن .

فرانکیان بعد از تشریح روابط فونکسیون ، چند سطر پائین تر . اعتراضی عرضه می‌کند که بکلی گفته های «علمی» او را از اعتبار ساقط می‌سازد . او همانطوری

که ذکرش رفت ، عقیده دارد که عوامل دوگانه - اکونومیکو- ایدئولوژیک . همانند شعاع و محیط دایره در هندسه ، بطور متساوی در یک جهت تغییر می یابند و مؤثر واقع می شوند . ولی کمی بعد می نویسند که از طرف دیگر ما هیچوقت منکر آن نیستیم که در ظهور یک نمود اجتماعی و یا پیشروی تند یا کند یک دوره بخصوص تاریخی یکی از عوامل دوگانه دارای اثری بیشتر بوده و در جریان پیشروی تاریخی بیشتر از آن یکی مؤثر واقع شود (صفحه ۹۵). بدون تطویل کلام باید گفت که مطابق آنچه که کمی پیش گذشت ، ممکن است شعاع دایره ای مثلاً یک متر تغییر کند ولی محیط همان دایره هیچ تغییر نکند و یا اینکه کمتر از یک متر (یعنی درست تر بنسبت تغییر شعاع) تغییر کند و غیره ... البته درباره تمام نظریات واقع بینان می شود از این بحث ها و تفسیرها نمود ولی این دو نمونه کوچک بطور مکتفی کنه مطلب را ادا می کنند .

و اما استنتاجات ایدئولوژیک مباحث فلسفی و یا استنتاجات فلسفی از مباحث علمی . اکثراً دارای جنبه ذهنی میباشند فقط با یک مثال کوچک میتوان موضوع را روشن نمود . دانشمندی مثل انیشتین در موقع تحقیق در آزمایشگاه علمی و در مورد زندگی خصوصی و دنیای اخلاقی دو شخصیت متفاوت دارد در کتاب خودش موسوم به «دنیای منطوریکه من می بینم» در پیشگاه نیروی مافوق طبیعت سر تمظیم فرود می آورد اما در موقع اشتغال به مباحث علمی کنار گذاردن احساسات را برای کشف اثبات علمی خود توصیه میکنند .

نتیجه ای که می خواهیم از این قضیه بگیریم آنست که برای درست و صحیح بودن استنتاجات ذهنی همواره درست بودن پایه های علمی از شرایط اصلی نیست . لذا از این نقطه نظر ، گرچه پایه های علمی استنتاجات فرانگیان درست و مستحکم نیستند . معذالك استنتاجات ایدئولوژیک و عقیده او ، حقایق و انکساکات درست زیادی را در بردارد مثلاً عقایدی که فرانگیان درباره روابط سوسیالیسم و ملیت مبارزه طبقاتی رابطه آن با مسئله علمی و بسیاری از این قبیل مسائل ابراز میکند ، بیشتر به واقعیات عینی در اجتماع و تاریخ منطبق است تا تئوری های اجتماعی و تاریخ مارکس و بیروان (دگماتیک Dagmatie) کهنه و تازه اش . ولی نباید از نظر دور داشت که فرانگیان عقاید خود را ۴۰ سال قبل از این و در شرایط کلی آنروزی برشته تحریر دمی آورد . و اما متفکرین اجتماعی معاصر بمقیاس جهانی ، نظریاتی را که ابراز می دارند از لحاظ ناصحیح بودن و عدم انطباق با واقعیات عینی ، با نظریات فرانگیانها زیاد فرق ندارد .

درخاتمه یکبار دیگر می خواهیم نقش مهم تئوریهای علمی درست را ، یعنی اهمیت درست عامل آگاهی را در جریانات اجتماعی و تاریخی ذکر نهائیم ، زیرا بیشتر متفکرین معاصر با مقیاس جهانی ، خود را در حدود چهارچوبه های مکتبی معصور نموده و طوطی واد تئوری های از بر کرده را تکرار مینمایند و تمایلات ابداهی و ابتکاری را رها نموده اند و در مواقع عدم تطبیق تئوریها را با واقعیات تقصیر را بر گردن واقعیات می اندازند و سعی میکنند واقعیات را با تئوریها

«منطبق سازند»!

ولی حالا موقع آن رسیده است که با استفاده از علوم مدرن و شرایط نیه دوم قرن بیست، یعنی شرایطی که در آن تدریجاً انرژی اتمی جای انرژی های ضعیف قبلی را در صنعت بزرگ میگیرد. یک جهان بینی علمی و صحیح بوجود آورده و راه آتی نهضت ها را با مقیاس جهانی روشن نموده و در برطرف نمودن موانع موجود در راه پیشرفت نهضت ها بکمک روشنائی تئوریهها و جهان بینی علمی، کوشش نمود.

در تواریخ و علمی الخصوص تاریخچه نهضت بزرگ قدیمی نقش قوه بخار را در اجتماع واقعه‌ها و بالنتیجه تاریخ بسیار مهم و بزرگ تلقی نموده‌اند. ولی لازمست تذکر داد که قوه بخار از لحاظ تسریع چرخ تمدن بطرف پیش و تکامل صنعت و ماشینیسیم سرمایه داری، در برابر انرژی اتمی، بسیار ناچیز است. پس با بکار انداختن انرژی اتمی در پیشرفت و تسریع پیشروی صنعت و تکامل غیر قابل تجسم ماشینیسیم، نتایجی بدست خواهد داد که برای اکثر مردم دنیا قابل تجسم و فهم نیست، یکی از نتایج مهم آن، از لحاظ اجتماعی و تاریخی، ایجاد شرایط لازم ساختمان سوسیالیسم واقعی در حدود ملیت های آزاد، مستقل و خود مختار است. اگر پیش بینی های مارکس تا حدودی که ربطی بلزوم و ضرورت ساختمان سوسیالیستی جامعه است در مدت یکصد سال بخلاف پیش بینی او و منظورش جامعه عمل پوشیده است، بعلمت عدم وجود شرایط عینی لازم بوده است ولی حالا آن شرایط بطور محسوس در جریان بروز کردن هستند. لذا آگاهی از شرایط و آماده برای وصول بآن ایده آل بشرا امروز، لازم و ضروری است.

هرابر خلاتیان ۳۴۱۶۶ تبریز

عضو هیئت اجراییه حزب
سوسیال دموکرات آلمان

ریشه های اخلاقی سوسیالیسم

II

در شماره گذشته قسمت اول این مقاله را درج کردیم قسمت اخیر آن مربوط به این سؤال بود که « سوسیالیسم اخلاقی چگونه توفیق می یابد؟ » در قسمت اول بحث اخیر سخن در این بود که بعضی ها میخواستند این فکر را ترویج کنند که گویا مراتب اخلاقی فقط در ارتباط با عقائد مذهبی تحقق پذیر است. اما اچلر معتقد است با این فکر باید مبارزه کرد زیرا سوسیالیسم نیز به مبانی اخلاقی معتقد و پایبند است.

مؤلف مقاله بیگانگی جنبش کارگری و کلیسا را موجب تاسف دانسته و میل دارد که از این بیگانگی احتراز نمود امیدواریم قسمت های دیگری را که در کنفرانس بین المللی سوسیالیست ها راجع بر روابط مذهب و سوسیالیسم ایراد شده در شماره های آینده نبرد زندگی منتشر سازیم.

اینک بقیه سخنرانی اول:

حال تقصیر این امر از کبست خود مسئله ای است قابل بحث اما احتیاجی بدین نیست، کلیسا خود را قابل سرزنش میدانند زیرا از قدرتهای حاکمه روز تقویت کرد جنبش کارگری نیز دانسته پشت بکلیسا کرد. در هر کشوری که این بیگانگی اتفاق نیفتاده (مانند انگلستان) و کلیساهای غیر کمینفورمیست توسعه پیدا کردند کارگران کمتر از ایمان مذهبی خود دست شستند، گرچه اتفاق افتاده که نسبت بکلیسا لاقید شدند و حتی ایمان مذهبی آنها زائل گردید ولی غالباً عقیده مذهبی دیگری از عقائد دوره هزار ساله سلطنت مسیحیت جانشین عقاید از دست رفته آنها شده است. ایده آل اخلاقی آزادی، عدالت و ارجمندی بشر همه جزئی از دین مسیحیت است و در حقیقت هیچ ایمان مذهبی تحقق پیدا نمیکند مگر اینکه روابط بین افراد بشر منظم باشد. لذا مسیحیان مؤمن و سوسیالیستهای معتقد هر دو در اعتقادات خود بنیان مشترك دارند.

وقتی جنبش سوسیالیستی مبانی اخلاقی ایده مولوژی خود را بوضوح بیان میکند و در میان میگذازد فتح باب میشود و مسیحیان میتوانند خواسته های سوسیالیسم را بخوبی دریابند و اگر سوسیالیستها در عمل هم نشان دهند که مبانی اخلاقی را قبول

دارند و این ایده‌ها تنها برای آینده دور نیست بلکه امروز هم در مبارزات سیاسی از آن پیروی خواهند کرد، این فتح باب و تفاهم و نزدیکی بیشتر و کامل‌تر می‌شود. از مطالبی که گفته شد شاید چنین استنباط شود که اراده اساسی مسیحیت و سوسیالیسم قهراً باهم تفاوت دارند. این استنباط بطور کلی صحیح نیست. اما مقصود ما در اینجا این است که سوسیالیستها باید در تحقق ماهیت اخلاقی کمال مطلوب خود با فشاری کنند بدون توجه به منشاء اعتبار این مراتب اخلاقی. زیرا چه ما منشاء آنها را وحی الهی بدانیم و چه استعداد تعقل خودمان که بوسیله آن مقیاسات عینی و جهانی بدست می‌آید و در آن مقام که می‌خواهیم متساویاً و در کنار هم این اصل را اجرا کنیم نباید اختلافی پدیدار گردد. بدین ترتیب که عده‌ای در اجرای اصول اخلاقی کوشش میکنند تا احکام الهی نقش نشود و عده‌ای اصول اخلاق را بکار می‌بندند از آن نظر که قصور در این وظیفه، آنها را پیش دیده خود خوار و نالایق جلوه ندهد.

علاوه بر این، آنها که بحکومت مستقل اصول اخلاق معتقدند بین این اصول و اصول مذهبی رابطه‌ای برقرار نمیکنند. تجربه نشان میدهد که مانع‌توانیم بکمال اخلاق برسیم فقط یک احساس درونی ما را باین کمال واقف میسازد و اما این احساس درونی بقلب اصطلاحات و عبارات منطقی در نمی‌آید. ما میدانیم که همه افراد بشر «فاقد منزلتی هستند که باید در برابر خداوند داشته باشند» ما معتقدیم که بشر در انتخاب خیر و شر مختار است و این اعتقاد شرط لازم عملی بتکلیف است ولی البته با اصطلاحات مخصوص رابطه علت و معلول قابل توجیه نیست. این اعتقاد خود سبب استقرار رابطه با کسانی میشود که ایمان مذهبی دارند. اما از این مرحله تامل مرحله قبولی یک سلسله معتقدات مذهبی یا تامل مرحله عضویت کلیسا مراتب و مراحل بسیاری است که هر کس قادر بطنی آن نیست. کسانی که رادیکالیسم اخلاقی را پذیرفته‌اند گرفتار شکهای خاصی خواهند شد. زیرا اینجا قلمرو احساسی است که طبعاً نمیتواند با احکام عقلی توجیه شود.

سوسیالیست‌هایی که بجانبی اخلاقی افکار و اندیشه‌های خود علاقه دارند مکلف هستند عقائد مخالف را شدیداً تحمل کنند و با آنان احترام بگذارند و بر آنها فرض و واجب است که در عمل با تمام کسانی که عملاً بتحقیق همان عنایات اخلاقی علاقه نشان میدهند اتحاد و پیوستگی پیدا کنند.

با کسانی که منکر اصول اخلاق هستند باید مبارزه کرد، نسیت اصول اخلاق نیز دشمن ما است.

درختانه برای نشان دادن اتحاد کسانی که قلباً بسابقه هدفهای اخلاقی در جنبش و نهضت هستند یکی از گفته‌های قدیمی مارکس را نقل میکنیم:

«ایده‌هایی که بروح ما وارد میشوند و اعتقادات ما را باقلب میریزند و عقل و وجدان ما را بدانها پیوند میدهند بشابه زنجیرهایی هستند که مانع‌توانیم از هم بگسلیم مگر اینکه گلوب خود را درهم شکنیم»
 «این ایده‌ها بمنزله دیوهای هستند که مافقط از طریق تسلیم میتوانیم»
 «بر آنها غلبه کنیم»

نقشه شو مان

یک قدم بطرف کشورهای متحده اروپا

نسل فعلی شاهد یک تطور تاریخی است که در فاصله کمتر از ده سال وضع سیاسی و اقتصادی دنیا را بکلی تغییر داده است. قبل از جنگ اول جهانی هشت مملکت بزرگ در اروپا وجود داشت که شش تای آنها حائز مقام اول بودند سه دولت بزرگ انگلیس و فرانسه و آلمان بزرگترین ممالک طلبکار اروپا بودند و میزان طلب آنها متجاوز از ۴۰ میلیارد دلار بود در صورتیکه در حال حاضر این سه مملکت بطرق مختلف بصورت ممالک بدهکار درآمده اند هم چنین در وضع محصول فولاد و ذغال سنک این ممالک و بطور کلی ناحیه صنعتی شمال شرقی اروپا که وسعت آن دایره بشعاع ۵۰۰ کیلومتر از مرکز دهانه رودخانه رن است کاهش فوق العاده حاصل کرده و محصول ذغال سنک و فولاد این ناحیه که احتیاجات سایر ممالک دنیا را تامین مینمود کم کم کاهش رفت و این نقصان تا سال ۱۹۵۱ ادامه پیدا کرد بطوریکه محصول ذغال سنک و فولاد سال ۱۹۵۱ نصف سال ۱۹۱۳ گردید این کاهش در مورد ذغال سنک بیشتر شد با حساب دقیق میزان محصول فعلی ذغال این ناحیه یکدهم و میزان فولاد یک چهارم سال ۱۹۱۳ یعنی یکسال قبل از شروع جنگ اول جهانی است .

همچنین میزان تجارت اروپا در سال قبل از شروع جنگ بین الملل اول سه پنجم و در حال حاضر به دو پنجم تقلیل یافته و اگر میزان کسرت تجارت از محصولات صنعتی کمتر است علت آن واضح است زیرا ما تجارت داخله اروپا را جزء حساب آورده ایم و حال اینکه تبادل کالاهای تجارتی بین ایالات متحده امریکا یعنی تجارت داخلی جز آمار و ارقام تجارتی آن مملکت محسوب نمیشود .

در سال ۱۹۱۴ یازده کشور از کشورهای غربی و مرکزی اروپا مالک ۸۰ درصد از بحریه تجارتی دنیا بودند و این مقدار در سال ۱۹۵۰ به ۴۷ درصد تقلیل یافته است .

با توجه بارقام فوق معلوم میشود که ممالک اروپائی پس از جنگ اول بین المللی مقام و رتبه که در تجارت و صنعت و بحریه داشته اند از دست داده اند و چاره منحصر بفرود آنها برای بالا بردن سطح محصول و تجارت و بحریه و رساندن آن لاقبل بیژان سال ۱۹۱۳ اتحاد و کمک بایکدیگر است و بایستی از نقشه های سیاسی و اقتصادی همکاری دائم بایکدیگر داشته باشند بالاقبل وضعیت گذشته را اجراء و صنایع و محصولات از دست رفته را دوباره بدست بیاورند .

* * *

تجارب تلخ ده سال اخیر این موضوع را برای مردم اروپا روشن کرد که اگر بخواهند از مزایای صحیح استفاده کرده و زندگانی مرفه و آسایش و نعمتی داشته باشند بایستی بایکدیگر متحد شوند و با نیروی اتحاد بر مشکلات فائق شوند دست اتحاد و اتفاق بطرف یکدیگر دراز کنند - ممالک اروپائی از سال‌های آخر جنگ بطور محسوسی متوجه این نکته شدند که کم و بیش بیکدیگر نزدیک شده و دست اتحاد بطرف هم دراز کرده‌اند در صورتی که سابقاً از اتحاد و نزدیکی دوری میجستند علت اصلی این نزدیکی اولاً خطراتی است که هر لحظه ممالک اروپا را در معرض تهدید قرار داده و ثانیاً تشابهی است که بین گرفتاری‌های سیاسی و اقتصادی آنها وجود دارد ثالثاً یکسان بودن تربیت و احساسات آنها که متقابلاً نسبت بیکدیگر دارند و این احساسات زاده یک تربیت عمومی است که متساویاً مردم قاره اروپا از آن بهره مند هستند اولین نهضتی که مردم اروپا را وادار به همکاری و کمک نمود نقشه مارشال و زیر خارجه وقت امریکا بود اجرای این نقشه برای اولین مرتبه در پاریس شروع شد و وظیفه اش رسیدگی و بازرسی در اجرای همکاری فقط نبود. اداره نقشه مارشال تمام هم خود را مصروف بی‌الا آوردن سطح زندگی اقتصادی ممالکی که از نقشه استفاده مینمودند نمود بلکه منظور عمده اش همکاری و نزدیک کردن ممالک اروپائی بیکدیگر بود زیرا تنها این فکر قادر به بهبود سطح زندگی مردم اروپا بود و نقشه مارشال بمنظور این عمل شروع بفعالیت و پیشروی نمود تا اینکه در یک محیط اعتماد و خوش بینی با تبادیل نظر بتدریج شروع باجرائی نقشه های عمومی و بوجود آوردن یک جمهوری فدرال بنماید.

اجرای نقشه مارشال بترتیب فوق در مجامع سیاسی فکر اتحاد را بوجود آورد و در سال ۱۹۱۴ تقریباً تمام ممالک اروپائی دور یکدیگر جمع شده و ب فکر تشکیل یک جامعه اروپائی افتادند که مرام و منظور آن اتحادیه بوجود آوردن یک اروپای بزرگ و قوی بوده و اعضای تشکیل دهنده آن اتحادیه در نظر دارند که عقاید و اصولی که مردم اروپا به آن معتقد بوده و در حقیقت از یک منبع واحد بارت برده‌اند صورت عملی داده و آنها را از بدبختی که بآن دست بگریبان هستند نجات بدهد بعلاوه راه ترقی صنعتی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی را برای آنها باز نماید. در داخله تشکیلات شورای اروپائی و اعضای که این شورا را تشکیل میدهند کمیته‌ای بنام وزیران و تجمع مشورتی وجود دارد که بین آنها حس همکاری و حسن تفاهم کامل در تمام مسائل بخصوص بحث و مذاکره در مسائل سیاسی و مطالعه کامل در مسائل عمومی وجود دارد که در نتیجه محیط مساعدی برای نزدیکی ممالک اروپائی بوجود می‌آورد و در حقیقت میتوان آن جامعه را دولت واحد اروپا نام نهاد با وجودی که تصمیمات این شورا حکومت های مختلف اروپا را بهم متصل ننسازد معذالک تأثیرات بسزائی در وقایع و پیش آمدهای دنیا داشته و اروپای متحد آن وقایع را بنحو احسن و باکمال دقت مورد مطالعه قرار میدهد.

در آغاز کار همکاری ملل اروپائی پیشرفت شایان توجهی ننموده و از محیط

قدیمی جامعه ملل جامعه ملل خارج نشد ولی بزودی مردان سیاسی اروپا متوجه این نکته شدند که چنانچه بخواهند قدمی در راه اتحاد و اتفاق برداشته و بمقاصد خود برسند باید همکاری را از چهار دیواری فعلی خارج سازند و بخصوص این مطلب بر آنها ثابت شده که در حال حاضر فاصله که ممالک را از هم جدا نگاهداشته روز بروز کوتاه تر میشود و بحرانی که در یکی از این ممالک اتفاق بیافتد بطور مشهود در دیگری مؤثر است بنا بر این جدا بودن ممالک اروپائی مانند سابق و داشتن سیاست جدا گانه بطور کلی بیفایده و بلکه مضر نیز می باشد (بخصوص که این موضوع مورد قبول شورای اروپائی میباشد) و ممالک اروپا را بطرف منظور اصلی و هدف واحدی که دارند راهنمایی نمی نماید. این مطلب روز بروز آشکار تر شده و اولیای امور آن ممالک را متوجه لزوم همکاری و نزدیکی و جسارت و تهور بیشتری مینمود ضمناً این امر مستلزم آن بود که هر مملکتی از یک قسمت از حق حاکمیت خود بفتح یک مملکت واحد که مافوق ملیت و حکومت ممالک تشکیل دهنده است صرف نظر نماید نقشه شومان که اولین پیشنهاد آن در نهم ماه سال ۱۹۵۰ از طرف وزیر امور خارجه دولت فرانسه مسیور برت شومان مبنی بر اتحاد صنعت ذغال سنگ و فولاد اروپا تقدیم گردید اولین قدمی بود که در این راه برداشته شد این پیشنهاد در ۱۸ ماه آوریل سال ۱۹۵۱ بوسیله نمایندگان مختار ممالک بلژیک - فرانسه - ایتالیا - لوکزامبورگ - هلند - جمهوری فدرال آلمان غربی بامضا رسید و با اکثریت قابل توجهی در پارلمانهای کشورهای مذکور بتصویب رسید و از ۲۳ ژوئیه سال ۱۹۵۳ بوقوع اجرا گذاشته شد اتحاد صنایع ذغال سنگ و فولاد در جمهوری فدرال آلمان بیش از سایر ممالک امضا کننده پیمان مؤثر واقع شد زیرا این نقشه دشمنی قدیمی بین آلمان و فرانسه را بطور محسوسی از بین برد.

مخالفت اقلیت مجلس آلمان بایمان که رهبری آن با حزب سوسیال دمکراتها می باشد این نکته را بخوبی ثابت کرد که حزب مزبور با اصل پیشنهاد شومان مخالفتی ندارد و تنها مخالفت اقلیت در طرز اجرای قانون مزبور میباشد باین مضمون که تغییرات حاصله در صنعت آلمان که بوسیله قوای اشغال کننده بیان آمده بین آلمان غربی و شرقی جدائی خواهد انداخت و در مورد اجرای پیمان شومان بهیچوجه توجیهی بتقسیم آلمان بدو منطقه غربی و شرقی نشده است همچنین مخالفت اقلیت مجلس روی قسمتی از اختیارات بود که بشورای عالی اجرا کننده نقشه داده شده است که این اختیارات قسمتی مافوق اختیارات دولتهای عضو پیمان است و بعقیده اقلیت اجرای پیمان در ممالک انگلیس و اسکاتلند و ایرلند با اشکالات زیادی مواجه خواهد شد. ولی با وجود مخالفت اقلیت اکثریت به نقشه شومان رای داد و اتکاء اکثریت در تصویب پیمان روی این اصل کلی بود که ملیت آلمان با توجه باینکه یکی از اعضای پابرجای اروپای متحد است و این اتحاد روی اصل تساوی حقوق است مصمم میباشد که برای حفظ صلح و آرامش در دنیا هر چه در قوه دارد بکوشید و ماده ۲۴ از قانون اساسی جمهوری فدرال آلمان غربی مؤید این تمایل است زیرا در ضمن ماده مزبور دولت اجازه داده شده که از اختیارات خود برای تصویب قوانین بین المللی

بعد اعلی استفاده نماید. با این ترتیب برای اولین مرتبه قانونی بتصویب مجالس شورای اروپا رسیده که عوض آن اختیاراتی برای شورای اروپائی قائل شد و اختیاراتی که دولتهای امضاکننده پیمان در مورد صنایع ذغال سنگ و فولاد داشتند در یکجا متمرکز شد و بمحض عهدنامه‌ای که در این زمینه تنظیم شد این اختیارات بیک شورای عالی تفویض گردید.

قوه اجرائیه این پیمان در اختیار یک هیئت ۹ نفری میباشد که بهیئت عالی اجرائی موسوم است اعضاء این هیئت با وجودی که ازممالک امضاکننده پیمان معرفی شده‌اند عنوان نماینده ندارند بلکه بنمایندگان اروپائی موسوم میباشند و بایستی وظایف خود را باکمال بیطرفی انجام دهند و در حفظ منافع مملکت واحد اروپا انجام وظیفه نمایند و در حقیقت مثل دولتی هستند که حدود اختیارات آنها در منابع ذغال سنگ و فولاد بوده و در مقابل مجلس شورای ملی مسئول میباشند یک دادگاه عالی دادگستری نیز ناظر اعمال آنهاست همچنین مجلس شورای ملی میتواند دولت را مجبور باستعفا نماید و از طرف دادگاه عالی حق دارد در صورتیکه اعمال دولت برخلاف موازین قانونی باشد تصمیمات آنرا کالعدم بکنانگارد. وظیفه هیئت وزیران پیمان شومان هم آهنگ کردن سیاست اقتصادی هیئت عالی برای نقشه با سیاست ممالک عضو اتحادیه صنایع ذغال سنگ و فولاد است در حال حاضر که هیئت عالی از یک عده اعضاء ممالک اتحادیه تشکیل شده آزادی مطلق بهر یک ازممالک عضو پیمان داده شد و پرواضح است که تشکیلات در سالهای بعد و وظائف بزرگتری را برعهده داشته و روز بروز بر استحکام و پیشرفت آن افزوده خواهد شد.

مقصد نهائی پیمان که در سایر ممالک اروپائی نیز دامن زده اینست که باستخراج و بهره برداری ذغال سنگ و فولاد افزوده شده و این صنایع رو به توسعه و انبساط بروند و ضمناً ایجاد کار برای بیکاران این صنعت و بالا بردن سطح زندگی کارگرانی که مشغول کار هستند از اهم وظایف هیئت عالی می باشد اولین قدم مثبت و قابل توجهی که بعمل آمده افتتاح بازار عمومی است که در یک قسمت از اقتصادیات که همان ذغال و فولاد میباشد ۱۶ میلیون را با یکدیگر متحد نموده است. با توجه بر مراتب فوق ممکن است در بادی امر اینطور تصور شود که پیمان شومان یک قدم خیلی کوچک بطرف اتحاد و اتفاق ممالک اروپائی می باشد ولی با ضمیمه شدن سایر صنایع و قسمتهای دیگر اقتصادی و کنترل دقیق از طرف دولتهای عضو پیمان روزی خواهد رسید که آرزوی مردان سیاسی در راه اتحاد اروپا جامه عمل بپوشد و این اتحاد که سالیان دراز خواب و خیالی بیش نبود صورت واقع بخود گرفته و مسائل غامض و مهم سیاسی که حل آن از عهده یک مملکت خارج است در لوای اتحاد و اتفاق بخودی خود حل شود.

برای توجه خوانندگان ناگزیر از ذکر این نکته هستیم که قبل از اجرای پیمان شومان در مورد صنایع ذغال سنگ و فولاد مذاکراتی در مورد اتحاد فلاحتی و اتحاد پولی اروپا نیز صورت گرفت.

بهر صورت وضع سیاسی امروزه دنیا دول اروپائی را وادار نموده که برای تشکیل يك مملکت واحد کوشش و مجاهدت بسیار بنمایند و اگر صلح دنیا در معرض تهدید نبود و عفريت جنگ هر لحظه ممالک اروپا را براس نیماً نداشت بطور قطع مسئله دفاع عمومی از منطقه اروپا برای مدتی بتعویق میافتاد ولی بطوریکه ملاحظه میکنیم صلح در دنیا بر پایه محکمی استوار نشده و همین سستی مبانی صلح لزوم يك تجهیز عمومی با تمام قوای موجوده را برای حفظ آزادی و بشریت ایجاد مینماید کلیه مجاهدتهائی که برای امضاء و تصویب و اجرای پیمان شومان در اروپا بعمل آمد در مورد دفاع اروپا نیز بپیمان آمد و با کوشش های بسیار این پیمان در ۲۶ ماه مه سال ۱۹۵۲ با امضاء رسید و امضای آن بهترین دلیل برای نزدیکی و اتفاق ممالک اروپائی بوده منتهی علاقه و حسن نیت آنها ثابت مینماید .

تشکیلات نقشه شومان بهترین سرمشق و نمونه برای تشکیل جامعه دفاع اروپائی بود و با توجه بسازمان نقشه شومان يك هیئت اجرائی بنام کمیساریا تشکیل می شود که با در نظر گرفتن قانون اروپا آن بیان را عملی می نماید مجلس شورا و دادگاه عالی پیمان ذغال سنگ و فولاد بهمان ترتیب در طرز عمل کمیساریا دفاع شرکت و نظارت خواهد نمود، هیئت وزیران نقشه شومان بهمان نحو رابطه بین کمیساریا و دولت های متبوعه خود خواهد بود . بعضی اینکه معاهده دفاع اروپا بر حلقه اجرا درآمد جمهوری فدرال اروپا خود بخود ضمیمه تشکیلات اتلانتیک شده و با آن همکاری خواهد نمود و بطور محسوس با یکدیگر متحد خواهند شد - نیروی روز افزون ممالک امضاکننده پیمان اتلانتیک از هر نوع حمله بر آلمان جلوگیری کرده وضامن بقای آن میباشد و شرکت آلمان در پیمان دفاعی اروپا برای ممالک امضاء کننده پیمان موضوع بسیار قابل توجه و نقطه اتکاء ذقیمتی می باشد پیمان دفاعی اروپا برای پارلمان آلمان حس اعتماد بی پایانی تولید نمود و این اعتماد بخوبی نشان می دهد که فکراتحاد و اتفاق از مدتها پیش در نظر مردم بوده و علاقه فراوان با امضاء و اجرای آن در هر مورد نشان داده اند .

ماده ۳۸ پیمان قسمتهای زیر را تأیید و تشریح می نماید و مجمع عمومی در مهلت های پیش بینی شده در قسمت اخیر این مواد ذیل را مورد توجه قرار خواهد داد .

الف - تشکیل يك مجمع برای دفاع اروپا که انتخاب آن طبق قوانین جاریه در ممالک دموکراسی بعمل خواهد آمد .

ب - قوائی که بایستی برای دفاع در اختیار مجمع گذاشته شود .

ج - اصلاحات احتمالی مواد پیمان بخصوص موادی که مربوط بنمایندگان و معرفی آنها باشد .

ممالک عضو پیمان بخوبی میدانند که لازمه وجود آمدن دولتی که مافوق تمام دولتها باشد و اختیار آنرا داشته باشد که حقوق و مقررات قانون اساسی آنها را حل و تفسیر یا تغییر بدهد اینست که آن دولت مأموریت داشته باشد مسائل سیاسی مشترک اروپا را مورد مطالعه قرار دهد و ضمناً سر بازی که در آینده جزو لشکر

اروپائی بوده و مأمور دفاع این قاره باشد باید باین مطلب ایمان داشته باشد که مملکتی بنام اروپا که دفاع آن باوسپرده شده درحقیقت وجود خارجی دارد. این میل و آرزو که درواقع درمواد بیمانی بطور ضمنی تأیید نیزشده احتیاجی بتصویب ندارد. وزیران خارجه ممالک امضاءکننده پیمان شومان دراولین جلسه خودتصمیم گرفتند که تشکیل يك کمیته سیاسی را ازجمع عمومی تقاضا نمایند مجمع عمومی به ملاحظه دریافت آن پیشنهاد موضوع را مورد مطالعه قرار داده و درفکر ایجادنقشه برای سازمان اروپا افتادند .

رجال سیاسی اروپا با نقشه های وسیعی که برای سازمان اروپا در نظر دارند در چندماه اول اجرای نقشه شومان بخوبی امیدوار شدند که باحسن نیتی که ممالک اروپائی در اجرای نقشه اتحاد صنایع ذغال و فولاد نشان دادند ایجاد مملکت واحد اروپا کاملاً صورت عمل بخود گرفته است .

ولی ممالکی که بفکر اتحاد و تشکیل اروپای واحد بوده و تاکنون در دو قسمت اتحاد صنایع ذغال و فولاد و دفاع اروپا مؤفق شده اند نمیتوانند از این موضوع چشم پوشی کنند که ایجاد یک اروپای واحد بسرحدات فعلی ناچار سایر ممالک اروپا را که در این پیمانها شرکتی نکرده اند از جمع آنها خارج خواهد ساخت آنها بخوبی پی برده اند که دروضع فعلی اروپای واحد هر قدر قوی و مردم آن صاحب روحیه عالی و با تشکیلات سابق فرق اروپا فرق کلی داشته باشد بخودی خود نخواهد توانست تمام مسائل سیاسی که امروز این با آنها مواجهه است حل نماید تنها اتحادیه ممالک اطراف اقیانوس اطلس که شامل قاره اروپا - انگلیس کانادا و ممالک متحده امریکا می باشد قادر بحل مسائل غامض بین المللی است با این ترتیب شش مملکت اروپائی تصمیم قطعی خود را گرفتند و فرصت را از دست ندادند و وضع فعلی این اتحاد نشان میدهد که منظور اصلی ممالک تشکیل دهنده اینست که تا حد امکان با سایر ممالک نیز متحد و متفق شده و با ممالک امضاءکننده پیمان اقیانوس اطلس تشکیل اتحاد واحدی بدهند که ضامن صلح و بقای آن در دنیا باشد .

استراتژی و تاکتیک ...

بقیه از صفحه ۲۴

> انقلابی با نهضت‌های آزادی مستعمرات و کشورهای غیرمستقل برامپریالیسم است.
 > مسئله ملی قسمتی از مسئله کلی انقلاب پرولتری است، جزئی
 > از مسئله دیکتاتوری پرولتاریاست... آیا امیدی هست، آیا پایه ای
 > وجود دارد تا منتظر باشیم که این امکانات برای انقلاب پرولتاریائی مورد
 > استفاده قرار گیرد که کشورهای غیرمستعمره و غیرمستقل از حالت
 > نیروی ذخیره بورژوازی امپریالیستی به نیروی ذخیره انقلاب
 > پرولتاریائی تبدیل شود... لنینیسم باین سؤال جواب مثبت میدهد
 > مکنایسم تکامل امپریالیسم و جنگ امپریالیستی و انقلاب دروسیه این استنتاج
 > لنینیسم را تأیید میکند... و این مسئله، این معنی را ندارد که پرولتاریا
 > باید از هر نهضت ملی پشتیبانی کند، یعنی در هر مورد، در هر زمان و همواره و در مورد
 > مشخص، هر نهضت ملی را تأیید کند... حالات یا مواردی پیش می‌آید
 > که نهضت ملی در بعضی از کشورهای زیریوغ با منافع نهضت
 > پرولتاریائی و با رشد آن تناقض پیدا میکند... در این موارد
 > پشتیبانی کردن (یعنی پشتیبانی نهضت پرولتاریائی از نهضت
 > ملی) بکلی بی‌مورد است... مسئله ملی تحت الشعاع مسئله کلی است و
 > باید با نقطه نظر کلی مورد ملاحظه قرار گیرد... اینست موقعیت ما در مقابل بعضی
 > از نهضت‌های ملی نسبت به خاصیت ارتجائی ممکنه این نهضت‌ها
 در برخورد با نهضت ملی ایران از این استراتژی و تاکتیک

چگونه استفاده میشود:

بعضی از افراد با حسن نیت و همچنین آن عده از اعضاء با حسن نیت حزب
 توده که در ابهام هستند برای حل ابهامات و مشکلات خود و برای روشن ساختن
 تناقضها که در جریان حرف و عمل سران حزب توده وجود داشت و دارد باید بکامک
 این استراتژی و تاکتیک سعی کنند. جریان نهضت ملی ایران یعنی موقعیت رهبران
 حزب توده را نسبت به آن درک کنند. هر چند استراتژی و تاکتیک نهضت‌های ملی
 حتی از لحاظ فنی با استراتژی و تاکتیک کمونیسم از هر لحاظ تطبیق نمیکند
 معذالك اگر هدف را کنار بگذاریم از لحاظ فنی این استراتژی و مخصوصا قسمت
 اعظم تاکتیک آن از مؤثرترین وسائل است که برای به پیروزی رساندن جنگها
 و برخوردها در عصر ما بکار رفته است. بنا بر این اگر ما می‌بینیم که رهبران
 حزب توده با علم و اطلاع کامل بقنون استراتژی و تاکتیک از بکار بردن آن در راه
 پیروزی نهضت ملی سر باز زده‌اند و حتی در مواردی که بکار بردن آنها باموازی
 میلیون تطبیق میکرده آنها این راه و رسم صحیح ملیون را عوض پشتیبانی تحوطه
 کرده و مانند آنها بیگانه لنین‌آنان را کمونیستهای چپ و یا آنروویست نامیده رفتار

کرده‌اند و می‌کنند برای اینست که هدف آنها و هدف نهضت‌های ملی باهم متناقض است، برای اینست که نهضت‌های ملی دارای هدف ملی هستند ولی آنها نهضت‌های ملی را ذخیره ثانوی برای استراتژی شوروی میدانند.

علت الکل اختلاف اساسی ملیون با رهبری حزب توده که تشکیل یک جبهه واحد را غیر ممکن بلکه برای ملیون خطرناک میکند و همچنین علت الکل اینهمه اعترافات رهبران حزب توده با اشتباهات و خطایاتی که در ارتکاب آنها تمد داشته‌اند این حقیقت است که برای نهضت‌های ملی آسیا و آفریقا خود این نهضتها اصیل میباشند ولی برای احزاب کمونیست که شعب کمینفرم‌اند اینها اصیل نبوده بلکه جزئی از سیاست کل شوروی و تابعی از آنند در بهترین حالات باید این نیروها را ذخیره برای استراتژی شوروی تلقی کرد و دره‌واردی این نهضت‌های ملی در جهت عکس منافع شوروی بوده و آنرا ارتجاعی مینامند. برای آنها اینکه میل ندارند نیروهای نهضت‌های ملی آسیا و آفریقا را در خدمت استراتژی مسکو قرار دهند با ملاحظه ترجمه فصل مزبور کتاب ستالین خوب روشن خواهد شد که تشکیل جبهه واحد با حزب توده و یا تحمل کردن اینکه آنها هدفهای خود را به نهضت ملی تحمیل کنند چقدر اشتباه‌آمیز است. یکی از نتایج مستقیم اینکه احزاب کمونیست نیروهای ملی خود را بمنزله نیروی ذخیره مسکو تلقی میکنند عبارت از اختلاف صریح و واضع است که در انتخاب هدفهای سوق الجیشی با ملیون پیدا میکنند. مثلاً سران حزب توده در جریان نهضت ملی می‌توانستند با اصطلاح «وسعت نظر» بیشتر داشته و خود را خیلی انقلابی جلوه داده و با امپریالیسم غربی در واحد مقیاس جهانی اعلام جهاد و مبارزه بکنند. این اعلام هدف مبارزه جویانه آنان در عده‌ای از جوانان و مردمان پیرو احساسات بی‌شک تأثیر عمیقی میداشت، آری آنها که خود را نیروی ذخیره مسکو میدانند و متکی به نیروی عظیم شوروی و متحدین او در جهان میباشند، البته میتوانند هدفهای سوق الجیشی شوروی را از لحاظ سیاسی و غیر آن اتخاذ کنند، ولی آنها اینکه دارای هدف مشخص ملی هستند هر چند از لحاظ ایده‌آل میتوانند دارای هدف‌های بزرگ جهانی باشند ولی در مبارزه مشخص و معین، در مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت، نمی‌بایست و نمیتوانستند و نمیتوانند مبارزه با امپریالیسم را در واحد مقیاس جهانی هدف‌آنی و فعلی خود قرار دهند.

مثلاً در شرایط مبارزه مرحله اول نهضت ملی مبارزه با شرکت سابق نفت و سیاست پشتیبان آن برای ماکافی بود نمی‌بایست سعی و کوشش نهضت ملی این باشد که این مبارزه محلی با یک امپریالیسم را بمبارزه با امریکا نیز تعداؤ توسعه دهیم، بالعکس می‌بایست بنا بر گفته لنین از «تناقض‌ها و منازعات بین کشورهای امپریالیست» استفاده کنیم هر چند که این تناقضات «خیلی گذرنده و موقت و بی‌ثبات و متزلزل» باشند. استراتژی و تاکتیک بعد از جنگ شوروی نیز استفاده از این تناقضات بین امپریالیستها بود. ولی درست بعکس استراتژی و تاکتیک نهضت ملی، آنها «ضربه اصلی» را می‌خواستند با امپریالیسم امریکا بنوازند زیرا این دولت حاضر به تقسیم صلح‌جویانه جهان بین ۵ دولت نبود و خود را بقدر کافی نیرومند محسوس میکرد که سهم بیشتری

ببرد، ولی چون انگلیسها بناسیاتی که اینجا حوصله بیان آنها نیست حاضر بودند در این تقسیم مسالمت آمیز غنا هم چنگ با شورویها بهتر کنار آیند» جهت استراتژی یکی « شوروی موازی با انگلستان و بر علیه امریکا بود. در حالیکه نهضت ملی ایران « ضربه اصلی » را در جهت سیاست انگلستان وارد آورده بود نه تنها نمیبایست در واحد مقیاس جهانی با امریالیسم امریکا بمبارزه بردازد بلکه میبایست از اختلاف سیاست آندولت با انگلستان بقول لنین هر قدر هم « گذرنده و موقت و نا پایدار و متزلزل » بود استفاده کند. استراتژی شوروی و تمام احزاب کمونیست وابسته بآن این بود که دنیای غرب را از نفت و سایر منابع اقتصادی که جنبه نظامی یا غیر نظامی دارد محروم سازد. قطع شدن جریان نفت ایران و تعطیل شدن دائمی آن کاملاً بنفع استراتژی شوروی بود هدف حزب توده در این مورد منفی باقی مطلق بود که صنعت نفت ایران همواره در حال تعطیل بماند و ایجاد عدم رضایت در ایران بتواند ایران را نیروی ذخیره انقلاب (!) کند، در صورتیکه هدف نهضت ملی ایران درست در عکس این جهت میبایست باشد. مبارزه با مجموعه تر استهای جهان حاضر و از جمله تر استهای نفت که حتی مصرف کنندگان اروپائی و کشورهای بزرگ اروپائی را متضرر میسازند بی شک ایده آل بزرگی است. دولت شوروی که خود بزرگترین تر است اقتصادی دنیای شرق است می تواند با احزاب کمونیست دستور دهد که برای شکست دادن رقیب با واحد مقیاس جهانی با مجموعه تر استها مبارزه کنند و این جزء استراتژی شورویست ولی نهضت ملی ایران در مرحله اول مبارزه خود هرگز نمیبایست با مجبزه تر استها و حتی با شرکت سابق نفت در واحد مقیاس جهانی بجنگد زیرا این مبارزه و جنگ، مافوق نیروی معلی نهضت ملی ایران بود. باین معنی در مرحله اول مبارزه نفت ملی کردن استخراج و اکتشاف و تصفیه در داخله ایران برای ما کافی بود، ما به این آسانی ها نمی توانستیم بازار های جهان را از دست تر استها خارج کنیم ولی در شرائط آنروز ممکن بود با شرائط واقع بینانه ای در فروش قسمتی از نفت با تر استها کنار آمد ولی باتکیه بملی شدن واقعی نفت متدرجاً در عرض چند سال بازاری بدست آورد، پس الامدتی یعنی در مرحله دوم مبارزه ایران می توانست حتی در بازار جهانی بعنوان تولید کننده نفت با آنهایی که وسائل حمل و نقل را تقریباً بطور انحصاری در دست دارند مبارزه کند. ولی حزب توده بخلاف فن استراتژی و تاکتیکی که خود معتقد بآنست عملی خواست که نهضت ملی را در یک مبارزه غیر مساوی وارد کند و این نتیجه منطقی این واقعیت بود که او تکیه خود را به استراتژی شوروی ولی نهضت ملی می بایست تکیه خود را به نیروهای ملی خود برای استفاده از موقعیت جهانی بکند. پس از شهر بورتاریفی حزب توده که هواداران زیاد داشت اگر هدفهای خود را مطابق نیروی ملی خود انتخاب می کرد بی شک در اصلاحات اجتماعی و غیره می توانست پیروز بهای بزرگی بدست آورد ولی این حزب همواره هدفهای جهانی بزرگ شوروی را متناسب با قدرت ارتش سرخ انتخاب کرده و بنا بر این هم هواداران خود را پیوسته از دست داده وهم برداشتن این سنگهای بزرگ مخصوصاً در دورانی که ارتش سرخ علناً دخالت نکند محکوم بشکست بوده است بنا بر این طبیعی است که استراتژی شوروی در شرائط دنیای حاضر در

کشورهای غیر کمونیستی مقتضی خرابکاری است در صورتیکه هدف نهضت ملی سعی و کوشش برای ابداع سیاست ساختمانی میباشد. همواره در گذشته و حال سران احزاب کمونیست سعی کرده اند یک برنامه سنگین به نهضت های ملی تحمیل کنند و آنها را دچار شکست کرده و ناراضیاتی را تشدید کنند تا نیروی ذخیره شوروی را زیادتر سازند.

استراتژی ثابت و تاکتیک متفاوت :

هدف استراتژیک رهبری حزب توده از بدو شروع تا امروز همواره یکی بوده ولی در اوایل این هدف روشن نبود رفته رفته روشنتر و واضح تر شده و آن عبارت از این بوده است که یکمده رهبرانی که کاملاً مطیع مسکو بودند رهبری نیروهای مترقی اجتماعی را در دست داشته و آنها بعنوان نیروی ذخیره شوروی بکار برند. اگر تاکتیک های مختلف در چند مدهای اوضاع اجتماعی ایران پیش آمده ولی استراتژی در تمام این دوران ثابت و تغییر ناپذیر مانده است. رهبری این حزب بمناسبت داشتن این هدف استراتژیک مورد انتقادات جدی در داخل حزب قرار گرفته ولی همواره با اعتراف با اشتباه خود همان هدف همیشگی را دنبال کرده است یکی از برجسته ترین مظاهر این تاکتیک یا خط مشی متفاوت برای هدف استراتژیک واحد، روش مبارزه صریح با جبهه ملی و بعدها تظاهر بتشکل جبهه واحد ضد استعمار با آنها بوده. تا تاریخ سی تیر مبارزه علنی با نهضت ملی و پس از آن دوران تظاهر بهمکاری و تشکیل جبهه واحد در حقیقت بکار بردن دوروش بظاهر متفاوت برای هدف واحد بوده است. پس از ۲۸ مرداد کمیته مرکزی حزب یک رساله خیلی قابل توجه بهمین اسم منتشر کرده در صفحه ۷۰ آن رساله می نویسد: « ۰۰۰۰ در جریان فرماندم قسمت اعظم مردم زیر رهبری ما، زیر شعارهای ما در درای دادن شرکت جستند، این نشانه آنستکه تصحیح خط مشی ما در سال اخیر، ثمرات خود را بیار آورده بود و حزب ما در راه مبارزه بخاطر بدر آوردن رهبری از چنگ بورژوازی و انتقال بدست پروله تاریا موفقیتهایی کسب کرده بود. » اگر تعارفات و ذینت های اصطلاحی را که آن حزب به اظهارات خود میدهد کنار بگذاریم معنی اعتراف صریح بالا اینست که « تصحیح خط مشی در سال اخیر » یعنی تغییر تاکتیک از مبارزه علنی با جبهه ملی به تظاهر کردن بتشکل جبهه واحد « ثمرات خود را بیار آورده » و آنها را با این هدف استراتژیک نزدیک کرده بود که ابتکار عملیات را بنا بادعای واهی خودشان از دست ملیون بسا حیل و تزویر و مانور ناراج کرده و در خدمت استراتژی متظاهر به پروله تاریا قرار دهند و چون سران حزب توده بهتر از همه می دانستند که دو شرایط بین المللی حاضر حتی بفرض اینکه نیروهای محلی آنها بقدر کافی نیرومند باشد نمیتواند حکومت را در دست گرفته و ایران را پشت پرده ببرند، بنا بر این تنها نمری که از این پیروزی تاکتیکی و استراتژیکی میتوانستند بدست آورند این بود که نهضت ملی را دچار وقفه ساخته ناراضیاتی را بیشتر کرده و بعنوان نیروی ذخیره مرکز جهانی شان حفظ کند و نهایتاً این پیروزی را در ضمن معاملات بلوک شرق و غرب بنفع قدرتی که حاضر بهمکاری

بیشتر است بحساب بگذارند. خلاصه استراتژی و تاکتیک تمام کمونیستهای جهان، متوجه اینست که هرگونه نیروی انقلابی و نهضت‌های ملی را در چارچوب مبارزه شرق و غرب وارد کنند و هر نیروی خارج از این دوازدگانه را از میدان خارج کنند تا زمینه برای استفاده خود آنها مهیا و آماده باشد و یا برای موقع مناسب بکمر باقی بماند.

تحول اخیر در رفتار شوروی تغییر تاکتیکی است یا تحول استراتژیکی؟

موضوع صلح با اطریش و تخلیه آنکشور، مسافرت سران دولت و حزب بالشویک به یوگسلاوی، محتویات اعلامیه مشترک، دعوت از ادنائر به مسکو، آمادگی برای فدا کردن آلمان شرقی و موضوعهای دیگری که در سیاست شوروی جدیداً ظاهر گردیده دنیا را در مقابل این سؤال قرار داده است که آیا شورویها فقط بیک تغییر تاکتیک دست زده‌اند و یا بیک تغییر استراتژیک. لب مسئله اینست معلوم شود که آیا هدف شوروی هنوز اینست که با استفاده از نیروهای نهضت انقلابی جهان ارتش سرخ را برای بسط و توسعه قدرت خود بکار برد و پادعای خود انقلاب جهانی را تحمیل کند و با اینکه واقماً به همزیستی مداوم و همیشگی تحول فکر پیدا کرده است. اگر واقماً هنوز هدف شوروی آن نحوه انقلاب جهانی باشد که در ضمن این مقاله از استراتژی و تاکتیک ستالین توجه و نقل شده و در مرحله سوم انقلاب بآن اشاره کرده است در این صورت این تحولات تاکتیکی خیلی خطرناک است. همانطور که تغییر تاکتیکی که حزب توده بآن نیز دست زد از سی تیر به بعد در زندگی ملی ما خطرناک بود این تغییر خط مشی نیز در زندگی بین‌المللی خطرناک خواهد بود. هر چند توده‌ایها در ایران برای تشکیل جبهه واحد از بالا موفق نشدند ولی مطابق روشهای مجرب شان به آن تاکتیک معروف خود دست زدند که معروف به «تشکیل جبهه واحد از پایین» است. اگر این تحولات تغییر تاکتیکی دولت شوروی باشد رهبران دولت‌های بزرگ را نمیتواند گول زند ولی در افکار عمومی دنیا و مخصوصاً آلمان و کشورهای مشابه ممکن است تأثیر سوء بکند. هنوز زود است که بتوان قضاوت در این باره کرد که این تحول، تغییر ساده خط مشی است یا تحول استراتژیک. وقتی که تیتو استقلال خود را در مقابل شوروی حفظ کرد و از کمینفرم اخراج شد یکی از مارشال‌های شوروی در پشت رادیو مسکو با اشاره بیک اصل ستالینی اعلام کرد هر کس و یا هر حزب که بخواهد نهضت‌کارگری را بر علیه شوروی و یا مستقل از شوروی (نه بر علیه او) ادامه دهد طبیعتاً در اردوگاه امپریالیسم در می‌نفتد. رادیو بلگراد باین اظهارات اینطور جواب داد: این ادعای ستالینی که مستقل از شوروی نتوان نهضت‌کارگری را ادامه داد با اصل کلی حاکمیت ملل منافات دارد. اعلامیه مشترک بلگراد حاکی از اینست که دولت‌های سوسیالیست حق مداخله مسلکی در امور هم ندارند پشت پا زدن بآن اصل ستالینی معروف است که تعریف خاصی از «انترناسیونالیسم» کرده است. اگر این اظهارات تغییر تاکتیکی نباشد تقاضای نپرو برای انحلال کمینفرم باید حسن استقبال شود اما در صفحه بعد

تحریرف در اسناد و حوادث تاریخی

اخیراً گزارشهای بنام *écho reports* بزبان انگلیسی ! تهیه و بقیامت گزارف به مقامات اجتماعی و مخصوصاً سفارتخانهها فروخته میشود . درسه شماره از این گزارشها راجع به نهضت ملی ایران و نیروهای متشکله آن اظهار نظرهایی شده است که تحریرف صریح واقعیات و بعضی تفسیرهای غلط است . روش این گزارش دهنده و یاددهندگان که خودرا معرفی نمیکنند و آدرسی نیز ذکر نمی نمایند اینست که بعضی حوادث واقعی را گرفته در اطراف آن بعضاً خیال باقیها و بعضاً دروغهای صریح که در حقیقت تحریرف تاریخ نهضت ملی ایران است درست می کنند که شباهت به گزارشی داشته باشد که گویا با علم و اطلاع کامل تهیه می شود . هر چند این گزارش دهنندگان میل دارند خودرا ضد حزب توده معرفی کنند ولی در زیر ماسک این مخالفت اخبار و حوادث رانوعی معرفی میکنند که منظور و هدف آن عمالی از حزب توده است که با ماسک ملی سیاست خودرا میخواهند اجرا کنند . نویسنده این گزارشها اعم از اینکه متمایل به حزب توده باشد و یا نباشد مفهوم گزارش اینطور میرساند که گزارش دهندگان اطلاعات خود را در مورد مسائل مربوط به نهضت ملی ایران توسط باندی از یک حزب تشکیل شده در ایران اخذ میکنند که آن باند بیشتر از یکبار در دام حزب توده گرفتار شده است و ضمناً این باند از افراد برجسته آن حزب نبوده و نیستند و حتی رهبران درجه اول آن حزب از این باند منتفر میباشند آنها نسبت های ناروایی با حزب و رهبران مختلف نهضت ملی بوسیله این گزارش دهندگان مجهول الهویه که باید بیک سیاست خارجی خاص منسوب باشند می دهند و ضمناً میخواهند حزب خودرا محبوب و سایر رهبران مختلف نهضت ملی را که متعلق به جناحهای متفاوت اند منفور و یا مردود و یا ناحق جلوه دهند . چون این گزارشها صرف نظر از مسائل سیاسی تحریرف حقایق تاریخی است بدین وسیله تصحیح میشود .

مشروط بر اینکه سفارتخانهها و نمایندگان های شوروی مانند زمان چنک که کمیتترین منحل شده بود وظیفه او را انجام ندهند . اگر دولت شوروی در صدد سوء استفاده از احزاب کمونیست جهان نباشد و موافقت کند که هر حزب کمونیست و یا سوسیالیست مطابق آمال ملی خود تحولات اجتماعی را با وسائل مسالمت جوینانه و حتی غیر آن ولی با تکیه به نیروی ملی بوجود آورند این یک تحول اساسی خواهد بود که در هدف های استراتژیکی نیز تأثیر بسزا خواهد داشت . باید دولت شوروی بتواند عملی نشان بدهد تا بتوان قضاوت صحیح کرد . اما چقدر بموقع است که افراد و سازمان های حزب توده از هم اکنون از وضع یوگسلاوی عبرت بیرند و استقلال خودرا از کمینفرم و شوروی بدست آرند .

جامعه از چه نوع نمود هائی است

آنچه که تا بحال بحث کرده ایم در این زمینه بوده است که منطق دیالکتیک که در واقع سلسله قوانین مستقلی است و گرفته شده از دنیای خارج است کلی است یعنی بیان کننده روابط اصلی و ساده یعنی تمامی هر موجود در طبیعت است بهمین دلیل بیان کننده روابط جزئی و خاصی بین نودها نیست در نتیجه بیان کننده قوانین رشته های مختلف علمی نیست و هر قدر علمی بفرنج تر شود همان اندازه به خصوصیت نزدیک شده از کلی یعنی از قوانین دیالکتیک دور تر میشود و بهمین دلیل قوانین دیالکتیک بیان کننده قوانین علم الاجتماع نیست سپس این سؤال مطرح شد که اگر دیالکتیک بیان کننده علم الاجتماع نیست پس چه دستگاه دیگری بیان کننده این قوانین است و بالاخره برای یافتن این دستگاه کوشش کردیم ماهیت این اجتماع را درک کنیم و در درک ماهیت اجتماع باین نتیجه رسیدیم که در مرحله اول اجتماع نظم خاصی است بین افراد انسانی و قرار شد در این مقاله باین مسئله رسیدگی کنیم که این نظم از چه نوع است .

نظم اعداد بزرگ (فرد و جامعه) وقتی عده نسبتاً زیادی از افراد (منظور از افراد . فرد هر نمودی است مثلاً سنگ ها - ملکول ها - سیارات - میکروبها حیوانات یا انسان ها) در یک جا جمع میشوند بین این افراد یعنی در جامعه این افراد نظمی بوجود می آید که برای فهم آن باید در جستجوی خود آن روابط بود این روابط در عین حال که منبعت از خواص خود افراد است مادر و زاینده این خواص نیز می باشد بطوریکه بین این دو یک رابطه شك متقابل موجود است . ولی برای فهم این نظم نمیتوان سراغ خواص افراد رفت بلکه باید مستقیماً در صدد کشف خود آن روابط بود یعنی اینکه بدانیم رابطه متقابل و بستگی بین خواص افراد و خواص جامعه موجود است هیچ معصومی را از چگونگی روابط اجتماع بر ما کشف نمیکنند ولی همینکه بدانیم این جامعه از هدهه زیادی افراد تشکیل شده به کمک قوانین کلی اعداد بزرگ مقداری از خواص آن جامعه را میتوانیم کشف کنیم . چه در اجتماع تعداد زیاد افراد خود بحدود یک سلسله روابطی بوجود می آید که کلی است گویا بجا است که در همین جا نمونه ای از عدم توانائی قوانین کلی در بیان چگونگی خواص جزئی بدست دهیم : اینکه می دانیم در اجتماع تعداد زیاد افراد ما رابطه بستگی بین خواص افراد و خواص جامعه وجود دارد . و از طرف دیگر برای کشف چگونگی خواص جامعه باید ناچار به خود جامعه و روابط موجود در آن مراجعه کنیم مبین ادعای فوق است . منظور این است که این اطلاع که رابطه متقابل نزدیکی بین خواص فرد و جامعه وجود دارد . در تمام جوامع اعم از جامعه افراد سنگها گندم ها ، درخت ها ، کرم ها

فیل‌ها، انسان‌ها صادق است. بمنوال مثال وقتی بخواهیم افراد يك جامعه را از هر لحاظ با هم بسنجیم همیشه تعداد کمی از آن افراد از نظر اندازه کسی آن صفت در حد اقل و تعداد کمی در حد اکثر و تعداد زیادی در حد متوسط خواهند بود و با بیابارت دیگر تودیع هر صفت دارای يك مشی درجه دوم است.

ولی باید متوجه بود که این خواص جزئی که در این مجموعه از اعداد بزرگ بکمک قوانین کلی بدست می‌آیند مربوط به خواص مشخص کننده آن جامعه نیست. بلکه يك قاعده کلی است که در هر يك از زمینه‌ها نیز شکل می‌دهد. منظور این است که با در دست داشتن چند قانون از این نوع فوری نباید خوشحال شویم از اینکه شناسائی نسبت این جامعه بدست خواهیم آورد.

نمونه دیگر: قوانین دیالکتیک می‌گوید همه چیز در حال تغییر است و برای شناسائی هر نمود باید تغییرات آن را در نظر گرفت (۱) ولی این آگاهی معلومات زیادی از بابت جامعه شناسی نمی‌دهد. این يك قاعده کلی است همه چیز تغییر می‌کند و منجمله اجتماع انسان‌ها ولی اینکه در درس‌های قالبی کینفرمی گفته می‌شود کشف این موضوع چنان عظیم است که حرف بی‌جائی است بدیهی است که در قدیم نمودهای اجتماعی را هم مثل سایر نمودهای جامعه در نظر می‌گرفتند و اگر ما بخواهیم که علمی بر اجتماع و قوانین آن پیدا کنیم باید معتقد باشیم که اجتماع نیز مثل سایر نمودها در تغییر است ولی قبول این اصل علمی و کلی علم الاجتماع و حتی پایه علم الاجتماع هم نیست کما اینکه پایه علم فیزیک هم نیست بلکه جزء اصل موضوع-هائی است که برای مطالعه در هر يك از علوم لازم است. اگر استدلال فوق در مورد این نمونه صادق باشد بعلمت اینکه تمامی دستگاه منطق دیالکتیک از این نوع است یعنی تا این اندازه کلی است در مورد بقیه قوانین دیالکتیک نیز این استدلال صادق است یعنی یکی یکی قوانین دیالکتیک بقدری کلی است که برای ساختن علم الاجتماع هیچ چیز قابل ملاحظه‌ای جز يك روش درست بدست نمی‌دهد ولی در دست داشتن يك روش درست در يك علم خود آن علم نیست.

(۱) در دیالکتیکی که استالین فورموله کرده باین اصطلاح برمی‌خوریم:

«همه چیز زائیده میشود رشد میکند و می‌میرد» با کمی توجه خیلی زود آشکار میشود که این بیان از واقعیت چند دور است زائیده شدن رشد کردن و مردن خاص موجودات زنده است یعنی آن شکلی از تغییر که زندگی را بوجود می‌آورد. (رشد) زائیده شدن رشد کردن و مردن را بوجود می‌آورد و این شکل تغییر عمومیت ندارد فنون‌های غیر زنده تغییر می‌کنند و هر يك از آن‌ها تغییرات و حرکات خاص خود را دارند که زائیده شوند رشد کنند و بپیرند و نیز اگر کمی توجه کنیم علت اینکه استالین این خاصیت را که در محیط کوچکی از جهان ساری است عمومیت داده در واقع سبق ذهنی است که انسان از دوران میستیک بارت برده در آن مرحله انسان به همه اشیاء و منجمله به جهان شکل زندگی خود را می‌دهد است و منجمله برای تمامی اشیاء و همین جهان روح و عقل قائل می‌شده.

بحث در ماهیت اجتماع (۲)

در مقاله قبل دیدیم که اجتماع نظم خاصی است بین افراد انسانی از مقدماتی که در این مقاله آمد نیز دانسته شد که برای فهم چگونگی این نظم باید به تفحص روابط موجود در اجتماع بپردازیم. ولی بیش از آن نیز می‌توانیم اطلاعاتی در زمینه ماهیت اجتماع بدست آوریم:

می‌دانیم که در علوم برای شناسایی نودها آن‌ها را دسته‌بندی می‌کنند و این دسته‌بندی‌ها کمک بسیار زیادی به شناسایی موضوع مطالعه و علم بر آن می‌کند. به همین لحاظ اگر برای نزدیک شدن به حل مسئله کوشش کنیم جای اجتماع انسانی را در مجموعه وجود تعیین کنیم موفقیت جالبی بدست آورده‌ایم.

جای اجتماع در دسته بندی نودها

برای هر دسته بندی باید جهت معینی را در نظر گرفت مثلاً در طبقه بندی حیوانات به بستانداران میرسیم. این روش از لحاظ سهولت کار هم مفید است بدیهی است که پیدا کردن جهت دسته بندی در ارزش آن مؤثر است و اگر این جهت درست انتخاب شود دسته بندی ارزش علمی بهتری خواهد داشت حال میخواهیم تمامی نودهای موجود را دسته بندی کنیم در این دسته بندی جهت را اگر در هم شدن ترکیبات بگیریم. خوبست. واضح است که درهم شدن ترکیبات در عین حال در هم تر شدن و خصوصی تر شدن قوانین را نیز در بر دارد. اگر این جهت را در نظر بگیریم طرح خلاصه و کلی دسته بندی چنین است.

۱ - مواد خام ۲ - موجودات زنده ۳ - آگاهی انسان

در این مقاله از ذکر دلایل صحت انتخاب این جهت خود داری میکنم ولی اگر این جهت و این دسته بندی را قبول کنیم باید معلوم کنیم که جای اجتماع در کدام يك از خواص و نقاط این دسته بندی قرار دارد. چه واضح است نیروهای زیان‌زایی هستند که باید در خواص بین این نقاط قرار گیرند از قبیل فیزیولوژی بسیکولوژی - شیمی ژنتیک . . . و مطابق با دستوری که قبول کرده‌ایم باید درجه در همی هر يك از آنها را نسبت بدیگری معین نموده جای آنرا در این دسته بندی معلوم کنیم. همین است در مورد اجتماع فایده عمده اینکار که در این مقاله مورد نظر است که در صورتی که بتوانیم این عمل را با صحت کافی انجام دهیم خواهیم توانست نوع قوانین را که در اجتماع سازی است با تقریب قابل قبولی تعیین کنیم. (۱)

(۱) عدم توجه باین نکات استنباطات مضحکی را منحصر شده است مثلاً در دیالکتیک استالین در بیان تبدیل تغییرات کمی با تغییرات کیفی باین نتیجه گیری بر میخوریم که همانطور که تغییرات درجه حرارت هر يك نقطه معین آب را از صورت مایع بصورت بخار در می‌آورد: در اجتماع نیز تغییرات کمی در زمینه پیشرفت و مائل تولید یکدسته و بطور ناگهانی سبب انقلاب می‌شود.

عیب عمده و یا شاید غلط این نتیجه گیری آنست که بعلمت هم ردیف گذاشتن اجتماع با دنیای خام ناچار قوانین دنیای خام را در مورد اجتماع تطبیق کرده و بهمان سادگی که آب را بجوش می‌آورد اجتماع را با انقلاب می‌کشد. در حالی که همه تاریخ ناظر بر این است که این استنتاج تاجه اندازه از واقعیت بدور است.

چه همانطور که گذشت هر قدر خود فنومن از سادگی دور تر شود قوانین آن نیز تبدیل می‌شود و به بفرنجی می‌گراید .

اجتماع يك فنومن خام نیست . برای اینکه بتوانیم این مطلب را درک کنیم لازم است لا اقل خطوط کلی اختلاف بین خام و زنده را بدانیم تا بتوانیم با تطبیق جهات کلی اجتماع با هر یک از این ها جای اجتماع را تشخیص دهیم .

خاصیت اصلی زندگی تعریف زندگی بقسمی که بتوان تمایز دقیقی بین زنده و خام بدست آورد مشکل است و در زیست شناسی بحث مفصل و دقیقی را تشکیل میدهد ولی آنچه که بطور کلی از مشاهده کلی موجودات زنده میتوان قبول کرد اینست که موجودات زنده خاصیت معینی دارند که بقیه نمودهای موجود در طبیعت این خاصیت را ندارند . این اصلی ترین خاصیت آنست که موجود زنده مواد خام موجود در محیط مساعد خود را گرفته آنرا تبدیل بوادای میکند که قبلاً در بدن خود داشته . یعنی قدرت همسازی دارد . و در نتیجه این همسازی رشد میکند یا بعبارت دیگر نیروی محرکه تغییرات (رشد) آن درونی است یعنی جهت تغییراتی که يك موجود زنده دارد با نوع تغییراتی که مواد خام دارد يك تفاوت اساسی دارد . نیروی محرکه تغییرات مواد خام خارجی است و نیروی محرکه تغییرات موجودات زنده داخلی است . - (۱) برای فهمیدن اینکه اجتماع انسانی در این دسته بندی کجا قرار دارد تا همین اندازه اطلاع از اختلاف خواص مواد خام و مواد زنده کافی است . بررسی خواص کلی جامعه انسانی نشان میدهد که بموجودات زنده خیلی نزدیک است و از موجودات خام دور است . و این موضوع را از توجه باینکه اجتماع يك عده افراد زنده طبعاً خود زنده است تیز ثابت میکند (۲) ولی اینها کافی نیست و باید لا اقل در جای دیگر معلوم شود که بین اجتماع و موجودات زنده چه جنبه های مشترکی وجود دارد . ولی اگر این را قبول کنیم که اجتماع انسانها يك نمود زنده است خود بخود قبول کرده ایم که يك نمود خام نیست و قوانین مادی بر دنیای خام برای بیان اجتماع ناچور است و برای کسب قوانین اجتماعی لا اقل باید درحول وحوش قوانین مربوط به دنیای زنده جستجو کرد .

آیا جامعه يك فنومن آگاه است ؟

دیدیم که در دسته بندی نموده ها مرحله بعد از زنده اگاهی است که خود قوانین

- (۱) در مورد گردش اکترونها بدور هسته . باید متوجه بود که این نوع تغییرات مواد خام انرژی صرف نمیکند که داخلی باشد یا خارجی .
- (۲) این استدلال با وجود اینکه صحیح است باید اثبات شود چه در موارد دیگر بدانیم که خواص افراد به مجموعه منتقل نمیشود مثلاً تمام خواص ملکولها يك گاز به خود گاز منتقل نمیشود فرضاً يك ملکول خیلی سخت است، در حال اجتماع آن سخت نیست .

خاصی دارد. و بحث در آن‌ها موضوع علم جداگانه‌ای می‌تواند بود ولی همانطور که جای جامعه را در فاصله بین زنده و خام تعیین کردیم باید در فاصله بین زنده و آگاه نیز تعیین کنیم و مسئله باین شکل طرح می‌شود. آیا جامعه یک نمود آگاه است؟ برای این کار آگاهی را تعریف کنیم و تعیین کنیم که آیا جامعه این خاصیت را نشان می‌دهد یا نه آگاهی را اینطور تعریف می‌کنیم: خاصیتی از موجود زنده که تظاهر آن قدرت پیش‌بینی از روی استنتاج عقلی است (۱) اگر این تعریف را قبول کنیم باید تعیین کنیم آیا جامعه دارای آگاهی است یا نه؟ جواب منفی است. جامعه دارای آگاهی نیست. برای اثبات این امر دلائل زیادی می‌توان آورد از جمله این که موجود آگاه برای نتیجه‌گیری از اعمال حیاتی خود و تنظیم صحیح آن‌ها به تجربه و تنظیم صحیح آن‌ها به تجربه دست می‌زند و نتایج حاصله این تجربیات را در تنظیم اعمال حیاتی خود بکار می‌برد. ولی جامعه چنین نیست در جامعه مبارز و نیروهای متضاد هر نتیجه‌ای داد آن نتیجه نازمانی که نیروی غالب‌ماهیت عوض شده و قدرت را نیز حفظ کرده باقی می‌ماند و علاوه هیچ ارکانی که این آگاهی ناشی از آن ارکان باشد در جامعه تشخیص نمی‌دهیم. صورت‌ظاهر این است که مجالس مقننه و پادشاهان ارکان‌های آگاهی جامعه هستند ولی یک تحقیق ساده نشان می‌دهد که چنین نیست و این ارکان‌ها ارکان‌های بیشتر از آنکه آگاهی باشند ارکان‌های حفظ وضع موجودند.

آیا آگاهی در زندگی اجتماع عامل موثر نیست؟

جواب دادن باین سؤال مشکل است و بنظر نگارنده چنین است که هر قدر جامعه بیشتر رشد کرده رل عامل آگاهی در زندگی اجتماعی بیشتر شد، تاجایی که اینک آگاهی دارد نقش اساسی بازی می‌کند و باین ترتیب برای تعیین جای جامعه در دسته بندی فوق بیک نتیجه استثنائی برمی‌خوریم باین شکل که جامعه انسان‌ها ابتدا در ردیف موجودات زنده لایبشمردد بندی می‌شده و رفته رفته تغییر مکان داده و به حد نهایی رشد موجود زنده که موجود آگاه (انسان) باشد نزدیک شده‌تر است به همین دلیل قوانین ساری بر جوامع بشری یک سری قوانین ثابت نیست بلکه خود آن‌ها نیز تغییرات و یا شاید رشدی دارند و همین امر است که علم الاجتماع را مشکل می‌کند آقدر مشکل که از فهم بوسیله دیالکتیک خیلی زیاد دور می‌شود. ولی چون عنوان مقاله جواب دادن باین سؤال بود که آیا بادیاکتیک می‌توان جامعه را شناخت و تا آنجا که در امکان نگارنده بود گوشش نمود بآن جواب بدهد و مسئله دیگری مطرح می‌شود بهمین جا ختم می‌کنیم.

امید است روزی بیاید که بتوان سؤال جواب داد. (جامعه چیست؟ و قوانین رشد آن کدام است.)

(۱) منظور این است که موجودات زنده‌ای هستند که حوادث را از طریق هریزی (بطور بیولوژیک) پیش‌بینی می‌کنند بهتر است که این نوع پیش‌بینی را پیش‌حس بنامیم و این نوع پیش‌حس با پیش‌بینی از روی آگاهی فرق دارد.

قسمت دوم

ابن خلدون و فلسفه تاریخ:

موضوع تغییرات و تحولات اجتماعی از ازمه بسیار قدیم نظر متفکران و محققان عالم را بخود معطوف داشته است و از آنجا که زندگی آرام و خالی از هرگونه جوش و خروش و دغدغه خاطر مورد نظر افراد هر جامعه است عقلا و متفکرین هر قوم کوشش کرده اند تا ابتدا علت و موجب دگرگونیها و نابسامانیهای اجتماعی را یافته و سپس با ازین بردن آن راه را برای رسیدن بجامه کمال مطلوب و ایدآل خود مهذب و مسلوک نمایند. تلاش وسیع لیکورک، سولون، سقراط و ارسطو در یونان و پلیب و سیسرون در رم قدیم جملگی بهمین منظور بوده است بدین ترتیب که هر کدام از ایشان در طرح مدینه فاضله و جامعه کمال مطلوب خود ابتدا بجستجوی علت یا علل دگرگونیها پرداخته و آنرا بنحوی از انحاء تبیین کرده و سپس جامعه ایدآل خود را آنچنان ساخته و پرداخته اند که فاقد آن علت یا علل بوده باشد. پس چنانچه ملاحظه میشود مطالعه امور اجتماعی که امروزه بتوسط علمای جامعه شناسی صورت میگیرد از همان ازمه باستان مورد نظر دسته ای از متفکرین و محققین بوده است. با این تفاوت که بررسی این امور از طرف ایشان اولاً فاقد جنبه کلیت، ثانیاً فاقد جنبه تجربی بود و ثالثاً این مطالعات از طرف ایشان صرفاً بعنوان وسیله ای جهت ساختن مدینه فاضله بشمار میآید. پیش از تکوین علم جامعه شناسی مطالعه امور اجتماعی توسط فلاسفه تاریخ و قبل از ایشان چنانکه گذشت از طرف حکما ممتها بطور بسیار ناقص صورت میگرفت. با این اختلاف که در سیاست مدن همانطور که گفته شد این مطالعات بهیچوجه جنبه تجربی نداشت بلکه صرفاً مبتنی بر تصورات و تعقل فاسفی بود که با سیستم فلسفی هر یک از ایشان مطابقت کامل داشت. فیلسوف تاریخ میکوشد تا تاریخ عالم را یکجا مطالعه کرده و برای تغییرات و تحولات آن علت یگانه یا علل چندگانه ای بیابد و آنگاه آنرا با ایده و نظر فلسفی خود توجیه کند. و حال آنکه منظور محقق علم جامعه شناسی از مطالعه و بررسی امور اجتماعی نشان دادن حقیقت و چه بود موضوع مورد مطالعه است آنطوریکه هست، نه آنطوریکه باید باشد و خوبست که باشد. لفظ فلسفه تاریخ گرچه در ابتدا توسط یکی از دانشمندان ایتالی بنام - ژان باتیس ویکو (۱۶۶۸ - ۱۷۴۴) در دو کتاب یکی بنام علم جدید و دیگری موسوم به مبادی فلسفه تاریخ بیان شد لکن باید در نظر داشت که قبل از این تاریخ مطالعاتی در این زمینه بویژه در شرق بعمل آمده است. از جمله صاحب نظران در این باره

در شرق همین ابن خلدون است که نظریات فلسفی او در باره تاریخ در این مقاله بطور مفصل و مشروح خواهد آمد.

از نظر فیلسوف تاریخ، تاریخ عالم دارای نظامی کلی است و علت واحد یا علل چند گانه‌ای موجب تغییرات و تحولات آنست. فیلسوف تاریخ میکوشد تا این علت موجب یا نیروی محرکه را با نظر و ایده فلسفی خود تبیین کند. بقول فیخته «بدون اتکاء بتاریخ نقشه ایراکه قبلا بدلتخواه خود از جهان ساخته و برداخته است پیروی میکند. اگر احياناً تاریخ را هم مورد استفاده قرار دهد بقصد اثبات امری نیست زیرا رای او قبلا مستقل از هر تاریخی ثابت و مبرهن شده است.» امروزه تحقیقات و تفصیلات نژاد شناسان بطلان نظریات بنده از محققان را اثبات نموده و معلوم گردیده است که وضع قانونی کلی برای عموم بشر از نظر علمی صحیح نمیباشد بدلیل آنکه افراد بشر بعلت خلق و خوی متفاوت و اختلاف محل سکناي خود دارای طبایع و خصوصیات متفاوتند و همین اختلاف خصوصیات مانع از ایستگاه آنها راه واحد و یکسانی را به پیمایند بهمین جهت وضع قانونی کلی برای تطور جملگی آنها عملی غیر صحیح و از نظر علمی مطرود و فاقد اعتبار است.

با اینهمه نمیتوان کوششهایرا که در این زمینه بعمل آمده نادیده انگاشت بویژه بدانجهت که فلسفه تاریخ پایه و اساس جامعه شناسی است و علم مذکور از آن بوجود آمده است.

فلسفه تاریخ ابن خلدون :

ابن خلدون نیز مانند سایر فلاسفه تاریخ که خواسته اند علت دگر گونیها و تطورات عالم را بر اصل یا اصولی ثابت توجیه کنند کوشش کرده است که علت و موجبی برای دگر گونیهای تاریخ بیان کند. خلاصه نیروی محرکه تاریخ را بسا تصور و ایده فلسفی خود تبیین نماید. بهمین جهت در کتاب مقدمه پس از نشان دادن متد صحیح برای تحقیق و بررسی تاریخ بعلت تحولات و تغییرات پرداخته است. فلسفه تاریخ ابن خلدون مشتمل بر مباحث ذیل است :

۱- اجتماع برای انسان ضروری است ۲- لزوم وجود حاکم و فرمانروا برای اداره اجتماع ۳- پیدایش عصبیت (قومیت) و ایجاد حکومت ۴- چگونگی پیدایش

تمدن ۵- انواع تمدن ۱- بدوی
۲- شهری

۶- تمدن شهری مؤخر بر تمدن بدوی و تمدن بدوی اساس تمدن شهری است.
۷- علت تغییر تمدن بدوی بتمدن شهری ۸- خصوصیات تمدن بدوی و تمدن شهری ۹- اوج تمدن شهری و سقوط آن ۱۰- علت سقوط.

اجتماع برای انسان ضروری است :

ابن خلدون با توجه بآراء و نظریات فلاسفه پیشین تشکیل اجتماع را برای انسان حتی و ضروری میدانند و میکویند خداوند بشر را اصولاً محتاج آفریده و رفیع

نیاز جز با استعانت و کمک دیگران میسور و مقدور نیست (۱) لکن خود تشکیل اجتماع مسائل و اموری را موجب میشود که از آنجمله است احتیاج بوجود حاکم و فرمانروا (۲)

لزوم وجود حاکم و فرمانروا برای اداره اجتماع :

چون نوع انسان همانطوریکه فوقاً ذکر شد محتاج آفریده شده است و رفع نیاز هم بدون کمک و استعانت از غیر، مقدور نیست لهذا بشر در تلاش معاش بادیگر هم نوعان انس والفت میگیرد، با آنها تشریک مساعی میکند حوایج و نیازمندیهای آنها را برمیآورد و خود نیز بوسیله ایشان رفع نیاز میکند اما این امر جز با داشتن حاکم و فرمانروائیکه بین ایشان حکمیت و حکومت کند ممکن نیست (۳)

پیدایش عصیبت و ایجاد حکومت :

ابن خلدون معتقد است که بشر بسبب داشتن خصائص و میزاتیکه ویژه اوست از سایر جانوران مشخص و ممتاز است. از جمله میگوید «...یکی از این خصایص اکتساب علوم و فنون است که از مختصات فکر و اندیشه آدمی است و همین امر موجب تمایز انسان از سایر جانواران و برتری او از آنهاست. خصیصه دیگر احتیاج و نیاز وی بحاکم و فرمانرواست این امر هم ویژه نوع انسان است و اگر جانورانی مثل زنبور عسل یا ملخ پیدا شوند که دارای چنین خصوصیتی باشند نه بدلیل فکر، بلکه بجهت پیروی از غریزه و نهاد آنهاست. مشخص دیگر کوشش و تلاش او برای گذران زندگی و امرار حیات است. خصیصه دیگر تمدن یعنی مسکن گزیدن در قراء و قصبات و شهرها و انس گرفتن با دیگرهم نوعان برای رفع حوائج ضروری و تشریک مساعی با آنهاست

«...تمدن بر دو گونه است؛ بدوی، شهری تمدن بدوی عبارتست از منزل گرفتن در اطراف شهرها کوه بایه ها، دشتها، و واحه ها و تمدن شهری ماوا گزیدن در قراء و قصبات و مدائن و شهرها برهريك از ایندو تمدن تغییرات و دگر گونیهایست ذاتی و غیر قابل اجتناب...» (۴)

اقوام و قبایل بدوی در اثر گذشت زمان و اختلاط و امتزاج بایکدیگر و تشریک مساعی برای گذران زندگی و مبارزه دسته جمعی باموانع و مشکلات کم کم دارای يك سلسله آداب و رسوم و عادات و شعائر مشترك میشوند که موجب پیوستگی و همبستگی آنها بایکدیگر میگردد این پیوستگی که «عصیبت» قومیت نام دارد در حقیقت بمثابة روح واحدی در کالبد این اقوام و قبایل است و بعلت غایت و هدفی که دارد اساس و شالوده حکومت را میریزد « غایت و هدف عصیبت تشکیل حکومت است»

«دلیل آن اینستکه وظیفه قومیت پشتیبانی و مدافعه و احقاق حق مردم قوم و قبیله ایستکه دارای آن قومیت اند و چنانکه بیان کردیم انسان بمقتضای طبیعت و نهاد خود نیازمند بداشتن حاکم و فرمانرواست تا بامور او رسیدگی کند و حاکم

۱- مقدمه صفحه ۳۰ ۲- ۳- کتاب مقدمه صفحه ۳۰ ۴- مقدمه صفحه ۳۰

هنگامی میتواند بوظیفه محوله خود عمل نماید که بر جمیع مردم تحت اقتیاد خود تسلط داشته باشد و این همان چیزیستکه ما آنرا حکومت مینامیم» (۱)

چگونگی پیدایش تمدن :

این خلدون معتقد است که رفع نیازمندیهای اولیه مقدم بر رفع حوائج تجملی است بدین لحاظ تا هنگامیکه اقوام و قبایل تشکیل حکومت نداده اند در عسرت و بدبختی زیست میکنند و تمام کوشش و تلاش آنها در این جهت است تا قوتی لایموت بچنگ آورده و با آن رفع کرسنگی نمایند اما بلحاظ اینکه دارای خصوصیاتسی بمقتضای محیط محل سکناى خود هستند کم بر موانع و مشکلات پیروز شده و خوشبختی و رفاه خود را فراهم میآورند از جمله این خصوصیات اینستکه يك چنین مردم شجاعت را از مردم شهراند «... دلیل آن اینستکه مردم شهر باراحتی و فراغ بال زندگی میکنند و در نعمت و آسایش غوطه ورنند و دعاوی خود را بجاکم و فرمانرواییکه بدست خود گمارده اند میسپارند ، حاکم و فرمانرواییکه آنها را در مقابل حوادث پشتیبانی و حراست میکند؛ شهرنشینان در پشت دیوارهای شهر باسودگی خیال میخوانند هیچ مهاجمی نمیتواند بایشان صدمه زند بهین جهت در اثر گذشت زمان رفته رفته حس مقاومت در برابر شداید از ایشان سلب شده و مثل زنان و بچه ها محتاج بحمايت و پشتیبانی حکومت میشوند لکن مردم صحرائین در اثر جدائی از اجتماع و سکنی در بیابان و نداشتن حامی و پشتیبان مجبورند خود از جان و مال خویش دفاع کنند؛ آنها تکوا نه اعتماد بدیگران دارند دائماً سلاح در کف و خانه بدوش از نقطه ای به نقطه دیگر کوچ میکنند، بسختی و عسرت خومیگیرند حس مقاومت در برابر شداید در وجودشان قوت میگیرد و متکی بخود میشوند» (۲) دیگر اینکه يك چنین مردم در غلبه بردیگران تواناترند چنانکه میگوید «... اگر همچنانکه در مقدمه سوم بیان شد بدویت موجب شجاعت باشد لاجرم هر قوم که بدویت میبود بالمآل شجاعت را ددر پیروزی بر حریف قادر تر میبود لکن باید توجه داشت که يك قوم در طول زمان یکسان نماند بلکه بنا بمقتضای نحوه زندگی تغییر و دگرگونی می پذیرد و هرچه بیشتر بزندگی مرفه و آسوده خوبگیرد از شجاعت آن کاسته تر میگردد مثال آنها در مورد جانوران بخوبی میتوان مشاهده کرد فی المثل بز و گاو و الاغ وحشی اگر بدست آدمیان اهلی شوند و خوراک آنها تأمین گردد رفته رفته از توحش آنها کاسته میگردد. دلیل آن اینستکه خصال و طبایع در اثر عادات پدید میآید...» (۳)

بقیه در شماره آینده

در عصر ما با تمد و طرز تفکر بالزاک واشتندال نه بالزاک و نه اشتندال میتوان شد

در مباحثاتی که در کشور ما و در داخل کانونی که در آن گرد آمده ایم و حتی در این مجمع که امروز بر پا شده است در گرفته بطور کلی برای رآلیسم دو معنی و مفهوم قائل هستند . یکی از این معانی که از لحاظ تئوری محدود است کاملاً روشن و واضح است و این همان معنایی است که به رنالیسم بعنوان نهضت ادبی مشخص قرن ۱۹ در کنار سایر جنبش‌های ادبی از قبیل رمانتیسم ، کلاسیسم ، فوتوریسم و مکتب‌های هنری داده میشود . ولی یک معنای دیگر برای رنالیسم وجود دارد ، یک معنای مخفی و مکتوم که امروز مورد بحث است ، طبق این معنی رنالیسم مانند یک متدیا یک جریان معین و مشخص تلقی نمی شود . بلکه بعنوان اظهار یک حقیقت واقع یا بیان تصویر واقعی حقیقت ظاهر می گردد .

به نظر من بعلم روشی که در یک مبارزه اصولی در پیش گرفته می شود بدینوسیله گوش می شود که به مفهوم رآلیسم یک معنای وسیعتر از آنچه که خود او مدعی است داده شود .

اگر در تاریخ ادبیات یا ماقبل تاریخ تا عصر ما رآلیسم را باین شکل که صادقانه حقیقت را منعکس ساخته است توصیف کنند رآلیسم معنای خود را از دست خواهد داد زیرا بخوبی میدانیم که غیر از رنالیستها اخصاص دیگری نیز بوده اند که از صمیم قلب در آثار خود حقیقت را بیان کرده اند . از قبیل نویسندگان کلاسیک ، رمانتیک و حتی امپرسیونیست و مدرنیستهایی که پس از جنگ دوم جهانی بوجود آمده اند .

همه معترفند که شاعر بزرگ رمانتیسم (بایرن Byron) شیوه خود بیان حقیقت کرده است و معیناً بایرن را رنالیست دانستن نامعقول است ، زیرا در اینصورت کلمه رنالیسم معنای خود را از دست خواهد داد یا مرادف کلمه هنر خواهد شد و در نتیجه کلمه زائدی خواهد بود و باین ترتیب دیگر از رنالیسم نباید صحبت کرد بلکه فقط از هنر .

بعقیده من اصلاح رنالیسم را فقط باید در معنای تاریخی آن بعنوان طریقه معینی از مشاهده یک متد مشخص ، یک مکتب ادبی قرن نوزده که بعد مکتب ناتور رآلیسم که خیلی به آن نزدیک است از آن بیرون آمده پذیرفت .

یک مسئله عملی مطرح می شود و آن اینست که هیچکس نمی تواند بگوید که اشتندال و بالزاک و دیگران صادقانه منعکس کننده حقایق زمان خود نبوده اند و

با بدین جهت از مرمره نویسندگان رآلیست نیستند. ولی باید از خود پرسیم که آیا امروز متد یک بالزاک، یک اشتندال یا یک چاکره برای بیان صادقانه زندگی در کشور ما یا جای دیگر کافی است.

این سؤال باید مرکز هر بحث و گفتگویی باشد و من قبول کرده‌ام که گره تمام سوء تفاهات و مشاجرات که از سالها پیش بین نویسندگان، مخصوصاً در بلگراد وجود دارد در این سؤال یافت می‌شود. عبارت دیگر آیا ممکن است بشر جدید، اجتماع جدید، روانشناسی جدید، حقیقت جدید را با متدی که دیگر ارتباطی با سطح توسعه اجتماع ما، طرز تفکر ما و وضع کنونی علوم و تحول بیان ادبی بعنوان یک طبقه نسبتاً مستقل ندارد و خلاصه با متدی که از ما بخواهد تحول پنجاه ساله علوم، اجتماع، بشر و ادبیات را ندیده بگیریم نقاشی کرد؟ من می‌گویم که نویسندگانی که میخواهد امروز رئالیست باشد باید چیز دیگری غیر از آنچه که رآلیست‌های گذشته بوده‌اند باشد زیرا امروز نمی‌توان با طرز تفکر و متد بالزاک و اشتندال، یک بالزاک و اشتندال شد، این نکته اساسی است.

من نمی‌خواهم بگویم که یک نویسنده زمان ما که بخواهد یک رمان رئالیست که از حقایق ماعین شده باشد خلق کند نمی‌تواند همان متدی را که مثلاً نویسندگان قرن ۱۹ و ۲۰ (Serb) بکار برده‌اند استعمال کند زیرا وجدان سیاسی و اجتماعی عامل منحصروحتی عامل اصلی نیست برای اینکه در همان حینی که اجتماع و افکار سیاسی تحول می‌یابند طرز فکر افراد، روانشناسی، متد های ادبی و افکار بطور کلی نیز سیر تحول می‌یابند.

در زمان یاشارایکناتوویچ نویسنده بزرگ ما تا زمان حاضر مدت درازی گذشته است. مارکس درست گفته است که زیباشناسی بیان این نکته است که چرا پس از گذشت قرن‌ها هنوز ایلیدامر نمونه بی‌همتای است ولی به نظرم وی هرگز تأیید نکرد که نویسندگان زمان او باید کوشش کنند که ایلیداهائی بنویسند آنهایی هم که در این راه جهد کرده‌اند آثار بدون ارزش بوجود آورده‌اند فقط برای اینکه ایلیدامر نه فقط وضع اجتماع کهن، فلسفه و وجدان آن اجتماع را در برداشت بلکه شامل یک حالت و یک درجه ای از توسعه ادبیات نیز بود. این است مسئله مهم البته باید به رآلیسم انعکاس صادق و روشنی از حیات بدهیم ولی در همین حال رآلیسم نتیجه مساعی ادبیات ما و ادبیات خارجی و آن چیز است که بر اثر اکتشافات عمده و عظیم پنجاه سال اخیر نصیب ما شده و بشریت قبل از وجود آن خبر نداشته است. مل بیالی دوست من این نکته را مورد توجه قرار داده است ولی بنظر من او خیلی چیزها را نگفته است در عصر لازالازارویچ برای رفتن از بلگراد به مشاباس دوازده تا پانزده ساعت وقت لازم بود ولی امروز در ظرف یکساعت و نیم بوسیله هواپیما از بلگراد به زاگرب می‌روند، مسافری که برای رفتن شاپاس دوازده ساعت پشت اسب می‌نشاند طور دیگری می‌نویسد تا مسافری که یکساعت و نیم برای رفتن از بلگراد تا زاگرب وقت صرف می‌کند.

خودتان ملاحظه کنید به بیند جریان پانزده ساله اخیر در قلمرو روانشناسی

چه اقداماتی صورت گرفته است صدسال بود که روانشناسی يك علم مجرد ، نظری و وابسته به علوم الهی با نظریات فلسفی بود و فقط از ابتدای قرن حاضر است که روان شناسی درحقیقت صورت علمی گرفته است ، گرچه بزحمت روان شناسان دارای حالات مختلف و حتی متضاد است ولی در هر حال شکل علمی دارد ، اگر ما ادبیات را با این عوامل غنی نسازیم مثل اینست که او را از چیزی که متعلق با او است محروم ساخته باشیم . يك مسئله مهم دیگری که در درجه اول اهمیت است و در تمام مباحثاتی که در خصوص رآلیسم در گرفته است دیده می شود مسئله مربوط به بشر است : ماقطع - نظر از فرمول (ادبیات انمکاس ذاتی حقیقت عینی است) باید همگی قبول کنیم که در آنچه که تئوری رآلیست گفته می شود فراموش می شود که بشر در صورتی زنده و مشخص انگاشته می شود که تمام حیات درونی وی نیز مورد توجه قرار گیرد و بدین ترتیب است که بشر چیزی غیر از جزء معینی از این حقیقت موجود عینی نیست . همانطور که نویسنده ای می تواند قوانین و دیگر گونی های جامعه ای را که از لحاظ جامعه شناسی واجد ذات مستقلی است مورد مطالعه قرار دهد ، همانطور می تواند دیگر گونی های درونی بشر زنده ای را که از این جهت که تنها حیات می باید و تنها می میرد دارای ذات مستقلی است مورد مطالعه قرار دهد . این وحدت روانی یعنی بشر زنده از اندیشه های تئوری ادبی خارج است .

این است که مسئله ای که کانون بحث ما را تشکیل میدهد : مسئله رآلیسم زمان ما که چگونه امروز باید صورت تحقق بخود بگیرد ؟ و مسئله فرد باز ندگی روانی خود که امروزه در آن غفلت شده است . وقتی باین مسائل توجه می شود که بخواهند ادبیاتی ایجاد کنند که بین دقایق ما و از آن عصر ما باشد .

توضیحی در باره مقاله « سیاست مثبت »

در بسارة مقاله «سیاست مثبت» که در شماره اول بچاپ رسید ، مقالات و نامه های زیادی از خوانندگان رسید . غالب این مقالات انتقاد از متن مقالات مورد بحث بود ، مقاله ای نیز در تأیید نوشته «سیاست مثبت» رسید . نظر باینکه دلایل و استدلالات غالب جوابهای رسیده همان بود که در مقدمه آن مقاله بطور کلی از طرف مجله توضیح داده شده بود . لذا بنظر اینک صفحات مجله جهت مباحث تازه آزاد باشد ، باپوزش از نویسندگان مقالات مزبور ، از چاپ آنها احتراز میگردد ، تا در ضمن از تکرار مطالب خودداری شده باشد . چند خواننده نیز توضیح کلی مجله را کافی دانسته و نظریات ما را در توضیح مقاله مزبور پیدا کرده بودند در هر حال صفحات این مجله همواره برای منمکس کردن نظریات و بحثهای با ارزش جدید آماده است . و اغلب جوابها مؤید این اظهار نظر مجله بودند که هرگونه سیاست مثبت رانیتوان تأیید کرد گرچه سیاست های مطلوب باید مثبت باشند و چنین در کلیه مقالات تأیید شده بود که استعمار اقتصادی دنیا عملا وجود دارد و کشورهای مشابه ما باید عملا بیداری و آگاهی داشته باشند و مبارزه با استعمار در کشورهای آسیایی و افریقایی هنوز بر مرحله نهایی نرسیده است .

انحرافات اساسی استالینیسیم

-۳-

اردو گاه‌های غلامان در شوروی

» بعضی بما ایراد می‌گیرند که مگر ما کار زمین را ساخته ایم که با آسمان برداشته ایم و از انحرافات اساسی ستالینیسیم بعت می‌کنیم بار دیگر تکرار می‌کنیم منظور ما تصحیح اوضاع شوروی نیست ولی چون دولت نیرومند شوروی با وسائل ایدئولوژیک می‌خواهد استقلال ملی ما را زیر نفوذ و حاکمیت خود درآورد و چون فکر جوانان ما را منحرف و شرافتمندترین رهبران نهضت ملی ایران را عمال اجنبی اعلام می‌کنند ما فقط می‌خواهیم به نسل جوان و روشنفکر خود دنیارا آنطوریکه هست معرفی کنیم تا آنها با مجهز بودن با وسائل معنوی از راه ملت و میهن و انسان دوستی واقعی منحرف نشوند. عده دیگر از لحاظ اخلاقی بما تذکر می‌دهند که آنها فاقد وسائل تبلیغ و دفاع اند و مبارزه قلمی (نه عملی) ما با آنها ناجوانمردانه است! اولاً حزب توده باندازه‌ای تبلیغات در این کشور راه انداخته که از همه سبقت جسته و اگر ما مدتها با این وسائل نارسا جواب سوابق ذهنی غلط را که حتی در محیط‌های ضد توده بوجود آورده بدهیم تعادل از بین نبرود تا نیا هم اکنون افکار سیاسی و قضاوت‌های حزب توده مستقم در اغلب مجلات هفتگی منعکس می‌شود. مجلاتی که به دستگاه دولت نزدیک اند یا بمناسبت جلب مشتری و با بمناسبات دیگر اغلب قضاوت‌های توده‌ای را اشر و تبلیغ می‌کنند.

مثلاً مجله امید ایران را که خیلی نزدیک به محافل دولتی و دستگاه است می‌توان اوگان کنونی افکار حزب توده تلقی کرد مثلاً شماره اخیر امید ایران چنین می‌نویسد: «... که تیتو حاضر نخواهد شد... که بیکبارم... عقب گرد کند و به خطاهای خود در اعلامیه مشترک... اشاره کند» همین شماره در باره مبارزات الجزیره می‌نویسد: «مليون الجزیره با اتفاق کلیه طرفداران آزادی الجزیره در «یک جبهه واحد» شروع بمبارزه کرده اند» خلاصه این مجله مانند بعضی دیگر از مجلات هفتگی که اخبار آنها حتی در رادیو خوانده میشود در باره مسائل سیاسی و اقتصادی و بین المللی و هنری قضاوت‌هایی می‌کنند که روزنامه مردم و بسوی آینده غیر از آن قضاوت نمی‌کردند بنا بر این آنها چندان بلا دفاع نمیباشند...»
- نبرد زندگی -

در قسمتهای اول و دوم این مقاله شرح دادیم که چگونه روش مایکرواقتصادی و ضد سوسیالیستی رهبران دولت و حزب کمونیست شوروی موجب انحرافات آشکاری از اصول سوسیالیسم گردیده و نتایج اسفناکیزی بیار آورده است. اینک سعی میکنیم نمونه دیگری از این انحرافات را بنظر خوانندگان گرامی برسانیم. این انحراف عبارتست از اتکاء سیستم اقتصادی شوروی و کشورهای آن بر اساس کار غلامی و وجود توده وسیعی از انسانها که بصورت بردگان در اردو گاه‌های کار اجباری در سراسر کشورهای فوق برای اجرای نقشه‌های نظامی و اقتصادی دولت شوروی و دولت‌های دست‌نشانده آن کار میکنند و نه تنها از تمام جهات شرایط غلامی بر آنها تطبیق میکنند بلکه وضع زندگی و شرایط کار آنها به مراتب از غلامان قدیم بدتر و نتایج استثمار غلامی که بر آنها تحمیل شده است به مراتب وحشتناک تر است. در این مقاله ثابت خواهیم کرد که وجود چنین استثمار وحشیانه‌ای در کشور شوروی نه تنها مسلم است بلکه بقدری وسیع و رایج است که یکی از پایه‌های اساسی سیستم اقتصادی شوروی و اعمار آنرا تشکیل میدهد.

اما قبل از اینکه به تشریح و اثبات این مطلب بپردازیم لازم است مقدمتاً مختصری از نظریات پیشوایان سوسیالیسم را که رهبران شوروی خود را سلف و جانشین انحصاری آنها معرفی مینمایند در این باره ذکر کنیم و نشان دهیم آنها چه حد با کار اجباری و اسارت انسان بدست انسان مخالف بوده و چه قدر از اصول غلامی و بردگی تنفر داشته‌اند.

فردریک انگلس در فصل آخر کتاب « منشاء خانواده و مالکیت خصوصی و دولت » درباره اصول غلامی چنین مینویسد :

« بر اثر غلامی که در دوره تمدن بعد اعلای تکامل خود رسید اولین شکاف بزرگ در جامعه بوجود آمد و جامعه بطبقه استثمارگر و طبقه استثمار شده تجزیه گردید این تجزیه در تمام دوران تمدن ادامه یافت . غلامی اولین شکل استثمار و مخصوص دیای عتیق بود ، در قرون وسطی سرواژ جانشین آن شد و در قرون جدید مزدوری جای آنرا گرفت . اینها سه شکل بزرگ بندگی که سه دوره بزرگ تمدن را مشخص میسازند .»

مارکس و سایر رهبران سوسیالیسم نیز بقدری رژیم غلامی را بدو منفور میدانند که برای کوبیدن رژیم سرمایه‌داری همه جا آنرا بغلامی تشبیه میکنند . در مورد آزادی کار در رژیم سوسیالیسم انگلس در فصل سوم از قسمت سوم کتاب « آنتی دورینگ » مینویسد :

« جامعه بدون اینکه هر یک از افراد آن آزاد شوند نمیتواند آزاد گردد . روش تولید قدیمی باید از اساس واژگون گردد و همچنین تقسیم کار قدیمی نابود شود . بجای آن باید سازمان تولیدی برقرار شود که در آن از طرفی هیچکس نتواند از کس دیگری سهم او را در کار تولیدی ، یعنی این احتیاج طبیعی وجود انسانی سلب کند و از طرف دیگر کار تولید بجای آنکه وسیله اسارت انسانها باشد وسیله آزادی آنها گردد . در این سازمان تولیدی باید بهر یک از افراد امکان و موقعیت داده

شود که کلیه استمدادهای خود را اهم از جسمی و روحی در همه جهات پرورش داده و بروزدهند بطوریکه کار از صورت زحمت به شادی و مسرت تبدیل شود «
لنین در کتاب « دولت و انقلاب » در بند ۶ فصل چهارم در همین خصوص توضیح میدهد :

« ما هدف نهائی خود را انحلال دولت اعلام میکنیم یعنی محو هر گونه اعمال زور متشکل و منظم، هر گونه زوری که بطور کلی نسبت با انسانها اعمال شود ما مایل نیستیم که نظم اجتماعی برقرار شود که در آن اصل تبعیت اقلیت از اکثریت مراعات نشود. اما ما هوا خواه سوسیالیسم هستیم و یقین داریم که بکمونسیم تحول خواهد یافت و در نتیجه بطور کلی هر گونه ضرورت تشبث بزور علیه انسانها و تبعیت انسانی از انسانهای دیگر و تبعیت قسمتی از مردم از قسمت دیگر از بین خواهد رفت «

در همان کتاب در بند سوم فصل پنجم توضیحات بیشتری درباره شکل کار و روابط تولیدی در مرحله سوسیالیسم میدهد :

« وسائل تولید دیگر ملکیت خصوصی افراد نیست و اهتمام جامعه تعلق دارد. هر یک از اعضای اجتماع جزئی از کار اجتماعی لازم را انجام میدهد و از جامعه تصدیقی که نشانه مقدار کار اوست دریافت می کند. با این تصدیق او میتواند از منازمهای عمومی اشیاء مصرفی خود و مقدار متناسبی از محصولات دیگر را تحصیل کند. در نتیجه باستانهای قسمتی از کار که بصندوق اجتماعی ریخته می شود، هر کارگر از اجتماع باندازه کاری که داده است دریافت می کند «
« در نتیجه احتیاج بوجود دولتی باقی میانند که در عین حمایت از ملکیت عمومی و وسائل تولید، برابری در کار و برابری در توزیع محصولات را نیز حمایت کند «

بعد در بند چهارم همین فصل اضافه می کند :

« تمام مردم کارمند و کارگر یک « کار تل » واحد تمام ملت یعنی دولت می شوند. تمام مطلب در اینست که وضعی حاصل شود که همه در یک میزان کار کنند و درست یک میزان کار را ملاحظه نمایند و در همان میزان مزد دریافت دارند. تمام جامعه فقط یک اداره بزرگ، یک کارگاه بزرگ خواهد بود که در آن برابری کار و برابری مزد حکم فرماست «

از این نوشته ها و همچنین آثار دیگر پیشوایان سوسیالیسم نکات زیر کاملاً مسلم می گردد:

- ۱ - سوسیالیسم اصولاً با اسارت افراد بوسیله افراد دیگر یا دسته ای از مردم بوسیله دسته دیگر مخالف است.
- ۲ - اساس اقتصاد سوسیالیستی باید بر کار آزاد و آزادی افراد مبتنی باشد. کار اجباری باسیستم سوسیالیسم مبیانت دارد و ناقض آنست.
- ۳ - در مرحله سوسیالیسم افراد باید در یک میزان کار کنند و نه اینکه اختلاف فاحش در ساعات کار میان افراد جامعه وجود داشته باشد. مثلاً عده ای ۸ ساعت وعده دیگر ۱۴ ساعت کار کنند.

- ۴ - ساعات کار ، کمیت کار و شرایط کار نباید بعدودی باشد که غیر انسانی و غیر قابل تحمل باشد .
- ۵ - در مقابل کار مساوی باید مزد مساوی پرداخته شود . نه اینکه در مقابل کار مساوی به عده ای دو برابر یا سه برابر کمتر از عده دیگر مزد بدهند .
- ۶ - مزد افراد باید نزدیک یا قابل مقایسه با ارزش کارشان باشد . یعنی مثلا اگر يك سوم از کار آنها بعنوان صندوق اجتماعی برداشته می شود لا اقل دو سوم ارزش کار آنها بایشان مسترد گردد .
- ۷ - کودکان نباید بکار گرفته شوند و کار زنان باید مناسب با وضع جسمی و مزاجی آنها باشد .
- اما در شوروی و کشورهای دست نشانده آن علاوه بر اینکه تمام این اصول زیر پا گذاشته شده است و دهها میلیون نفر از مردم ملیت های مختلف ، کارگران و دهقانان و روشنفکران ، در اردوگاه های کار اجباری برخلاف میل و اراده خود مانند غلامان و با شرایطی بمراتب بدتر از بردگان روم قدیم بکار نابودکننده ای کشیده شده اند اصول اخلاقی و اجتماعی زیرین نیز که حتی خود زمامداران شوروی نیز نمی توانند منکر آن شوند زیر پا گذاشته و لگدمال شده است .
- ۱ - نمیتوان کسی را بدون داشتن جرمی بمجازات محکوم کرد یا حق آزادی و حقوق اجتماعی دیگر او را بنحوی از انحاء سلب نمود .
- ۲ - نمیتوان کسی را بدون رسیدگی قضائی ، بدون محاکمه و بدون اعلام جرم و حق دفاع محکوم ساخت .
- ۳ - نمیتوان کسی را بجای کس دیگری مجازات کرد . جرم و گناه اشخاص متوجه خانواده و اقوام آنها نمی شود و نمیتوان آنها را بجای مجرم مجازات کرد .
- ۴ - مجازات باید با جرم تناسب داشته باشد . مثلا اگر کسی يك سیلی بکس دیگر زد نمی توان او را محکوم باعدام کرد یا اگر کارگری سرکار حاضر نشد نمی شود او را به پنج سال حبس محکوم کرد .
- ۵ - مجازات يك جرم نمی تواند با مجازات داشتن قصد و نیت آن یکسان باشد .
- ۶ - داشتن يك عقیده هر چه باشد مستوجب مجازات نیست اینک بانبات مطالب بالا میپردازیم و با مدارک مسلم ثابت میکنیم که دهها میلیون نفر از ملیتهای مختلف در شوروی و کشورهای دست نشانده آن برخلاف اصول سوسیالیستی و اخلاقی فوق از حق اداری و حقوق اجتماعی دیگر خود محروم و با خانواده خود باردوگاه های کار اجباری فرستاده شده و در آنجا بوسیله کارهای نابودکننده ای بطور دسته جمعی بمرک و نابودی سوق داده میشوند .
- اما قبل از آن باید تذکر دهیم که غیر از این توده عظیم غلامان سایر کارگران و افراد شوروی نیز از اصول کار و زندگی سوسیالیستی برخوردار نیستند و قیود کوناگون اداری کار و زندگی را از آنها سلب کرده است .
- مثلا مطابق تصویب نامه های مورخ ۲۴ سپتامبر و ۱۹ اکتبر ۱۹۳۰ و ۲۶

ژوئن ۱۰ و اوت ۱۹۴۰ کارگری که شغل خود را بپیل خود ترک کند « فراری » شناخته شده و به ۱۰ سال کار اجباری محکوم میگردد .

مطابق تصویب نامه مورخ ۱۱ اکتبر ۱۹۳۰ که در ژانویه ۱۹۴۰ تمدید شده است هر کارگری مجبور است هر شغلی که باو رجوع کردند ، هر چه باشد ، انجام دهد و نمیتواند امتناع کند .

مطابق تصویب نامه مورخ ۱۶ دسامبر ۱۹۳۲ و ۲۶ ژوئن ۱۹۴۰ غیبت بدون علت ممنوع است . هر دفته غیبت یا حداکثر سه بار غیبت در یکماه در حکم استعفا تلقی می شود و کارت عضویت اتحادیه و مسکن ازاو گرفته خواهد شد .

مطابق قانون مصوب ۹ ژوئن ۱۹۴۸ هر گونه اعتصاب غیر قانونی میباشد . عبور بدون اجازه از مرزهای کشور با اصطلاح فرار اتباع شوروی بکشورهای دیگر در نظر زمامداران شوروی یکی از بزرگترین جرائم و جنایات محسوب می گردد . در سایر کشورها عبور آزادانه مردم بکشورهای دیگر یا اصلا جرم شناخته نمیشود و یا جریمه جرایم کوچک و کم اهمیت محسوب میگردد و مجازات آن از جرمه نقدی یا یکی دو ماه حبس بیشتر نیست .

ولی مطابق ماده « ۵۸ - ای - آ » قانون جنائی شوروی مجازات آن اعدام است !! اینک عین این ماده :

« ... عملیاتی که بوسیله اتباع ا - ج - ش - س ارتکاب می شود . . . مانند ... فرار بخارج از طریق زمین یا هوا مستحق شدیدترین مجازات جنائی یعنی مرگ بوسیله تیرباران و مصادره کلیه اموال اوست ؛ در شرایط تخفیف مجازات آن محرومیت از آزادی بدت ۱۰ سال و مصادره کلیه اموال اوست »

قانون گذاران شوروی باین حد نیز اکتفا نکرده و کلیه اعضا، خانواده شخص فراری را نیز مشمول مجازات قرار داده اند . این عمل یعنی مجازات افراد بیگناه خانواده برای جرمی که کس دیگر مرتکب شده است در تاریخ بشری سابقه است و فقط در میان قبائل وحشی ممکن است وجود داشته باشد . ولی آنچه قبائل آدمخوار افریقا بطور وحشیانه انجام میدهند زمامداران شوروی صورت قانون بآن داده و علناً و با کمال وقاحت در « قانون جنائی » خود محسوب کرده و دائماً اجرا میکنند :

« ماده ۵۸ - ای - ت - در صورت فرار یکی از افراد نیروهای مسلح بخارج از طریق زمین یا هوا ، اعضای بالغ خانواده او اگر بنحوی از انحاء در تدارک یا ارتکاب این عمل خیانت کمک کرده یا حتی اگر از آن اطلاع داشته و از گزارش بمقامات رسمی خودداری کرده اند محکوم می شوند به محرومیت از آزادی برای مدت از ۵ تا ۱۰ سال و مصادره کلیه اموال آنها .

باقی اعضا خانواده شخص خائن و آنهایی که در زمان ارتکاب جنایت یا او یا بطرد وابسته باو زندگی میکردند محکوم می شوند به محرومیت از کلیه حقوق و تبعید به نواحی دوردست سیبری برای مدت پنجسال »

این قانون مربوط به فرار از کشور شوروی در تاریخ ۲۰ ژوئیه ۱۹۳۴ بتصویب رسیده و در اول اوت ۱۹۴۸ بصورت مجموعه قوانین جنائی چاپ و منتشر

گردیده است.

همچنین برای اهمال و سستی کارگران در کار مجازات‌های بسیار شدیدی معین گردیده است که بعضی مواقع تا اعدام نیز می‌رسد. اینک دو نمونه از آنها بنظر خوانندگان می‌رسانیم:

« ماده ۵۹ - ای . ای . ای . د از مجموعه قوانین جنائی - نقض مقررات خدمت از طرف کارگران هوایی کشوری مستوجب مجازات زیر است :
محرومیت از آزادی برای مدت تا ۱۰ سال و در شرایط اختصاصی شدید حد اعلاى مجازات جنائی (یعنی اعدام) »

این قانون در اول دسامبر ۱۹۳۵ تصویب رسیده است
« ماده ۵۹ - ای . ای . ای . ت از مجموعه قوانین جنائی
نقض انضباط کار از طرف کارگران حمل و نقل ، اگر منجر به آسیب دیدن یا خرابی سرمایه متحرک با خط یا ساختمانهای خط یا حوادث جانی ... و غیره بشود مستوجب مجازات زیر است :

محرومیت از آزادی برای مدت تا ۱۰ سال »

این قانون در ۱۵ فوریه ۱۹۳۱ تصویب رسیده است :
مطابق تانوی جنائی شوروی یا آموزش اصول مذهبی نیز جنایت شناخته می‌شود و مستحق حبس و کار اجباری است :

« ماده ۱۲۲ - آموزش اصول مذهبی با افراد خردسال یا صغیر در مدارس یا موسسات دولتی یا تربیتی خصوصی و همچنین نقض مقرراتی برای آن وضع شده است مستوجب مجازات است بوسیله « کار اصلاحی بدت یکسال »
در میان مجازات‌های دیگری که برای اهمال و سستی در کار وضع شده کسر ۲۰ تا ۲۵ درصد از مزد کارگران نیز میباشد که بصندوق (ن - ک - د - د) ریخته میشود .

مطابق قوانین شوروی کسانی که هیچگونه جرمی مرتکب نشده‌اند و حتی از طرف محاکم رسمی از اتهامات منتسبه تبرئه شده‌اند ممکن است بدون رعایت هرگونه اصول و تشریفات قانونی مجازات شوند. این مطلب صریحاً در « قانون اساسی جنائی » شوروی ذکر شده است .

« ماده ۲۲ - مجازات بصورت تبعید ممکن است بوسیله يك مفتش دولتی علیه شخصی که از نظر اجتماعی خطرناک تشخیص داده شده است ، بدون اعمال هرگونه تشریفات جزائی با اتهام ارتکاب يك جرم خاص یا تجاوز خاص علیه این اشخاص اجرا شود . این مجازات ممکن است حتی در حالتیکه اشخاص فوق از طرف دادگاه از اتهام ارتکاب جرم مخصوصی تبرئه شده باشند نیز اجرا گردد »

در بند ۸ « قانون کار اصلاحی » محکومیت‌ها بردو نوع تقسیم شده‌اند . یکی از طرف دادگاه و دیگری از طرف مقامات اداری یعنی بدون تشریفات و رعایت اصول قضائی .

« اشخاصی برای کار اجباری هدایت میشوند که محکوم شده باشند از طرف :

الف) حکم دادگاه قانونی

ب) فرمان يك مقام اداری

این وضع قوانین شوروی و زندگی مردم شوروی است و چنانکه مشاهده میشود با کلیه اصول سوسیالیستی و اجتماعی و اخلاقی که قبلاً شرح دادیم تناقض آشکار دارد.

علاوه بر اینها متجاوز از ۲۰ سال است که در کشور شوروی تعداد زیادی اردو گاههای غلامی تحت عنوان «اردو گاههای کار اصلاحی» یا «کلنی های کار تبیهی» و عناوین دیگر ایجاد شده و روز بروز وسعت یافته است.

وسعت این اردو گاهها و اهمیت آنها از لحاظ اقتصادی و سیاسی برای زمامداران شوروی بقدری است که ناچار شده اند صورت رسمی بآن دهند. بدین ترتیب قوانین و آئین نامه های زیادی درباره این اردو گاهها و سازمان و طرز کار آنها وضع شده که اینک چند نمونه مختصر از آنها بنظر خوانندگان میرسانیم.

در مجله «مجموعه قوانین حکومت اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی» ۱۰ ج. س-ش شماره ۳۶ مورخه ژوئیه ۱۹۳۴ آئین نامه مفصلی در باره «کار اصلاحی» چاپ شده که قسمتی از آنرا نزل میکنیم:

« کمیته اجراییه مرکزی ا.ج.س-ش مقرر میدارد:

۳... در کمیسارهای ملی امور داخلی ادارات زیر تاسیس شود: ...

ت) اداره کل اردو گاههای کار اصلاحی و مقررات کار ...

۸- در این کمیسارهای ملی يك شورای مخصوصی تشکیل میشود که ...

که قدرت و اختیار خواهد داشت بعنوان تدابیر اداری نفی بلد، تبعید، حبس و در اردو گاههای کار اصلاحی برای مدت تا پنج سال و اخراج از مرزهای ا.ج.س-ش را اعمال کند ...

امضا. م- کالنین رئیس کمیته اجراییه مرکزی - آ - رانوکیدزه - دبیر

اجراییه مرکزی مسکو - کرملین ۱۰ ژوئیه ۱۹۳۴

این آئین نامه در روزنامه ایزوستیا مورخ ۱۱ ژوئیه ۱۹۳۴ نیز درج

گردیده است.

ملاحظه میکنید که مطابق این قانون نه تنها وجود اردو گاههای کار اجباری رسماً و قانوناً اعلام گردیده است بلکه بکمیساریای داخله یعنی پلیس شوروی اجازه داده شده است بعنوان «تدابیر اداری» افراد را بدون هیچگونه محاکمه، بدون هر گونه اجازه دفاع بدون تشریفات قضائی بمیل خود تا پنج سال حبس محکوم کند.

در شماره ۱۱ سال ۱۹۳۵ همان مجله «مجموعه قوانین حکومت ا.ج.س-ش» آئین نامه تکمیلی زیر نیز منتشر گردیده است:

«در تکمیل بند ۸ آئین نامه مورخه ۱۰ ژوئیه ۱۹۳۴ کمیته اجراییه مرکزی و کمیسارهای ملی ا-ج-س-ش مقرر میدارند:

۱- که کمیساریای ملی امور داخله ا-ج-س-ش (ن-ک-و-و-د)

حق دارد تدابیر زیرین را علیه اشخاصی که از لحاظ اجتماعی خطرناک مشاهده میشوند

اعمال نماید :

الف) تبعید در تحت نظارت برای مدت تا پنج سال در محل هایی که صورت اساسی آنها از طرف ن - ک - و - د تنظیم شده است .

ب) نفی بلد در تحت نظارت برای مدت تا پنج سال با محرومیت از حق زندگی در پایتخت ها و شهرهای بزرگ و مراکز صنعتی ا - ج - س - ش
پ) بازداشت در اردوگاه های کار اصلاحی برای مدت تا پنج سال ۰۰۰
امضا رئیس کمیته اجرائیه مرکزی ا - ج - س - ش - م - کالنین

مسکو - کرملین ۵ نوامبر ۱۹۳۴

از این آئین نامه اولاً معلوم میشود که این کار باصطلاح « اصلاحی » نوعی مجازات و در حکم حبس و بازداشت است .

ثانیاً پلیس شوروی اجازه داده میشود که اشخاصی را بدون اینکه هیچگونه جرم یا خلافی را مرتکب شده باشند بعنوان اینکه « از لحاظ اجتماعی خطرناک هستند » بدون هیچگونه محاکمه و رسیدگی قضائی به پنج سال حبس یا تبعید محکوم کند !

در جمهوری فدرال سوسیالیستی شوروی روسیه آئین نامه مفصل دیگری برای « کار اصلاحی » وجود دارد که شامل ۱۴۷ ماده میباشد و در تاریخ اول اوت ۱۹۳۳ بتصویت رسیده و در ۱۹۴۱ طبع و منتشر شده است .

در این آئین نامه « کار اصلاحی » بر سه نوع تقسیم گردیده است :

۱- در محل شغل معمولی کارگر مورد مجازات

۲- در تبعید

۳- در محل های بازداشت

بخش دوم این آئین نامه مربوط به « محرومیت از آزادی میباشد » در

این قسمت قید شده است :

« ۲۸- محل های محرومیت از آزادی عبارتند از :

الف) سلول های حبس مجرد برای اشخاص تحت بازجوئی

ب) نقاط تبعید

پ) کلنی های کار اصلاحی

۳۴- عناصر دشمن طبقاتی که محروم از آزادی شده اند و همچنین کارگرانی که بعلمت ماهیت جرم مرتکبه از سخت ترین دشمنان طبقاتی هستند (!!) به کلنی های کار نوده ای که در مناطق دور افتاده قراردادند هدایت میشوند که مستلزم استعمال رژیم سختی نسبت بآنهاست .

۳۵- محکومین محروم از آزادی که در سایر کلنی ها بازداشت بوده و بهم

اطاعت منظمی نسبت بمقررات موجود یا انضباط کار نشان داده باشند به اردوگاه های کار اصلاحی تنبیهی (!!) فرستاده میشوند .

۳۶- انتقال به کلنی های تنبیهی بعنوان تداوم انضباطی بکار میرود .

۳۷- مقررات کلنی های تنبیهی بر اساس افراد شدید اشخاص محروم از

آزادی در حدودی که در این آئیننامه تعیین شده است استوار میباید»
 در بخش‌های دیگر این آئین نامه بتفصیل مسائل مربوط به تقلیل مزد، تهدید،
 تنبیه، امنیت داخلی اردوگاه، غیبت و فرار، کار زنان و کودکان، امور مالی و غیره
 مورد تشویح قرار گرفته است. یعنی در ماده ۲۰ قانون جزای جمهوری روسیه که
 در ۱۹۴۸ منتشر شده است صریحاً کار اجباری را بعنوان نوعی مجازات ذکر میکند
 این ماده بصورت زیر است:

«الف. تدابیر دفاع اجتماعی که دارای خصوصیت اصلاحی قضائی میباشد بقرار
 زیر است:

ب) محرومیت از آزادی در اردوگاه‌های کار اصلاحی در مناطق دور افتاده
 ا - ج - س - ش
 ج) نفی بلد بخارج از مرزهای جمهوری سوسیالیستی فدرال شوروی روسیه
 با خارج از حدود منطقه مخصوص و اقامت اجباری در محل‌های دیگر»
 بدین ترتیب مسلم می‌گردد که در سراسر کشور شوروی اردوگاه‌های وسیعی
 از کار اجباری وجود دارد که در آن توده انبوهی از کارگران و دهقانان و روشنفکران
 ملیتهای مختلف بصورت غلامان و بردگان برای زمامداران شوروی در شرایط
 مرگباری کار میکنند.

تعداد این اردوگاه‌ها مطابق اطلاعات و توفی که در دست است اقلاباً به
 ۱۷۵ عدد میرسد که در سراسر کشور شوروی پراکنده است.
 در مورد تعداد غلامانی که در این اردوگاهها جان میکنند بعلمت سازمان
 شدیدی که دولت شوروی برقرار نموده و همچنین بعلمت تغییر سریع شماره آنها آمار
 دقیقی در دست نیست ولی مطابق قرائن گوناگون که وجود دارد و همچنین اظهارات
 صدها نفر کسانی که توانسته‌اند از اردوگاهها خود فرار کنند قدر مسلم آنست که
 در حال حاضر حداقل افرادی که در این اردوگاههای کار غلامی بسر میبرند از ۱۰
 میلیون نفر متجاوز است

در ۱۹۵۰ نماینده انگلستان در شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل
 متفق اظهار داشت که تعداد این اشخاص مسلماً خیلی بیشتر از ۱۰ میلیون نفر است
 زیرا تنها ۳ میلیون نفر از کشورهای بالتیک و آسیای مرکزی باین اردوگاهها
 فرستاده شده‌اند در همان شورانمایند امریکا تعداد تقریبی آنها را بین ۸ و ۱۴ میلیون
 ذکر نمود و چون کتاب خود این عده را بالغ بر ۲۰ میلیون ذکر نموده است.
 بعضی نویسندگان دیگر تا ۳۰ و ۴۰ میلیون نفر تخمین زده‌اند. قدر مسلم اینست
 که از ۱۰ میلیون کمتر نیست. اگر در نظر آوریم که جمعیت کل شوروی ۲۰۰ میلیون
 است که نصف آن اطفال و اشخاص از کار افتاده هستند بساین نتیجه می‌رسیم که
 لااقل یک دهم مردمان بالغ و انرژی دهنده این کشور تحت سخت ترین و مرگبار-
 ترین رژیم غلامی بسر میبرند یعنی از هر ده نفر یک نفر غلام است.
 (بقیه این مقاله را در شماره آینده بخوانید)

چاپلین و «روشنیهای شهر» (۱)

«تنها نایبه‌ای که سینما کشف کرده»

جورج برنارشاو

«چارلی چاپلین شخصیت خطرناک و برادعائیس .»

روبر تایلور

پهلوی هم گزاردن دوجمله مختلف از برنادشاو و روبر تایلور، درباره چاپلین بهترین معرف دوستان و دشمنان چارلی چاپلین است .
نمایش دو فیلم «روشنیهای شهر» و «آیوانو» در آن واحد باهم در دو سینمای تهران پیش آمدی است که این مسئله را بنفع ما حل میکنند . هم اکنون که این مقاله را مینویسم چاپلین امریکا را که قریب ۳۵ سال در آن زندگی مینمود ترک کرده و در اروپا ، سرزمینی که بیش از همه جا هنر او را میستایند، زندگی می‌کند و بگفته خودش تا «رمقی برتن دارد به هنر سینما و به فیلم خدمت خواهد کرد» علت مخالفت این - « جوانهای اول » سینمای امریکا با او مسئله ایست که حتی به تجزیه و تحلیل هم نیارزد . اساساً دشمنان چاپلین عبارتند از: سیاستمداران فاسد، پیردختران ، جوانان اول و اگر آقای روبر تایلور در اکتبر ۱۹۴۷ چنین فرمایشی فرموده سبب آنست که «هنر» ایشان در ابروان مشکی و چشمان زیبا و سینه پهن و کمر باریک او وجود دارد و بس.

خلاصه سناریو

چارلی (ولگرد احساساتی و نوعپرست) پس از اینکه دو واقعه «افتتاح مجسمه» حادثه افتتاح آوری را علم کرد با دختر گلفروش کوری آشنا میشود و باو علاقه پیدا می‌کند ، ضمناً با ملیونری که از شدت بیکاری و سر آمدن حوصله خیال انتحار داشت، آشنا میشود، و او را از این خیال منصرف می‌کند و باهم دوست میگردند؛ اما ملیونر وقتی از حال عادی خارج میگردد و مست میشد دوست قلندرش را میشناخت و هنگامیکه به هوش میآید این موجود ضعیف و فقیر را انگار میکرد - یکبار که ملیونر برای گذراندن تعطیلات به اروپا سفر کرد چارلی با بیکاری سخت مواجه شد و برای اندوختن پول و تهیه هزینه عمل جراحی که میبایست روی چشمان کور دختر گلفروش بشود در جستجوی شغلی برآمد - رفتگر - بوکسور هم شد در این حرفه‌ها هم نتوانست موفق شود برای آن چیزهایی جز پاکتی و صفای باطنی او لازم بود . پس از مراجعت ملیونر یکشب در حال مستی او، مبلغی به چارلی داد ولی فردا وقتی بهوش آمد و پیراهنمهم به دزدی کرد، چارلی خود را نجات داده پول را به دختر رسانید، سپس

خویش را تسلیم «مأمورین انتظامی» کرد نه برای آنکه مثل سقراط «قانون را محترم شمارد» بلکه برای آن بود که «قانون اورا محترم شمارد» چارلی پس از سالها که از زندان آزاد شد بسراغ دختر کلفروش آمد و از مشاهده آنکه دخترک کور در نتیجه فداکاری او میتواند «روشنی های شهر» را به بیند و زندگی خود را بهتر تأمین کند تمام مشقات گذشته اش را فراموش کرد.

ارزش این فیلم

در کنگره بروکسل وقتی میخواستند بهترین فیلمهایی که از بدو تاریخ سینما تا کنون تهیه شده تعیین کنند این فیلم مقام چهارم را پیدا کرد (پوشیده نماند که دومین فیلم هم اثر چارلی چاپلین بود: حمله به طلا (The Gold Rush) نام داشت. در این فیلم نکته ای را که چاپلین بارها در آثارش مطرح کرده بود بعنوان يك (اکسپوزه) و يك (تز) مجدداً مطرح می کند، انسان اجتماعی است و افراد اجتماع باید بهم ختم کنند:

این فیلم با وجود آنکه در زمان سینمای ناطق و دو سال بعد از اختراع آن تهیه شده، معیناً چاپلین آنرا حساس تهیه نمود بعبارة دیگر این اثر يك تز سینمایی نیز میباشد. چاپلین بدون بکار بردن مکالمه، هدف و مقصود خود را با هنر (با تومیم) خویش به همه میفهماند. از ضبط صوت فقط استفاده کمیک کرده و موزیک ابتدای فیلم هنگام برده برداری از عجمه و همچنین قورت دادن سوت بهترین دلیل آنست، فراموش نکنید که چاپلین و ایزنشتاین کارگردان بزرگ فقید شوروی و رنه کلر کارگردان بزرگ فرانسوی از کسانی هستند که مانیفست مخالفت با سینمای ناطق را امضاء کردند، و تجربه امروزی نشان میدهد که حق با آنان بود.

در صورتیکه تهیه يك فیلم کمیک طولانی کار آسانی نیست چاپلین با زحمت طاقت فرسا و طولانی که روی سناریو این فیلم کشیده موفق گردیده که يك سوژه اجتماعی جالب و يك رشته لطیفه های کمدی را با هم بکجا جمع کند، از ارزش و عظمت این اثر همین بس که امروز ۲۴ سال بعد از تهیه آن هنوز در سینماها با معرض نمایش درمی آید و شاید تا یکی دو سال دیگر اثری از (هوسپای امپراتور - کوتو وادیس) (آوانهو) یا (شوالی های میزگرد) که با شرکت آنای روبر تابلور تهیه شده حتی در خاطر ما هم باقی نماند.

•••

نویسنده این انتقاد سینمایی - آقای دکتر هوشنگ کاوسی - که مطالعات میسوطی در هنر و تکنیک سینما دارند، اینک پس از چند سال تحصیل و تجربه در اروپا، چند بیست وارد تهران شده اند.

راجع بچریان مطالعات و اقامت ایشان در اروپا، سؤالاتی از ایشان نمودیم که ذیلاً از نظر خوانندگان میگذرد:

تا سال ۱۳۲۴ در تهران فعالیت مطبوعاتی داشتیم، در سال ۱۳۲۵ برای تحصیل در رشته حقوق بیاریس رفتیم - پس از دو سال تحصیل حقوق در پاریس،

بفکر اینکه رشتهٔ نوئی را بایران بیاورم ، از ذوقی که مدتها در من نهفته بود پیروی کردم ، پس از گذراندن کنکور انیستیتو علوم سینما توگرافی پاریس در رشتهٔ کارگردانی فارغ التحصیل شدم - درسه فیلم فرانسوی سمت آسیتانی کارگردان را داشتیم ، سپس وارد سربن شدم و در آنجا تز؛ روی فیلموژی گذراندم .



از چهارمین کنگره بین المللی فیلمهای دکوماتر (پاریس مارس ۱۹۵۲)

در عکس بالا آقای آندره ماری رئیس کنگره و وزیر فرهنگ فرانسه (نخست وزیر سابق - وسط) - آقای ژاک فلو مدیرکل سازمان سینماتوگرافی فرانسه - و آقای دکتر هوشنگ کاوسی نایب رئیس کنگره دیده میشوند .

فیلموژوی روانشناسی واجتماع شناسی جنبهٔ بسیکولوژیک و سوسیولوژیک فیلم را مورد مطالعه قرار میدهد (سینما توگرافی فیلم را از لحاظ استتیک و تکنیک مورد نظر قرار میدهد) .

در سال ۱۹۵۲ که کنگره بین المللی فیلمهای علمی در پاریس تشکیل شد و ریاست این کنگره بامیسوا آندره ماری نخست وزیر سابق فرانسه و وزیر فرهنگ وقت بود ، من بسمت نایب رئیس اول انتخاب شدم . سمت فعلی من عضویت دائمی Actif جامعهٔ - مهندسین و متخصصین فنی سینمای فرانسه است (عضویت دائمی در این جامعه برای یک خانواده خارجی افتخار است) .

در ایران تاکنون توانسته‌ام انتقاد صحیح از فیلم و تجزیه و تحلیل علمی از سینما را معمول دارم ، و در آینده امیدوارم خدمات بیشتری بسینمای ایران و فهم سینمایی مردم ایران بنمایم .
(نبرد زندگی)

برای شنناختن هنر چه چیزها باید دانست

کسی نیست که از نهضت هنری (خاصه نقاشی نو) در ایران بی اطلاع مانده باشد، در واقع آن هیاو و تظاهری که نقاشی برآه انداخت و جهش و سرعت پیشرفتی که بکار برد، هیچیک از هنرهای دیگر نتوانستند بکار برند. علت آنهم مباحثی است که در اطراف آن شده است ولی مسلماً این مباحث کافی نبوده و هرگز هم نخواهد بود زیرا چنانکه می بینیم: ناصاحبان ذوق بخوانند با شیوه‌ای از هنر نو آشنایی پیدا کنند چه بسا شیوه‌های دیگری که سرعت خودنمایی کرده و زمینه‌های تازه دیگری هم فراهم شده است.

اینست که در هنرهای دیگر اول بنکاتی که کلیت دارند باید توجه داشت (تا سرعت برعل و اساس تحولات و ایجاد آن بشود پی برد و بشود با شرایط زمانه همراه شد).

نیازمندیهای نورس در حین ظهور آثار خود را بطور مداوم روی اعصاب و ذهن مردمان حساس تر وارد میکنند و در حالت رسوخ و وسیع شدن، خود را مینمایاند و در اینحال فقط افراد حساستر بوجود آنها که در حال بروزند و میخواهند حالت جوانه بخود بگیرند «زودتر از دیگران پی ببرند، و پس از پی بردن، درصد نمایش و روشن کردن آنها برمی آیند.

آن موقع که رفع نیازمندیها باسانی میسر نیست و محرومیت‌ها در طی زمان برآذهان فشار می آورند، عکس العمل شروع میشود «در اینوقت، عمل جریان عادی ندارد» و آن موقع که باسانی و بی هیچ انگلی میتواند احتیاجات را مرتفع کنند، عمل، حالت جریان عادی دارد.

نمایش نارس با نورس این احتیاجات تقریباً، حسوس و وطنی «چه بصورت عکس العمل و چه بصورت جریان عادی» در هر حال بوسیلهی هنرمند (که فردی سریع التاثر است) صورت میگیرد (البته هنرمندان از لحاظ سرعت انتقال ذهن و حساسیت با هم اختلاف دارند. چه بسا هنرمندانی که نسبت به هنرمندان دیگر، پیشرسی ذهنی و بیش بینی دقیقتری دارند و ذهنشان نیازمندیهای در حال بروز را «هر چند که احساس و استنباط آنها در هم و بیجیده باشد». بیشا بیش همه استنباط میکنند.)

افراد حساس را بدو دسته‌ی کلی میتوان تقسیم کرد: عده‌ای صاحبان ذوقند. اینها پیشرسی ذهنی و حساسیت پیش آمده‌های کبونی را دارند ولی وسیله تظاهر آنها را در اختیار و قدرت خود ندارند «چون، دنبال وسیله‌ی تظاهرات نرفته‌اند». اینها

هنر را میتوانند بفهمند، و بدون تخیلات هنرمندانه نمیتوانند فرو بروند و میتوانند هنرمند را بفهمند و با او همداستانی کنند ولی خود فاقد قدرت تظاهرند .
 عده‌ی دیگر هنرمندانند . اینها علاوه بر دارا بودن تمام محسنات دسته‌ی اول قادر بتظاهر احساسات و تأثرات خود بطرق مختلفی شعر و شاعری و نویسندگی و نقاشی و موسیقی و حجاری و معماری و رقص میباشند .

وجود عکس‌العمل‌ها در هر چیز زندگی‌گانی؛ خاصه در هنر موهبت بسیار بزرگی هستند «گواینکه اینکار همراه بایمی باکردن‌ها وریشه کن کردنها است» ولی نفع مهمی در بردارد (عادت)، که مانند تریاک وحشیش است؛ خود انگل بزرگ پیشرفت است و اکثر مردم، معتادند؛ و روی عادت پابند چیزهایی «که مورد نظرشان است» میباشند: وجود همین پابندیها است که آنها را وامیدارد تا از این نفع خصوصی‌شان «غالباً بنام نفع عمومی» حفاظت کنند . حفاظت عادت، چون بمنزله‌ی پیروی از اصول و فروع کهنه «که خود در اصل کهنه برستی یعنی عدم توجه به نیازمندیهای لازم است» میباشد، از اینرو افراد حساستر را «که بعلمت حساسیت خود هرگز بچیزی عادت نمی‌کنند و بچیزهای تازه‌تر همیشه توجه دارند» عاصی میکند و بناچار بچنگ بامعتادین و پیروان قراردادها وامیدارد .

عکس‌العمل‌ها ایجاد نمیشوند مگر بعلمت وجود تعصبات خشک در نگاه‌داری اصول و فروغ منجمد و لا بتغییر یکدوره ای بحال خود.

از میان همه‌ی افراد، دسته‌ای بخصوص روی هنر تحقیق میکنند و آثار زیبا یا نازیبا را موافق با نیازمندیهای زمان عمومی «نه زمان هنری» روی نظریات اکثریت یا اقلیت تعیین میکنند و به‌تر اجتماعی یا انفرادی معتقد میشوند . نظریات اقلیت یا اکثریت درباره‌ی زیبایی، روی عادت و علایق و خاطرات و دانسته‌هایشان بوجود میآید . از اینرو ملاک زیبایی روی نظریات مردم، بوسیله دسته‌ی معینی «که طرفداران اکثریت یا اقلیتند» زمینه‌سازی میشود، و اظهار نظر اشخاص روی زیبایی یا یک اثر زیبا «که باید چنین و چنان باشد یا نباشد» از اختلاف یا توافق نظر آنان بدست می‌آید، و همه‌ی نوشته‌های مربوط بزیبایی از اینجا «که متغیر است» سرچشمه می‌گیرد . با این نظر، زیبایی نیز همیشه روی هنرهای عقب مانده که عمومیت یافته و مورد نظر اکثریت است مصداق پیدا کرده جلوه‌گری میکند . بنابراین، هنرنو زمانی که نو بوده و عمومیت نیافته است از نظر عمومی هرگز نمیتواند زیبا باشد، پس هنر نو همیشه بدون توجه بنظریات عمومی و زیبایی‌شناسان آنها، کار خود را می‌کند و پیش میرود «چون میدانند که اگر حال نازیبا بوده و مورد پسند نیست، دیرتر زیبا و مورد پسند خواهد بود»

هر کس زیبایی را در هر سنی و هر گونه که تعریف و تعبیر کند درست تعریف و تعبیر کرده است، و تعریف متخصصین و یا منقدین اقلیت یا اکثریت هم بجای خود درست است، زیرا مجال است تا کسی سلیقه‌اش برور پرورش نیابد و زیبایی‌های مختلف را ندیده و تشخیص نداده باشد و مغز خود را با نیازمندیهای لازم زمان همراه

نکرده باشد بتواند زیر بار زیباییهای تازه برود .

هنرمندان ، علایق و عادات و خاطرات افراد را «بعلت تأثیرات متقابل در زندگی اجتماعی» درخودشان بدخیره دارند و آنها را بصورتی لازم تنظیم کرده بنمایش میگذارند، سرگام افراد آنها را استنباط کنند لذت میبرند و آنها را زیبا خطاب می کنند ، پس درحقیقت ، زیبایی لازم را هنرمندان ترکیب می کنند، و این ترکیب کردن همان ایجاد کردن است : زیرا معنی ایجاد کردن در هنر اینست که ، صورمنتخب موضوعات خاص، بوسیله هنرمند، ماهرانه ترکیب شوند «در اینوقت ایجاد یک زیبایی هنری شده است»

زیبایی هنری هرگز در طبیعت وجود ندارد ، هنرمند مایه ای اولیه را « هر قدر که اندک باشد» از طبیعت می گیرد، آنها را تنظیم و ترکیب و کم و زیاد میکند و زیبایی دیگری «جز زیبایی طبیعی و عادی» بوجود می آورد .
زیبایی طبیعی هرگز قابل مقایسه با زیبایی هنری نیست زیرا زیبایی هنری مرکب و منظم و حاکی از روحیات بشر است ازینرو دارای خاصیتی فوق خاصیت و زیبایی عادی طبیعت است . و این، هنرمند است که ایجاد زیبایی می کند .

یک اثر هنری آنوقت جالب دقت و نظر است که فکر و نظر تاحدودی رسائی احساس روی آن اثر را داشته باشد . در این هنگام ، بیننده یا شنونده ی متفکر بشدت مجذوب فهمیدن یا احساس کردن میشود ، و چون فکر و احساس تاحدودی بمطلب راه می یابد کنجکاوی در یافت سایر قسمتها میشود . شك نیست که در حین کنجکاوی، در هر یافته یا یافتنی ای احساس لذت میکند . وقتی بجای رسید که غالب قسمتهای احساس کردنی برای او قابل احساس شدند در اینهنگام یافته ها با لذت میشوند . این لذتهای یافته از روی کنجکاوی هر چند نسبت بلذتهای بی زحمت بدست آمده دوامش بیشتر است ولی شك نیست که دوام خود آن در برابر لذتهای یافته نشده یا لذتهایی که در شرف بدست آمدند ارزشی ندارند ، و زیبایی پرارزش تر همیشه در آن اثری موجود است که حس کنجکاوی، نظر و فکر همه از حیطه ای ادراک آن بدور باشند و فقط در مرحله ای احساس میخکوب گردند (و باید دانست که برای استفاده از لذت زیبایی مرحله ای احساسی آن همیشه بیشتر از مرحله ای ادراکی آنست ، زیرا هر زیبایی که بمرحله ای ادراک رسید بهین علت کم کم عادی و معمولی میشود) و توضیح جامع در مورد احساس عالیترین زیبایی در یک اثر هنری اینست که بگوئیم : آن اثری دارای عالیترین زیبایی است که درک مقصود از آن با آسانی میسر نشود و آنچه استنباط میشود از روی احساس، جالب در عین حال در ذهن ، فرار و لغزنده باشد (بطوریکه نشود مقوم را با قالیها و شکلهایی که در ذهن بدخیره هستند» و همیشه همه چیز با آنها قیاس میشود» تطابق داد و بشکل و تجسم صریح در آورد).

بانو حبیبه فیوضات

از کتاب شرح حال آهنگسازان شهیر

جیا گو مو = پو چیننی Giacomo Puccini

-۹-

جیا کومو پوچینی در طفولیت از موسیقی بیزار بود و حال آنکه او هم مانند باخ در خانواده‌ای که همه اعضایش موسیقی دان بودند با برعه وجود گذاشته و مثل او از کودکی بشاگردی ارک زن کلیسا برگماشته شده بود ولی چون کمترین علاقه‌ای بکار خود نشان نداد پدرش ناچار روی شستی های پیانو سکه‌های طلا می‌چید تا شاید کودک خردسال بخاطر تصاحب آنها نوت‌های مطلوب‌بروا بنوازد باین ترتیب پوچینی حتی در طفولیت هم هر وقت بموسیقی و نغمه بردازی پرداخت، سیل طلا بسویش جاری شد و عواید سرشار نصیبش گردید.

با اینوصف از ساعات تمرین پیانو خاطرات تلخی داشت زیرا هر وقت نوت خارج میزد، معلمش چنان لگد محکمی بپایش می‌کوبید که بعدها، حتی در بزرگی هم، صدای یک نوت خارج در او عکس‌العمل ایجاد میکرد و پای‌او را بهوا می‌براند. جیا کومو خاطرات شیرین و مطبوعی هم از شیطنتهای دوران طفولیت بیاد داشت مثلاً هنگامیکه در کلیسای زادگاهش یعنی دهکده لوساکازک مینواخت، یواشکی لوله‌های داخل ارک را می‌زد دید تا با فروش آنها چند عدد سیکار بخرد یا اینکه در وسط یک سرود مذهبی جدی و حزین مخصوص روزیکشنبه دفعتاً آهنگ نشاط‌انگیزی مینواخت و قلوب جماعت مؤمنین را برقص و طرب درمی‌آورد! ولی در بیست‌سالگی دیگر از ارک زدن خسته شد و در یکی از روزهای سال ۱۸۷۸ که برای تماشای اپرای آنیدا (انرودی) بشهر پیزا رفته بود، تصمیم گرفت که خدمت کلیسارا ترک گوید و بکار اپرا بپردازد.

* * *

بر اثر این تصمیم جیا کومو اناثه‌اش را جمع کرد و در جستجوی بخت و اقبال بشهر میلان یعنی شهر برجها و مناره‌ها و مرکز جاه طلبیها و آرزوها رفت. همه جوانانی که در خود استعداد و لیاقتی سراغ داشتند از هر نقطه کشور باین شهر روی می‌آوردند. در رستورانهای این شهر تئاتر شربهای تند و مردافکن و زرق برق جواهرات و تزئینات زنان جلف و خودآرا چشمها را خیره میکرد. موسیقیدانان آهنگسازی و عشق‌بازی‌را پیشه ساخته و تمام هم خودرا مصرف این دوفن کرده بودند. همه ساکنین این شهر با آواز خوانی و نغمه سرایی پرداخته و دسته جمعی سرودی نشاط‌انگیز و فرح افزا برای الهه سرور و شادمانی میخواندند.

پوچینی در چنین محیطی بتحصیل اصول و قواعد اپرا پرداخت. هارمونیهایی مطبوع نوینی در گوش او طنین می‌افکند ولی علیرغم میل و اشتیاق او این هارمونیهایی مناسب تأثر بود. بعدها پوچینی غالباً با حسرت میگفت: «چقدر دلم میخواست منم



PUCCINI

1858 - 1924

میتوانستم سفوفی تصنیف نمایم ولی گوئی تقدیر من چنین نبود... لطف و عنایت قادر مطلق نسبت بمن اندک بود و خدا روز اول بانگشت کوچکش بمن اشاره کرد و فرمود فراموش نکن آهنگهایی که میسازی منحصرأ باید مربوط بتأثر و مناسب صحنه نمایش باشد و بس»

بوچینی در ایام تحصیل در میلان اوقات خود را در محافل شاعران و هنرمندان جوانی میگذرانید که رسمشان این بود که برخلاف رسوم و عادات رفتار نمایند و از هر جهت غیر عادی جلوه کنند. در این ایام بوچینی از حیت مالی در مضیقه بود و در اطاقی که در زیر شیروانی قرار داشت و بایک بخاری سیاه رنگ بدبو گرم می شد، سکنی داشت. غذای او هواره عبارت بود از سوپ و خوراک باقلا... با اینهمه بوچینی فقر و ناداریش را باخونسردی تلقی مینمود و مانند همه جوانان بآینده دلخوش و امیدوار بود... تصمیم داشت روزی ابرائی بسازد که ضمن آن سرگذشت ساکنین کرسنه و نادار اطاقهای نظیر اطاق خودش را حکایت کند و سرودی بسراید که رنجها و تلخکامیها و ناله ها و شکوه های آنها در برداشته باشد. آری، روزی تصمیم خود را عملی خواهد ساخت و این فریادها و فغانها را ضمن آوازی دلنشین بنام «آواز شهر» بکوش جهانیان خواهد رسانید.

در انتظار فرا رسیدن آنروز، ندهائی را که از جانب جنگلها و بیشه زارها بکوشش میرسید، بصورت ابرائی در آورد و زندگانی دهقانانی را که در جنگل سیاه آلمان میزیستند در ابرائی بنام «لوویلی» توصیف کرد. با این ابرای در مسابقه ای که در آن ایام ترتیب داده شده بود، شرکت جست ولی بر بودن جایزه موفق نگردید. از این شکست، یاسی جانگزا بردلش نشست، در این موقع که بیست و شش سال از عمرش میگذشت بی صبری و شتابزدگی مخصوص دوران جوانی بر جان دلش استیلا داشت و آنچه آتش اشتیاق کسب شهرت و معروفیت او را بیشتر دامن میزد موفقت هیجان آوری بود که در همان ایام نصیب دوست و هم کلاوهم پیاله و محرم رازش پیترو ماسکانی شده بود. ماسکانی بتازگی در مسابقه ای شرکت جست و با تصنیف ابرای کاوالریا روستیکانا، برنده اول شناخته شده بود. در سراسر اروپا همه هنر دوستان در باره این ابرای صحبت میکردند و آنرا می ستودند. بوچینی در نخستین شب نمایش این ابرای وجود داشت و از هلهله تحسین و تشویق شدت کف زدن تماشاچیان بگریه در آمد. اشک شوق آواز برای موفقت دوستش باشک غبط و حسرت از بابت شکست خودش درهم آمیخته بود. طولی نکشید که در آرزوی کسب شهرت یک ابرای دیگر نیز ساخت ولی داستان و اشعار این ابرای چندان ارزشی نداشت و زحماتش بی- نتیجه و خودش همچنان گمنام ماند.

ولی ناگهان او هم بدنبال ماسکانی در آسمان موفقت بیرواز درآمد و بسوی ستارگان پروبال گشود.

با تصنیف و نمایش ابرای مانون لسکو (Manon Lescaut) شخصیت هنری بوچینی ترقی کرد و خصوصیات اخلاقی و هنری وی مشهود گردید. بوچینی مردی بی قید و هنرمندی سهل انگار بود و کارها را آسان میکرد. برای خود آوازی خارق العاده قائل نبود و هرگز ادعا نمیکرد که ماموریتی خاص و مقدس بعهدش

محول شده است. روهپرفته نبوغ و استعداد فوق العاده خود را بایستی اعتنائی تلقی میکرد و بجای اینکه از طریق این نبوغ عهده دار تعلیم و ارشاد بشر گردد، ترجیح میداد که وسیله تفریح و سرگرمی و خشنودی خاطر هنوعانش را فراهم آورد. هوش و استعداد او بمنزله نهری بود که وسعت و سرعتش شگفت انگیز بود ولی ژرفائی نداشت. آهنگهای سحرآمیز و دلنشین او مانند مخدری حواس شنوندهگانرا آرام و عقل و ادراکشانرا تخدیر میکرد.

موفقیت و شهرت پوچینی با تصنیف ابراهای دل انگیز و زیبایی لا بوم ؛ توسکا ، مادام باترفلی و دخترتری ازغرب طلایی باوج خودرسیده . این نغمه پرداز مشهور و محبوب با قیافه مطبوع و نبوغ هنری دون ژوان عصر خود شده بود . هیچ زنی ازخطر سحر و افسون جاذبه و فریبندگی وجود او درامان نبود و نمیخواست هم باشد زیرا همه انظار بسوی او معطوف بود و دیدگان همه زنان شوهر دار در میان همه اختران ؛ این ستاره قطبی را جستجو میکرد . یکی از این زنان عاقبت خانه شوهرش را برای همیشه ترك گفت و هجده سال با پوچینی بسربرد تا اجل شوهرش فرا رسید و روابط او با پوچینی صورت شرعی و قانونی بخود گرفت ولی در طول اینمدت در خصوص این ماجرا شایعه ای برسر زبانها نیفتاد و کسی حرفی نزد زیرا پوچینی حتی درموارد ناشایسته و خلاف عادت نیز رفتاری بسیار پسندیده داشت و صورت ظاهر را بخوبی حفظ میکرد .

البته او الویرا ، زنی را که با پای خود بغانه او آمده بود ؛ دوست میداشت ولی این امر نامنم از این نبود که از عشقبازها و لذتپایگانی که برایش پیش می آمد ، صرف نظر کند بطوریکه دوستانش او را که مصنف اپرای مادام باترفلی بود ؛ بشوخی مسیو باترفلی (پروانه) خطاب می کردند و می گفتند ؛ « او پروانه صفت هر دم بروی گلی می نشیند و بزودی بسراغ گل دیگری میرود » و استاد در پاسخ آنان اظهار میداشت ؛ « روزی که دیدید دیگر در سرمن هوای عشق نیست ، فوراً بغاکم بسپارید » روهپرفته اخلاق بخصوص پوچینی موضوعی بود که مورد توجه و علاقه همه طرفداران و هواخواهانش بود و راجع بان قصه های شیرین و خوشمزه ای گفته می شد که در اینجا برای نمونه یکی از آنها ذکر می شود :

یکروز هنگامی که در یکی از مهمانخانه های مجلل وین اقامت داشت و صیبت شهرت و معروفیتش در همه جا پیچیده بود ، مهمانی ناخوانده سر رسید . این مهمان ؛ خانمی جوان و زیبا بود . پوچینی از اینکه بیژامه بتن داشت ناراحت و شرمنده شد ولی خانم جوان که بسر بچه ای همراهش بود ، کاملاً آرام و خون سرد بنظر میرسید و بدون اینکه بنساراحتی پوچینی اهمیتی بدهد وارد اطاق شد و توضیح داد که وی از هواخواهان و دوستداران اوست و مایل است ساعتی از فیض صحبت او برخوردار شود سپس اضافه کرد که پوچینی نبایستی از دیدن دفتر نت برادرش ناراحت شود زیرا او عازم کلاس درس بوده و مختل آسایش استاد نخواهد شد و بلافاصله رو بپس رک کرده و او را مرخص نمود . پوچینی پوزش طلبید و برای پوشیدن لباس باطاق خوابش رفت . هنگامی که با لباس مرتب باطاق نشین بازگشت با کمال تعجب مشاهده کرد که خانم جوان سراپا لغت شده است با خود گفت که لابد این زن دیوانه است و خواست جریان را بوسیله تلفن بمدير مهمانخانه اطلاع بدهد ولی بعداً اندیشید

که مخالفت باد یوانگدان بخصوص دیوانه‌ای آن چنان زیبا و دل‌فریب کار عاقلانه‌ای نیست. از آن پس این دیوانه دل‌نیر همه جا بدنبال بوچینی بود ولی بوچینی خلوت و انزوی ویلای دورافتاده خود را بر همه چیز ترجیح میداد و هنگامی که باین ویلا که با کجاهای بلند محصور شده بود، پناه میبرد مسرت خاطرش بمنتهای درجه میرسید. در تالار وسیع این ویلا، هنگامی که چند تن ازدوستانش در گوشه‌ای مشغول بازی بریج بودند، او پشت پیانو نشست و درحالی که کلاه بر سر و سیگار بگوشه لب داشت، آهنگهای جدیدی را که بنغزش خاطر می‌رد، آهسته و متفکرانه می‌نواخت... صدای خفیف گفتگوی دوستان، حلقه‌های دود غلیظی که از آتش سیگارها بسوی سقف کوتاه تالار بالا میرفت و آهنگهای دل‌انگیزی که از سرانگشتانش در فضا پخش میشد، اینها همه مورد علاقه او و موجود وضعی بود که وی از آن به آرامش و انزوا و بهشت روی زمین تعبیر میکرد.

در آن سوی میدان، تا آنجا که چشم کار میکرد، دریاچه نقره‌خام گسترده شده بود. بوچینی با حقایق موتوری خود ساعت‌ها بر روی این دریاچه گردش میکرد گاهی هم در جنگل‌های اطراف بجستجوی شکار میرفت و موقعی که در تالار ویلا پشت پیانوی نشست و چشم با بهای سیمکون دریاچه و جنگلهای انبوه میدوخت و خوابهای طلائی میدید، در آن واحد خود را بصورت یک آفریننده و در عین حال جزئی از آفرینش عالم می‌پنداشت.

..... یکی از شهبای نوامبر سال ۱۸۹۵ بود. دوستانش طبق معمول بر سر میز بریج مشغول باده‌کساری و صحبت بودند و بوچینی هم پشت پیانو نشسته بود. هر وقت صدای گفتگو قطع می‌شد. بوچینی سر بر میداشت و از آنان خواهش می‌کرد که بصحبت خود ادامه دهند زیرا سکوت او را آزار میداد و رشته افکارش را می‌برد! همینکه صدای خنده و شوخی آنان بلند می‌شد، کوئی او هم قوت‌قلب و اطمینان خاطر می‌یافت و بهتر می‌توانست بکار خود ادامه بدهد. سر انجام با حالتی مصمم آخرین ضربه را بر روی شستی پیانو فرود آورد و آهسته گفت: «تمام شد» دوستانش بشتاب‌گرد او حلقه زدند تا آخرین پرده ابرائی را که بوچینی مشغول ساختن آن بود، بشنوند. داستان این ابرای از محله لاتن باریس وزندگانی هنرمندان و شاعران تهی‌دست ساکن آنجا حکایت میکرد. بوچینی گفت:

«آقایان، من میخواهم شما را با میمی آشنا کنم: میمی کارگری است که ناموس خود را بخاطر بدست آوردن لباسهای فاخر و کالسکه مجلل بمعرض فروش می‌گذارد ولی این دختر زنده و جاویدان است زیرا دلی دارد که از محبت لبریز است و بخاطر عشق می‌طلبد و در راه آن پاره پاره می‌شود.. حالا صحنه مرگ او را که آخرین پرده این ابراست و الساعة آنرا تکمیل کردم، برایتان می‌نوازم» از شنیدن این آهنگ شور و هیجانی وصف ناپذیر بر دل و جان دوستان بوچینی مستولی شد و یکی از آنها اظهار داشت: «توهم باتفاق میمی حیات ابدی خواهی داشت و زنده و جاویدان خواهی بود» بوچینی لبخند زنان پاسخ داد: «شاید اینطور باشد» یکی دیگر ازدوستان پرسید: «اسم این ابرای چیست؟» بوچینی جواب داد: «اسم این ابرای... لا بوهم است» قسمت دوم در شماره آینده

«جمعیت و ثروت»

عقاید علمای: آمار- طبیعی- اجتماعی بعد از مالتوس

«داروین - اسپنسر - مارکس»

۹- داروین

بعد از مالتوس برای اولین بار دانشمند بزرگ انگلیسی چارلز داروین که از ۱۲۲ فوریه ۱۸۰۹ در شروسبوری از شهرهای انگلستان متولد شده و تحصیلاتش را در دانشگاه ادنبورگ - کمبریج بیابان رسانیده بود مطالعاتی در این زمینه کرده و به همراهی ناخدا Fitzroy در طی مسافرت ۵ ساله خود بسیاری از نقاط زمین را دیدن نمود .

داروین پس از بازگشت از مسافرت در سال ۱۸۵۹ کتاب مشهور خود را که «بنیاد انواع» نام دارد منتشر نمود ، در این کتاب داروین با ادله و براهین محکم اصل تکامل موجودات زنده را بنحوی باثبات رساند که مجال تردید و انکار برای کسی باقی نماند :

داروین با مطالعه کتاب معروف مالتوس با اسم «اصل جمعیت» تحت تأثیر قرار گرفته و نظر خود را در باب علل بروز صفات جدید تحت عنوان (نتایج بقا) چنین بیان می نماید که :

« موجودات زنده ، برای رفع نیازمندی های خود و تأمین بقای نسل و بدست آوردن شرایط زیستی مناسب تر بایکدیگر رقابت و کشمکش می نمایند و در این نزاع فقط افراد شایسته تر و مجهز تر باقی مانده و موجوداتی که برای ادامه حیات شایستگی ندارند باجبار نابودی شوند .

چارلز داروین ، کسی که نخستین بار برای اثبات اصل تکامل شواهد عینی ارائه داده بقول ارنست هاکل ، خدای مذهب جدید بود در سال ۱۸۸۲ در سن ۸۳ سالگی جهان را بدرود گفت و در کلیسای وست مینستر در نزدیکی نیوتون بخاک سپرده شد در کتاب تاریخ علوم پی یو روسو در مورد داروین نوشته شده که « وی راه را تنها وبدون استاد طی کرد و اختراعات بطور طبیعی سراغ او آمده بودند » بطوریکه این دانشمند در مقدمه کتاب خود تذکر داد . است که بوسیله مطالعه در قوانین مالتوس بوضع ازدیاد موجودات زنده توجه نموده است و در حقیقت قوانین مالتوس را که فقط مربوط به ازدیاد نوع انسان است بکلیه موجودات زنده

تعمیم داده و معتقد است که افزایش عده موجودات زنده عموماً طبق قانون تصاعد هندسی انجام میگیرد منتبئی سرعت و مدت آن برحسب انواع مختلف حیوانات تغییر مینماید و از طرف دیگر مواد غذایی موجود در روی کره زمین برای تغذیه کلیه این موجودات کافی نبوده لذا در بین آنها برای بقاء تنازعی برقرار می شود و در نتیجه این تنازع موجودات ضعیف بفتح موجودات قوی از بین میروند .

اگرچه قانون داروین با قانون مالتوس ظاهراً متشابه یکدیگر بوده و حتی قانون داروین را میتوان یک نوع تعمیم قانون مالتوس دانست ، ولی از لحاظ نتیجه این دو قانون کاملاً با یکدیگر تفاوت دارند ، در حالیکه مالتوس از مهمترین فلاسفه بدین می باشد داروین در عداد فلاسفه خوشبین محسوب میگردد چه طبق قانون پیشنهادی داروین نتیجه تنازع موجودات زنده برای بقاء ترقی و تکامل آن موجودات میباشد Survival of the FITTEST یعنی وضع موجودات در هر قرن بهتر از وضع آن در قرن پیش خواهد بود ، در صورتی که مالتوس نتیجه ازدیاد جمعیت را افزایش بدبختی و سختی زندگانی تلقی مینماید .

...

۴- اسپنسر

بعد از داروین طبیعی دان و دانشمند دیگر انگلیسی، اسپنسر قوانین داروین و مالتوس را مورد مطالعه قرار داده و با افزودن ملاحظات زیر تکمیل نمود . این دانشمند چون ملاحظه نمود که در سلسله موجودات زنده هر قدر موجود زنده ترقی و کامل تر باشد و در عین دارا بودن جثه بزرگتر، هر همان قدر ازدیاد نسل آن موجود کمتر است .

در حالی که حشرات و میکروبها بطور سریعی تولید نسل کرده و قوه آنها بسرعت رو با افزایش میروند . حیوانات کاملتر و قوی تر مانند فیل - میمون و غیره براتب کمتر تولید مثل میکنند .

بدین ترتیب اسپنسر معتقد شد که مجموع قوای هر موجود زنده بدو قسمت میشود یکی قوای حفظ ذات ، یعنی قوای نگاهداری کننده وجود و دیگری قدرت ازدیاد نسل ، هر قدر موجود زنده قسمت بیشتری از قوای خود را به مصرف اول تخصیص دهد همان قدر از قوای قسمت دوم یعنی از ازدیاد مثل میکاهد، بدین ترتیب تکامل موجودات زنده و تنزل تولید مثل در آنها در یک محیط و مساحت ولی بموازات هم سیر میکنند .

اسپنسر مؤسس مکتب علم الحیاتی یا Biological School میباشد و در مطالعات اجتماعی خود جهد نموده است که قوانین مربوط به زندگانی و تکامل موجودات زنده و بخصوص حیوانات را بزنگانی اجتماعی انسان تعمیم دهد ، از این مشاهده نتیجه گرفته است که در اثر ترقی و تکامل افراد بشر از تولید نسل افراد کاسته خواهد شد .

بدین ترتیب که در نتیجه از یاد جمعیت افراد بشر مجبور خواهند شد برای برای تأمین و تهیه مواد غذایی مورد احتیاج قوای فکری خود را بکار انداخته و در اثر اکتشافات علمی و اختراعات صنعتی بر مقدار تولید مواد غذایی مورد احتیاج یا سایر ثروت‌های اقتصادی بیفزایند.

و در نتیجه آن بشرو روز بروز ترقی کرده و بر تکامل فکری و روحی او افزوده می‌شد و از طرف دیگر طبق مشاهده‌ای که در بالا بیان گردید ترقی و تکامل افراد بشر باعث کاهش ازدیاد نسل آنها خواهد گردید، در نتیجه اسپنسر معتقد است که قضا به ازدیاد جمعیت قضیه‌ایست که بخودی خود فرجام پذیر می‌باشد و تعادل بین جمعیت و عده افراد بطور طبیعی، نه بعلم فقر و بدبختی بلکه در نتیجه ترقی و تکامل بشر انجام می‌گردد بدین معنی که ازدیاد جمعیت موجب تکامل و ترقی و تکامل و ترقی مانع ازدیاد جمعیت می‌باشد و بالاخره در نتیجه این ترقی جامعه بوجود می‌آید که عده افراد آن با مقدار مواد غذایی کاملاً در حال تعادل می‌باشد: بنابراین اقدامیکه از طرف فلاسفه مخالف جمعیت پیشنهاد شده است در صورتیکه عملی شود نه تنها باعث از بین فقر و بدبختی نخواهد شد بلکه برعکس مانع ترقی و موجب ادامه یافتن فقر و بدبختی در جامعه خواهد گردید.



۳ - مارکس

عقاید علمای طبیعی که در زمینه مسئله جمعیت بیان گردید، به شرایط اجتماعی یعنی همان شرایطی که بوسیله خود بشر برای زندگی ایجاد شده است توجه نداشته است و برعکس عده‌ای دیگر از علمای اجتماعی وجود دارند که تأثیر عوامل طبیعی را بسیار ناچیز دانسته و موضوع جمعیت و فقر و ثروت را نتیجه سازمان اجتماعی میدانند؛ این موضوع اولین دفعه بوسیله Karl Marx بیان گردید و بعقیده دانشمند نامبرده در جامعه‌های انسانی هرگز يك اضافه جمعیت طبیعی یا «اتوماتیک» آنطور که مالتوس پیش بینی کرده است وجود ندارد بلکه اضافه جمعیت مشهود نتیجه سازمان اقتصادی و اجتماعی «Systematic» می‌باشد و این امر نیز نتیجه وضع خاص توزیع ثروت‌ها و مالکیت انفرادی است.

مارکس معتقد است که مالکیت انفرادی بدو علت مانع تولید ثروت کافی برای تأمین رفاه مردم می‌گردد ولی قبل از بیان این دو علت بایستی مشاهده کرد که چون مقدار عوامل طبیعی تولید ثروت ثابت محدود می‌باشد و برای تولید هر گونه ثروتی این عوامل لازم و ضروری هستند یعنی فقط بوسیله کار و بدون کمک عوامل مزبور بهیچوجه نمیتوان ثروتی تولید کرد بنابراین وضع استفاده از این عوامل در میزان تولید ثروت‌ها اهمیت فوق العاده دارد یعنی بطور غیرمستقیم میتوان از عوامل طبیعی محدود استفاده بیشتری نمود: علمی را که کارل مارکس تذکر داده است بقرار زیر است:

بقیه در شماره آینده

درام دموکراسی (اثر سوزان لابن)

Le drame de la démocratie

آباحقیقت دارد که دموکراسی نمیتواند جز رژیمهای جامد، ضعیف، وفاسدی بدنبال عرضه دارد در صورتیکه دیکتاتوری ایجاد یک جامعه متحرک، سالم و متمایل به ایده آلهای بزرگ را اجازه میدهد؟ این همان مطلبی است که انسان همه روزه تصدیق آنرا میشوند و همان است که **سوزان لابن** Suzanne Labin مؤلف «استالین مخوف» در یک اثر نیروبخش روشن بینانه بطنان آنرا اثبات میکند.

درام دموکراسی کتابی است که بموقع منتشر میشود زیرا بدنبال یک وراجی خستگی ناپذیر و خنده آمیز، بسیاری از معاصرین ما، به تشکیک در باب ارزشهای آزادی رسیده اند بطوریکه اگر به بینند کسی بدون قید و شرط از آن ارزشها دفاع میکند تعجبی آمیخته با تحقیر از خود نشان میدهند. این ناشی از یک واژگونی دهشتناک اوضاع (که یکی از مشخصات تأسف آور این زمان میباشد) است که افکار توتالیتر که سابقاً به سبکسران و فرویگان نسبت داده میشد باظرافتهای دیالکتیک و آیده آلایسم درهم میآمیزد. کسی که همیشه به فضیلتهای آزادی فکر میکند، بایک نظر تحقیرآمیز بعنوان یکی از انقلابیون ساده نیمه قرن نوزدهم عقب افتاده تلقی میشود.

درواقع برای اخذ چنین نتیجه ای لازم بوده است که سران دستجات نازی مانند سران دستجات شوروی مذهب جدیدی برای عوام ایجاد کنند و آنها را بیاری در راه «هدفهای عالی» ای فرا خوانند که مدعی هستند آن هدفها، به حزب و به نژاد، بعقیده هیتلر، و بتاریخ و طبقه، بعقیده استالین خدمت میکنند. در اثر جذابیت همین «هدفهای عالی» است که گاهی شخص دموکرات را می فریبند. او با «ضربه ای کیریائی» گرفته میشود: در مقابل خدایانی که جز کلمات بزرگ دانشمندان نظیر «تغییر و تحول دائمی برای تکامل» «زیر بنا»، «هزارساله» دردهان ندارند، دموکرات خود را - با اشتغالات روزانه اش - تصمیماتش، برنامه هایش و تشویش های خاطرش در حال زبونی احساس میکند؛ و لولاینکه درحقیقت کسی که در یک حالت انسانی باقی مانده، خود او باشد.

سوزان لابن سپس طرحهایی را که خیلی براحتی در زمان ما پذیرفته شده و دموکراسی را در حالت اتهام به خطاکاری و دیکتاتوری رادر مقام والای عدالت خواهی و نجات بخشی قرار میدهد در هم میریزد. او با سرمشق گرفتن از این مثال که «افکار جز در بستر تضاد بغبوبی طرح نمیشود» تا بلو دموکراسی را نه با تحقیق آکادمیک بلکه با مشاجره قلمی جاندار و روشنی ترسیم میکند و به تحقیرکنندگان آن پاسخ میدهد.

آنچه قبل از هر چیز در این کتاب دوست داشتنی است تلقین بشر دوستی آنست

باید بالاخص صفحاتی را مورد توجه قرار داد که مؤلف اختصاص به مذهب «هگلیانو-مارکسیست» تاریخ داده است که در آن دو جریان بزرگ توتالیترا عصر ما، استالینسم و فاشیسم، بنحو خیلی بر معنی و تلفیق شده‌ای وجود یافته و آئین آن در این فرمول موسولینی گنجانده شده است: «درخارج از تاریخ انسان وجود ندارد...»

مثلا این خطوط برجسته هم در اندیشه و هم در شکل (فرم) دیده میشود: جذابیت اصلی «هدفهای عالی» برای توتالیترا اینست که بایک حرکت مشخص توتالیترا را مجذوب میکند و برای همیشه وظایف او را تعیین مینماید. این «هدفهای عالی» بقدری برای او پراهمیت است که با اجازه میدهند بدون اینکه ساده لوح جلوه کند متقاعد باشد که آن هدفها برای هر مطلبی جوابی دارند و درخشندگی آنها بقدر زیاد است که تنها پرتوی از آنها کافی است که ویرا تا بناتک سازد قسمی که دیگر احتیاجی به ارجدار نمودن خود بوسیله استعدادات خویش نداشته باشد. او در حالیکه نمیتواند جز در اجتماع زندگی آمیبی (۱) خود را ظریف و مرحمت آمیز بداند، چاره‌ای جز خدائی کردن و وجه ارتباط خود با هجسنان خود ندارد: هدف مقدس.

همانطور که مؤلف میگوید: «اینها ابدأ ایده‌آلهائی نیستند که دموکراسی نسخ کند اینها فقط بت‌عائی هستند»

مجموع برنامه ضد دموکرات ها منجر به تحمیل «یک تشکیلات نظامی بجامعه حقوقی و یک هدایت دکماتیک (جامد) برای زندگی روشنفکری» میگردد. اینست جامعه بسته در مقابل جامعه باز که دموکراسی را بر پا میدارد و در حقیقت چنین است جوهر توتالیتاریسم از زمان «اسپارت» تا عهد ما.

سرچشمه های فیاض دیگری هم در «دوام دموکراسی» وجود دارد. در آنجا «چهار چوب های دروغینی» که بوسیله بیطرفها برای حفظ تعادل ظاهری بین انتقادهائی که درخور دموکراسی بورژوازی و استبداد کمونیستی است، بکار رفته، برانداخته شده است. همچنانکه اختلاف نا آشکار نوع مراجعه آنها نیز بدو موضوع مزبور، که در قضاوتشان مؤثر واقع میشود، محکوم گردیده است. همچنین انتقادهای عنوان شده درباره دموکراسی از جانب مارکسیست‌ها از یکطرف (مبنی بر اینکه آزادی سیاسی بدون آزادی اقتصادی چیزی جز خدعه نیست) و محافظه کارها در طرف دیگر (دائر بر تدم امکان واگذاری قدرت به ملت بغاطر غیر رشید بودن آن) مورد بررسی قرار میگیرد. در آنجا در بین جریانهای عظیمی که در طی پانصد سال جامعه را زیر و رو کردند: رمانتیسم، مارکسیسم، تکنوکراسی (حکومت کارشناسان فنی) - آن قدرتهائی که توانسته‌اند تجدید حیات طرز تفکر توتالیترا را تسهیل کنند، جستجو میشود، بالاخره انگیزه‌هائی نمایانده میشود که انسان در ملاحظه این امر دارد که بشریت - با همه اینها پیشرفت به سوی هدفهائی را که همه میخواهند بدان برسند ادامه میدهد. «آسایش، آگاهی، آزادی... این هدفهای روشن و مشکل.»

Amibe - ۱: حیوان یک‌سالولی ذره‌بینی - در اینجا مقصود زندگی بست و کنیف است. م.

در «درام دموکراسی» فرمولهای خوش سکه‌ای یافت میشوند که شایستگی جاودان ماندن را دارند. خوبست چند نمونه از آن فرمولها را درخاتمه نقل کنیم زیرا بخوبی این اثر را خلاصه میکنند: بدو این یکی که میتواند شعار هر سوسیالیسم دموکراتیک باشد: «بهترین راه دفاع از درمانده‌گان، دفاع از انسان است.»

و سپس اینها:

«یا انقلاب فائق میگردد و احتیاجی به دیکتاتوری ندارد یا اینکه به دیکتاتوری مبدل شده و فاسد میشود»

«کمونست‌ها بامجهز بودن باین سلاح که آزادی بوسیله پول ضایع شده است، آن بدی را که جز به پول ارتباط ندارد به آزادی گسترش میدهند.»

«باید بانسان آموخت که احترام بآنچه را که مددکاراوست بر احترام بآنچه که باو تحمیل می شود ترجیح دهد.»

«اگر تملق گفتن بملت خیلی افتخارآمیز نیست؛ تملق از «سزار» بطریق اولی از آن بی ارزش تر است» (تملق نگفتن و بیرو حقیقت بودن، اگر افتخارآمیز هم نباشد) باشان و ارزش انسان مناسب تر است - م).

This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.